



مرکز تحقیقات اسلامی

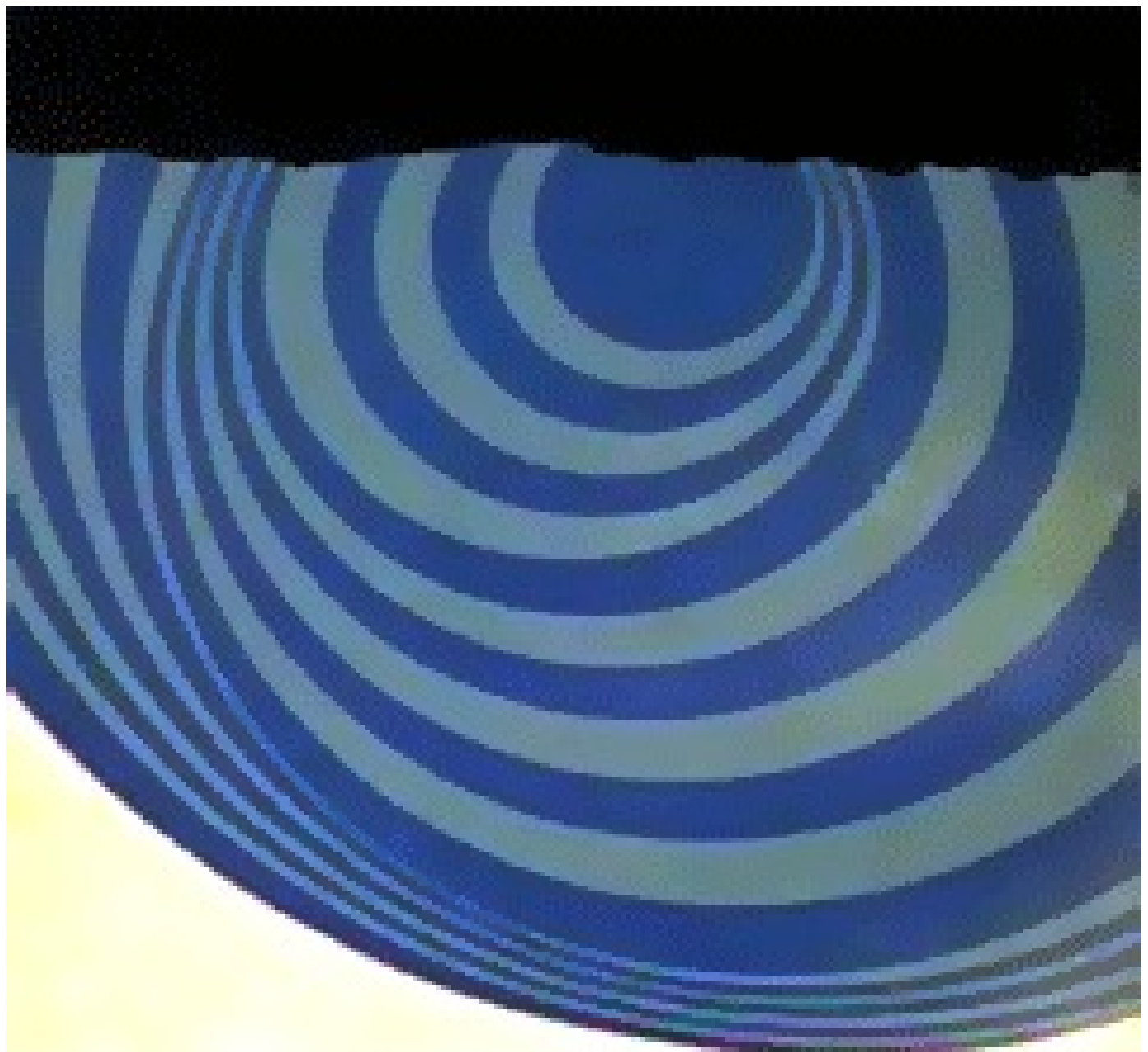
اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



نوشتہ: اسماعیل والین

آشعاب در بہانیت

پس از مرگ شوقی ربانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی

نویسنده:

اسماعیل رائین

ناشر چاپی:

رائین

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی: به‌ضمیمه اسناد وزارت خارجه انگلیس و اسناد دولتی ایران
۹	مشخصات کتاب
۹	پیشگفتار
۱۴	شورش‌های نخستین
۱۴	اشاره
۱۵	گزارش ۱۲ فوریه‌ی ۱۸۵۰
۱۵	گزارش ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰
۱۷	گزارش ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰
۱۸	گزارش ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰
۱۹	گزارش ۳۰ اوت ۱۸۵۰
۲۰	گزارش ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰
۲۱	گزارش ۱۴ مارس ۱۸۵۱
۲۱	گزارش ۱۶ اوت ۱۸۵۲
۲۲	جدائی آغاز می‌شود
۲۳	اشاره
۲۳	توبه نامه باب
۲۵	ازلیگری
۲۷	من یظهره الله
۲۸	بهائیکری
۲۹	عبدالبهاء
۳۰	شوقی افندی
۳۰	بهائیت و سیاست

- ۳۰ اشاره
- ۳۷ انگلیسها و بهائیان
- ۳۹ رو به سوی امریکا
- ۳۹ عثمانیها و بهائیان
- ۴۰ ظهور مدعیان مهدویت
- ۴۲ آخرین حادثه‌ی سیاسی...
- ۴۶ تشکیل بیت العدل و انتخاب اعضای آن
- ۴۶ اشاره
- ۵۰ طرد و برکناری میسن ریمی
- ۵۱ میسن ریمی کیست و چه می‌گوید؟
- ۵۳ ضمیمه بخش چهارم
- ۵۴ دولت اسرائیل و جریان بهائیت
- ۵۴ اشاره
- ۵۶ یهودیان بهائی
- ۵۷ شوقی ربانی و حوادث پس از درگذشت او
- ۵۷ اشاره
- ۶۰ جعل امضاء عبدالبهاء و برداشت غیر قانونی
- ۶۲ فقط همسر خارجی شوقی
- ۶۳ القاب زشت و وهن‌آمیز
- ۶۳ ایادی بهائیت
- ۶۳ اشاره
- ۶۴ انشعاب
- ۶۶ نقشه ده ساله
- ۷۰ طرد ریمی و بهائیان دیگر

- ۷۰ اشاره
- ۷۱ پیغمبر یا امام زمان اختلافات دیرین
- ۷۳ روحیه ماکسول
- ۷۳ عایشه‌ی بهائیان
- ۷۴ اختیار طلاق
- ۷۵ آمار و ارقام و تبلیغات
- ۷۵ اشاره
- ۷۶ آخرین احصائیه پیشرفتهای عالم بهائی نوامبر ۱۹۶۸
- ۷۷ اوقاف بهائیت
- ۷۷ اشاره
- ۷۸ اوقاف بهائیان امریکا
- ۷۹ موقوفات در ممالک مختلف
- ۸۰ موقوفات بهائیان ایران
- ۸۱ گلستان جاوید و یک کلاهدرداری قانونی
- ۸۱ اشاره
- ۸۲ ماترک امین امین
- ۸۴ سند مالکیت گلستان جاوید
- ۸۶ امین امین کیست؟
- ۸۸ انتقال اموال و املاک به شرکت امناء
- ۹۰ فروش اراضی گورستان...
- ۹۱ شرکتهای بهائیان (شرکت امناء)
- ۹۱ اشاره
- ۹۱ شرکت امناء
- ۹۲ اشاره

- ۹۲ تأسیس و تشکیل شرکت امناء در ایران
- ۹۳ اساسنامه‌ی شرکت سهامی امناء...
- ۹۸ سهم الارث - مالیات بر ارث - صلحنامه
- ۹۸ پرونده‌ی یکصد و پنجاه و هفت میلیون تومانی
- ۹۸ صلح معوض
- ۹۹ مالیات بر ارث
- ۱۰۲ باید مالیات بدهند
- ۱۰۴ یک اظهار نظر
- ۱۰۵ انتقال املاک، تقسیم و فروش آنها...
- ۱۰۶ صلحنامه‌ها
- ۱۱۰ پرونده‌ی دیوان کشور...
- ۱۱۲ بهائیان در محاکم دادگستری
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۴ شکایت مجدد و اعتراض به فرار
- ۱۱۶ پاورقی
- ۱۲۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی: به‌ضمیمه اسناد وزارت خارجه انگلیس و اسناد دولتی ایران

مشخصات کتاب

سرشناسه: رائین، اسماعیل، ۱۲۹۸ - ۱۳۵۸.

عنوان و نام پدیدآور: انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی: به‌ضمیمه اسناد وزارت خارجه انگلیس و اسناد دولتی ایران / نوشته اسماعیل رائین.

مشخصات نشر: [تهران]: رائین، ۱۳.

مشخصات ظاهری: ۳۷۵ ص.؛ مصور، نمونه. + ۱ برگ نمودار (تا شده).

شابک: ۲۰۰ ریال

یادداشت: عنوان دیگر: انشعاب بهائیت.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: انشعاب بهائیت.

موضوع: شوقی افندی، ۱۸۹۷ - ۱۹۵۷ م.

موضوع: بهائیکری

موضوع: بهائیکری -- تاریخ -- اسناد و مدارک.

موضوع: بهائیکری -- ایران -- تاریخ

رده بندی کنگره: BP۳۶۵/۲الف ۸ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۵۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۶۳۷۲۷

پیشگفتار

درباره‌ی بهائیان و بهائیکری تاکنون کتب و رسالات بیشماری نگاشته شده است، گذشته از کتب به اصطلاح « بنیانی » که پایه‌ی اعتقادات پیروان بر آنها نهاده شده است، یعنی آثار مربوط به سردستگان بابی، بهائی، ازلی و فرق و گروه‌های دیگری که همه از بایبکری منشعب شده‌اند [۱]، کتابها و رسالات دیگری نیز در رد بهائیت به رشته‌ی تحریر درآمده، که کتاب معروف « بهائیکری » نوشته‌ی « احمد کسروی » یکی از آنها است. این کتاب با وجود قلت صفحات از نظر منطق و مطلب بر همه کتب قطور دیگری که در این زمینه نوشته شده برتری دارد. [صفحه ۸] در اینجا، ما را سر آن نیست که به بحث درباره‌ی بهائیکری، شرح کامل تاریخچه و یا « تأیید » و « رد » معتقدات بهائیان پردازیم، زیرا این کار - چنان که اشاره شد - بکرات انجام گرفته و ما علاقه‌مندان صاحب نظر را به کتب و آثاری که در این باره نوشته شده است و فهرست آنها به تفصیل خواهد آمد، حواله می‌دهیم. اما انگیزه‌ی اصلی در نگارش این رساله، « انشعاب » و « گروه بندیهای » است که در سالهای اخیر، این فرقه را به دستجات مختلف - و اغلب متخاصم - تقسیم کرده است، تا آنجا که پژوهنده را در همان آغاز کار دچار سردرگمی و آشفته ذهنی می‌سازد. این نکته از آن جهت نیز شایان اهمیت است، که گویی « انشعاب » و « دسته بندی » از آغاز جزئی تفکیک ناپذیر، از بهائیت و بهائیکری بوده است، کما اینکه هنوز سیزده سال از مرگ میرزا علی محمد شیرازی نمی‌گذشت که اولین انشعاب با پیدایش فرقه‌های « بهائی » و « ازلی » در این جمع آغاز شد، و گروهی را که تا دیروز با اتحادی شگفت‌آور در برابر قوای دولتی و همه جامعه می‌ایستاد و گروه گروه کشته

می‌داد، به دو دسته‌ی کینه‌توز و دشمن مبدل ساخت که همه‌ی نیروی خود را صرف انهدام یکدیگر می‌کردند و گاه با خوراندن سم و یا سوء قصدهای گوناگون، یکدیگر را از میان برمی‌داشتند. «انشعاب» در بایبگیری و بهائیکری، خود یکی از سلاحهای کوبنده‌ای است که در دست مخالفان این گروه قرار دارد. اینان سؤال می‌کنند: «اگر میرزا علی محمد باب فرستاده‌ی خدا می‌بود و می‌خواست آیینی تازه برای رستگاری آدمیان آورد، چگونه بود که دهسال و اندی بعد کسی دیگر با آیینی دیگر آمد، که ناقض او و اعتقادات نخستین [صفحه ۹] بود...؟» [۲]. کسروی که شش ایراد بزرگ بر بهائیکری وارد آورده است مخصوصاً روی همین زمینه تکیه کرده می‌نویسد: «پنجم: چنانکه گفتیم: باب که در نوشته‌های خود یاد من یظهره الله کرده، از گفته‌هایش چنین پیداست که پیدایش او در آینده‌ی دوری خواستی بود. باب که با رنج و گزند بسیار، دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده بود، امید می‌داشته که سالها دین او برپا و شریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پیروان او خواهند برخاست، ولی دیده شد که همان که باب کشته گردید، کسانی به دعوی «من یظهره اللهی» برخاستند و سرانجام میرزا حسینعلی برخاسته به همان دعوی بنیاد بهائیکری گذاشت و دین و آیین باب را به یک بار از میان برد. اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بود؟! اگر سید باب از سوی خدا می‌بود و آن شریعت را با دستور خدا گزارده، چرا بایستی چند سال نگذشته و هنوز روان نشده، نابود گردانیده شود؟!... چرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یابد؟!... این یکی از ایرادهای بزرگی است که به بهائیان توان گرفت. در این باره راستی همانست که ما در بخش تاریخچه نوشته‌ایم... یک شیخ احمد احسائی پیدا شده و به آن (منظور دیگری است) رنگ دیگری داده و چنین گفته: آن امام ناپیدا به جهان هورقلیا رفته، ولی گوهر او [صفحه ۱۰] در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد. [۳] یک سید کاظم رشتی به جای او نشسته و دنباله‌ی سخن او را گرفته، چنین گفته: «پیدایش آن امام بسیار نزدیکست»، و به گفته‌ی عامیان این سخن را به سر نگزارده و به همه جا دمیده، یک سید علی محمد جوان هوشمندی از این سخنان به تکان آمده و به آرزوی امام زمانی افتاده، و اینست تا در شیراز آواز برآورده، شاگردان سید کاظم که گوشها تیز کرده، پی آوازی می‌گردیده‌اند، آن را شنیده به سرش گرد آمده‌اند. از آنسو مردم که هزار سال شبانه روزان چشم به راه امام زمان دوخته بودند، از شنیدن این داستان به تکان آمده‌اند، ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علی محمد چگونه کسی است که سخنانش چیست و او را گاهی در شیراز و اسپهان و گاهی در [صفحه ۱۱] آذربایجان از مردم دور داشته. این کار دولت به تکان مردم افزوده و پیروان باب کوشش بیشتر گردانیده‌اند. و به امید فیروزیهایی که در حدیثها به یاران او نوید داده شده بود، به دسته‌بندی پرداخته با دولت جنگ کرده‌اند. در میانه خونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بایان پس از چند سال جانفشانی زبون دولت گردیده، پس از کشته شدن سید علی محمد و دیگر پیروانشان بازمانده، گریخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده‌اند. گروهی بی‌سر و بی‌سامان که از مسلمانی بیرون آمده و در بایبگیری راه روشنی در پیش رو نمی‌دیده‌اند، با یکدیگر به کشاکش پرداخته، خونها می‌ریخته‌اند، با مسلمانان همیشه پیکار می‌داشته‌اند. از این سو در ایران دولت یا مردم به هر که گمان بابی بودن می‌برده‌اند، آسوده نگزارده، چه بسا می‌کشته‌اند. میرزا یحیی ازل که جانشین باب و پناهگاه بایبان می‌بوده، کاری از دستش بر نی آمده، چاره‌ای به این نابسامانیها نمی‌توانسته. نوشته‌هایی نیز که از باب مانده بود گرهی از کار نمی‌گشود. در چنین هنگام آشفستگی بایبان، میرزا حسینعلی که خود یکی از سران آنها شمرده می‌شد، بهتر دانسته که آوازی برآورد و به نام «هن یظهره الله» که راهش باز می‌بود، به کار پردازد، که هم دستگاهی برای خود و خاندانش در چیند و هم سامانی به کارهای بایبان دهد، و از دشمنی که میان آنان و ایرانیان پدید آمده بود، بکاهد و فشار و سختی را کمتر گرداند. به همین آهنگ به کار پرداخته و بیش از همه به نابود گردانیدن نوشته‌های باب که مایه‌ی رسوایی می‌بود کوشیده. نیز آتش کینه را در دلهای بایبان فرونشاند و با دولت و توده‌ی ایران در آشتی کوییده... آیا راست است [صفحه ۱۲] که باب مهدی می‌بوده و آن دین و شریعت را با دستور خدا گزارده...؟ اگر راست است، پس چه شده ده و اند سال نگذشته بهاء که به گفته‌ی خود، خدای کوچکی می‌بوده برخاسته و دین و شریعت دیگری بنیاد

نهاده...؟ چه شده که دین و شریعت باب را از میان برده..؟ شما اگر از بهائیان پرسید: «شوند آنکه برانگیختگان یکی پس از دیگری آمده چیست؟ یک پیغمبری که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد...؟» پاسخ خواهند داد: «چون هر زمان مقتضای دیگری دارد، باید در هر زمان یکی از «مظاهر امرالله» برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات بگزارد» می‌گوییم: «بسیار نیک، این سخنان را درست نادرست پذیرفتم. ولی در سیزده سال که از کشته شدن باب تا برخاستن بهاء گذشته آیا درخواستهای زمان دیگر شده...؟ آیا شریعت باب هنوز تا پایان گزارده نشده، بیان فارسی (که کتاب شریعت باب است) نا انجام مانده و بیرون نیامده کهن گردیده...؟ آیا چنین سخنی را توان پذیرفت...؟ بهاء دو سال بزرگتر از باب می‌بوده، اگر خدا خواسته بوده که این برخیزد و دین بنیاد گزارد، چه نیازی به سید باب و برخاستن او می‌بود، چرا از نخست خود این برانگیخته نشده...؟ بهائیان در برابر این ایراد درمانده به پاسخهایی برمی‌خیزند که اگر نگفتندی بهتر بودی. مثلاً چون درمی‌مانند چنین می‌گویند: «ما که نمی‌توانیم به خدا ایراد گیریم» باید پاسخ داد: هنوز دانسته نشده که اینها از سوی خدا بوده. دلیلی در میان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست، زیرا آیین خدا در این باره روشن است و هیچگاه نبوده [صفحه ۱۳] که دو برانگیخته شدن بر گزار در یک زمان باشند. می‌گویند: «هر پیغمبر بزرگی باید پیش از او مبشری باشد. چنانکه یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود، نقطه‌ی اولی نیز مبشر جمال مبارک بوده.» می‌گوییم، اینکه پیش از هر برانگیخته مژده رسانی باشد، بی‌دلیل است، بلکه دروغ بودنش آشکار می‌باشد. در این باره تنها داستان یحیی با عیسی هست... هر چه هست مژده رسان باید مژده رساننده آنکه خود را برانگیخته‌ای نماید و دینی گزارد. آنگاه ما می‌دانیم که سید باب دعوی مهدیگری می‌داشت و مهدی بدانسان که پنداشته‌ی مردمان می‌بوده، خود جداگانه برانگیخته ولائی شمرده می‌شده. به هر حال، همان باب دینی بنیاد نهاد و شریعتی گزارده که کار بزرگش اینها بوده. عنوان مژده رسانی از باب بسیار دور است. آری باب گاهی نام «من یظهره الله» برده، ولی این در نوشته‌های او بوده و از زبانش هیچگاه سخنی در این باره شنیده نشده. آنگاه چنانکه گفتیم «من یظهره اللهی» که باب گفته برای زمان بسیار دورتری می‌بوده، زیرا همان باب «منی» را پاک شمرده می‌گوید: به پاس من یظهره الله است که از آب ناپاکی پدید نیاید. من یظهره اللهی که باب یاد کرده با بهاء سازشی ندارد. روزی به یکی گفتیم: این گفته‌ی شما که باب را مژده رسان پیدایش بهاء می‌شمارید بدان می‌ماند که پزشکی که بر سر بیمار خواهد رفت نوکرش را از پیش فرستد که آگاهی رساند، و آن نوکر بر سر بیمار رفته خود را پزشک نامد و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها خوراند و دستور حجامت دهد، و در گرماگرم این کار خود پزشک رسیده همه‌ی آنها را بیهوده شمارد، [صفحه ۱۴] و درمان را از سر آغازد. آیا چنین کاری دور از خرد نخواهد بود...؟ شگفت‌تر آن که روزی یک مبلغ بهائی با من سخن می‌گفت و به این ایراد چنین پاسخ داد: «نقطه‌ی اولی که نام نبی به روی خود نگذاشت!...» گفتیم: این پاسخ مرا ناچار می‌گرداند که داستانی یاد کنم: یکی از آشنایانم می‌گوید، سوار اتومبیل می‌بودیم و از تبریز به تهران می‌آمدیم. میان راه در یکجا اتومبیل ناچار شد پس بزند. من نگاه می‌کردم دیدم در پشت سر ما تیر تلگراف است و اتومبیل که پس می‌زند به آن تیر آهنین خواهد خورد. این بود گفتیم: «پشت سر تیر تلگراف هست». چون گوش نداد دوباره گفتیم، باز گوش نداد و همچنان رفت و با سختی به آن تیر خورد که هم ما رنجی یافتیم و هم به اتومبیل آسیبی رسید. من زبان به نکوهش گشاده گفتیم: من که دوبار صدا کردم پشت سر تیر تلگراف هست چرا گوش ندادی...؟» گفت: «تو که نگفتی: هوپ! - از این پاسخ همگی خندیدیم...» [۴]. نقل این بخش از گفتار کسروی بدان خاطر بود که بدانیم «انشعاب» در بایبگری و بهائیکری چه حربه کوبنده‌ای به دست مخالفان داده است. و اینکه بر سر سخن خویش باز می‌گردیم. پیدایش باب و به دنبال آن جدایی میرزا حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل از یکدیگر، و انشعاب هر دوی آنها از بایبگری، سر آغاز داستانی است که دنباله‌ی آن تا به امروز [صفحه ۱۵] به زمان ما کشیده شده است. پس از میرزا حسینعلی (ملقب به بهاء‌الله) فرزندش عباس افندی (عبدالبهاء) و پس از او شوقی افندی (شوقی ربانی) هر یک دگرگونی‌هایی در فرقه‌ی باب به وجود آوردند، و بعد از شوقی ربانی کار جدایی و افتراق بدانجا کشید که حتی گروهی «روحیه ماکسول» را

متهم کردند که وی شوهر خود شوقی - یا بنا به اصطلاح خودشان « شوقی ربانی حضرت ولی امر الله » - را مسموم کرده و کشته است. تشکیل « مجمع ایادی » و جمع دیگری به نام « هیئت امانا » و مانند اینها، انتشار کتب و رسالات متعدد و متضاد، اختلاف نظر بر سر اجرای برنامه‌ی دهساله که از طرف شوقی عنوان شده و قرار بود به مرحله‌ی اجرا درآید، و بحث و گفتگو بر سر آن هنوز هم ادامه دارد، اینها همه، به نظر ما مظاهر روشنی از این انشعابات و چند دستگی‌ها است [۵]. [صفحه ۱۶] اگر چه - چنانکه اشاره شد - تاکنون کتب و رسالات متعددی در زمینه‌ی بایبگری و بهائیکگری و در تأیید و رد آن نگاشته شده و در هر یک نیز (با توجه به اینکه نویسنده در کدام جبهه قرار داشته، یا طرفدار کدامیک از فرق بهائی بوده) سعی شده است تا حقانیت یکی از دستجات به اثبات برسد. و این خود طبعاً مسئله انشعاب و افتراق گروه‌ها را دربر دارد، ولی تاکنون « انشعاب در بهائیت و بهائیکگری »، خصوصاً در ارتباط با قدرتهای سیاسی خارجی ذینفع در موضوع، بطور مستقل و مشروح، مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است. به همین جهت در این کتاب کوشیده‌ایم تا با استناد به مآخذ و ضوابطی که از آغاز بهائیت تا به امروز نوشته و تدوین شده است، این موضوع را مستقلاً بررسی کنیم و از این راه، به بسیاری از پرسشها و نکات ابهام پاسخ دهیم. با این امید که - اگر نه به عنوان یک تحقیق کامل و جامع - دست کم به عنوان اثری راهگشا و روشنگر، پژوهشگران صاحب نظر و محققان آینده را به کار آید، و آنان را در پژوهشها و تبعاتشان یاری کند. [صفحه ۱۷] بدیهی است برای ارزیابی رویدادها و برخوردها و انشعابات، در هر فرقه و گروهی، نخست باید خود فرقه را شناخت. به همین جهت، شرح تاریخچه‌ی پیدایش بایبگری و بهائیکگری - اگر چه مختصر - ضروری به نظر می‌رسد، ولی همان طور که در آغاز نیز گفته شد، این تاریخچه خود آنچنان مفصل و طولانی است، که برای بیان مشروح آن، نگارش چندین کتاب لازم است. لذا، برای آگاهی از چگونگی پیدایش و تاریخچه‌ی بایبگری و بهائیکگری، خوانندگان علاقه‌مند را به کتب و آثاری که در این باره نگاشته شده، اعم از نشریات خود بهائیان، مخالفان آنها، گزارشگران بیطرف و مورخین - که فهرست کامل آنها خواهد آمد - حواله می‌دهیم. اما برای آنکه این نقیصه و کمبود نیز در کتاب حاضر احساس نشود، و از زبان اسناد و مدارک تاریخچه‌ای کوتاه به دست داده باشیم، قسمتی از اسناد محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس را در آغاز کتاب آورده‌ایم. این اسناد که برای اولین بار در ایران منتشر می‌شود، متن گزارشهایی است که از آغاز پیدایش میرزا علی محمد باب، توسط نماینده‌ی سیاسی انگلیس در ایران برای دولت متبوعه به لندن ارسال شده، و با اینکه مثل هر گزارش سیاسی دیگری مختصر و کاملاً فشرده است، در کار روشن ساختن نکات مبهم و شناخت ریشه‌های نخستین مطلب مورد بحث ما، از چند نظر، فوق‌العاده حائز اهمیت است. نخست از این نظر که گزارش رسمی نماینده‌ی دولتی است، که به خاطر تأمین امیال سودجویانه و استعمارگرانه‌ی خویش، نه فقط به برخوردهای مذهبی و عقیدتی علاقه‌مند [صفحه ۱۸] است، بلکه خود اینگونه اختلافات را به وجود می‌آورد و دامن می‌زند، تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرد، و مخصوصاً تاریخ مشرق زمین، خاطرات خونین، شوم و غم‌انگیزی از این سیاست موزیانانه را به یاد دارد. [۶] طبیعی است چنین سیاستی برای بهره برداری و سوء استفاده از هر حرکت سیاسی، اجتماعی، مذهبی و حتی ادبی و هنری باید خود نخست از [صفحه ۱۹] ماهیت آن حرکت آگاهی کامل داشته باشد. و این نکته به گزارشهای مورد بحث ارزش و اعتباری خاص می‌بخشد. دیگر اینکه گروهی از پژوهندگان در ماجرای بایبگری و بهائیکگری نیز در جستجوی ردپای سیاستهای خارجی هستند، و محققاً وجود چند سند از عالترین منابع سیاسی کشوری که خود بیش از هر کس در این زمینه مورد سوءظن است، فوق‌العاده ارزنده خواهد بود. و سرانجام از این نظر که نماینده‌ی سیاسی انگلیس ناچار بوده است واقعیت حوادث و رویدادها را - از دیدگاه خویش - به مقامات بالا گزارش دهد. این اسناد محرمانه می‌تواند معتبرترین مآخذ در مورد بایبیت و بهائیکگری باشد. مخصوصاً با توجه به اینکه هر یک از گزارشها درست همزمان با وقوع حوادث و در گرماگرم رویدادها تهیه شده است. ضمناً چون نماینده‌ی انگلیس، بنا بر خواست و اصرار دولت متبوعه مأمور بوده است که علاوه بر حوادث ناشی از پیدایش باب، فشرده‌ی عقاید و ادعاهای او را نیز گزارش دهد، این اسناد علاوه بر این که کمبود کتاب حاضر را از نظر

تاریخچه تا حدود زیادی جبران می‌کند، فشرده‌ی عقاید و ادعاها و نظرات باب و بهاء را نیز دربر دارد، که چون قضاوتی از دید یک ناظر خارجی است طبعاً حائز اهمیت خواهد بود. اما آنچه بیشتر در این کتاب می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، وضع بهائیت در حال حاضر و گذشته‌های نزدیکتر است. و این نکته‌ای است که وجه تمایز کتاب حاضر را با آثار و نوشته‌های دیگری که در این زمینه نگاشته شده، مشخص می‌کند. زیرا پس از نیم قرن نخست، که ایران مرکز ثقل و [صفحه ۲۰] تنها منطقه‌ی ماجراهای بایان و بهائیان بود، با مهاجرت میرزا حسینعلی بهاء و یحیی صبح ازل به عثمانی، به تدریج جنجال بهائیکری در ایران فروکش کرد. بایان و بهائینی که در ایران مانده بودند، دیگر بدون برخورد و جنجال به زندگی خود ادامه می‌دادند، در حالی که در عثمانی و دیگر کشورها، برخوردها و کشمکش‌هایشان ادامه داشت. به همین جهت اغلب کتب و رسالاتی که به زبان فارسی درباره‌ی بهائیکری و در رد یا تأیید آن در ایران نگاشته شده، مربوط به همان نیم قرن نخستین است. حال آنکه از آن پس نیز آثار بشماره‌ی به زبانهای غیر پارسی در این باره به رشته‌ی تحریر درآمده، که ایرانیان حتی خود بهائیها - به استثنای جمعی از سران و برجستگان بهائی - اصولاً از اینگونه آثار بی‌خبر مانده‌اند، زیرا طبعاً در این میان تنها کتب و آثاری ترجمه و تکثیر می‌شود، که مورد پسند و در تأیید صلاحیت و درستی راه یکی از گروهها باشد، نه انتشار بی‌غرضانه‌ی همه‌ی آثار، به منظور بررسی و ارزیابی. در نتیجه، موضوع رهبری بهائیان و تحولاتی که در آیین آنان روی داده است، پس از عباس افندی (عبدالبهاء) تقریباً در ایران ناشناخته مانده است. چنانکه امروز شاید ۹۹ درصد مردم ندانند که اینک بهائیت در چه حالی است و رهبران آن چه کسانی هستند؟ نحوه‌ی ارتباط بهائیان ایران با مرکز بهائیت در جهان چگونه است؟... برنامه‌های آنان در ایران و سایر کشورهای جهان چیست؟... بهائیان ایران بیشتر منتسب به کدامیک از فرق و گروهها هستند؟... چه اختلافات و مناقشاتی با هم دارند؟... و این اختلافات چه اثری در گروه آنان و در جوامعی که این گروهها در آن زندگی می‌کنند بجای می‌نهد؟... و بسیاری [صفحه ۲۱] پرسشهای بدون جواب دیگر... ممکن است گفته شود که در سومین دهه، از نیمه‌ی دوم قرن بیستم، یعنی زمانی که پای انسان سطح کره ماه را لمس کرده، و بشر در اندیشه‌ی تسخیر کائنات است، در دورانی که بشریت از زخمهای جانکاه و درمان ناپذیر تبعیض، بی‌عدالتی، گرسنگی، استعمار، نامردمی، بحران و جنگ، شکنجه می‌شود، سخن گفتن از اختلافات مذهبی و عقیدتی - که خود عامل بروز جداییها و دوگانگیهای بیشتر است - کاری شایسته نیست. این سخنی کاملاً بجا و منطقی است. اما این واقعیت را نیز باید پذیرفت، که آن یگانگی و اتحاد کلمه‌ی ایدآل، که ضامن پیروزی انسان بر نابسامانیها و احترام به حیثیت بشر است، تنها هنگامی به وجود خواهد آمد، که همه‌ی ما، بدون هیچ تعصبی، ریشه‌ی اختلافات را بشناسیم، و بدانیم که پدران ما از این دوگانگیها چه رنجی برده‌اند و ما چه رنجی می‌بریم، و در این میان چه کسانی از دامن زدن به این اختلافات عقیدتی سودجویی کرده‌اند و می‌کنند؟ آنگاه است که انسان برتر و بالاتر از همه‌ی این اختلافات با اتکاء به یک وجه مشترک - خدای یگانه و انسانیت - اتحاد کلمه خواهد یافت و طبعاً بر همه‌ی نابسامانیها پیروز خواهد شد. می‌دانیم که این ایدآلی بس بزرگ و دور از دسترس است، اما پهنه‌ی اندیشه‌ی آدمی را مرز و حدی نیست. اگر در دنیای خشن و تلخ واقعیات، وصول به کمال مطلوب میسر نیست، در جهان اندیشه - جهانی که انسان را خدای روی زمین ساخته و اشرف مخلوقاتش شناخته است - نیل به این آرزو دشوار نیست. و ای بسا تنها به خاطر این شاهد ذهنی [صفحه ۲۲] است که برخی آدمیان - از جمله را قم این سطور - دست به قلم می‌برند که به هر حال قلم بهتر از شمشیر است و طنین کلام دل‌انگیزتر از غرش توپ... از این حواشی بگذریم و به متن پردازیم: تا به امروز چنین رسم بوده است که هر کس درباره‌ی موضوعی قلم می‌زند، یا باید در رد آن باشد، و یا در تأیید آن. تقریباً هیچ کس به راه سومی در این میان عقیده نداشته است. یک نویسنده انگلیسی یا پرتغالی کتابی می‌نویسد و تهاجم به هند یا خلیج فارس را به نفع خود و ملتش توجیه می‌کند، و نویسنده‌ای دیگر از هند یا ایران قلم برمی‌دارد، و در تشریح فجایع استعمار و استعمارگران، آنچه را که آنان نوشته‌اند مطلقاً محکوم می‌کند. طبعاً کتاب نخست سرشار از سفسطه و ریاکاری است و کتاب دوم نیز عاری از تعصب و افراط نمی‌تواند باشد، و ظاهراً شق سومی نیز وجود ندارد. حال آن

که شق سومی هست و ارزنده‌تر است از هر دو راه پیشین: پژوهش، تحقیق، بررسی، بدون هیچ جانبداری و اظهار نظری... اگر نویسنده‌ای توانست عوارض استعمار و استثمار را با استناد به ارقام و آمار و اسناد و مآخذ منعکس کند، اگر واقع بین و نیک اندیش باشد، بدون اینکه خود بداند یا حتی بخواهد، ارزنده‌ترین خدمت را به مبارزان ضد استعمار کرده، و مرگبارترین ضربه را بر پیکر استعمار فرود آورده است. ممکن است - و ای بسا قطعاً - در این کتاب مطالبی له یا علیه گروه یا گروه‌های مورد بحث بیابیم، ولی خواننده نازک‌بین به روشنی در خواهد یافت که هیچ کدام اظهار نظر یا قضاوت نویسنده نیست. ما واقعیت را عرضه می‌کنیم و این [صفحه ۲۳] خود خواننده است که باید ارزیابی کند و آنگاه به داوری بنشیند، و در مجموع شاید، درباره‌ی این فرقه‌ها، به این گفته‌ی مولانا برسد که: از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیال نامشان و ننگشان و همین راقم این سطور را بسنده است، که به گفته‌ی حافظ بزرگ: جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند اسماعیل رائین - لندن، ۱۹۷۸ [صفحه ۲۵]

شورش‌های نخستین

اشاره

بلوای یزد - باب چه می‌گوید...؟! - رهبران جنبش - کشتار مازندران - شورش زنجان - دولت و روحانیون - الغاء تحصن - باب از بالای دار ناپدید می‌شود - آشوب دوباره - بی‌رحمیهای بزرگ - سوء قصد به شاه - بابی کشی و... - آغاز چند دستگی. به نقل از مجموعه‌ی اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس تا آن زمان که موضوع پیدایش میرزا علی محمد باب، از بحث در محافل مذهبی و مناظره و گفتگو پا فراتر نهاده بود، سیاستهای خارجی نیز توجه چندانی بدان نداشتند. دیپلماتهای غربی در مشرق زمین که بارها و بارها شاهد پیدایش گروههای مختلف مذهبی، برخوردهای آنان، قدرت گرفتن یک گروه و شکست گروهی دیگر بوده‌اند، طبیعی است که نخست پیدایش باب را نیز یک اختلاف عقیدتی کوچک و مربوط به محافل مذهبی به حساب بیاورند. مخصوصاً دولت انگلیس و نمایندگان آن دولت در ایران، شاید از این نظر که - بنا به عقیده‌ی گروهی - خود در پیدایش و تکوین این واقعه دست داشتند، یا بدان خاطر که بتوانند از چنین اتهامی مبرا بمانند، بطور کلی، ظهور باب و بایگری را با خونسردی و بی‌اهمیتی تلقی کردند، [صفحه ۲۶] حتی رویدادهای نخستین، تشکیل جلسات مناظره، «توبه»، باب در آن چه گفته بود، دستگیری باب و زندانی شدن او، و برخوردهای غیر خونین اولیه، همه با بی‌توجهی بسیار برگزار شد. عقیده‌ی نماینده‌ی دولت انگلیس در ایران - که متن آن خواهد آمد - چنین بود: «اگر اصول عقاید این واعظ (منظور میرزا علی محمد باب است) که چیز تازه‌ای در بر ندارد، به حال خود گذاشته شود، بدون شک بی‌اهمیت بودنش معلوم خواهد شد و رو به زوال خواهد گذاشت، تنها شکنجه و عقوبت است که می‌تواند آنان را از افول و خفت نجات بخشد...، اما زمانی که شهرهای ایران یکی پس از دیگری صحنه‌ی برخوردها و شورشهای خونین شد، یعنی پیشگویی بالا دقیقاً تحقق یافت و بایان در برابر تحمل عقوبت و شکنجه، روز به روز، قدرت بیشتری یافتند، وجود آنان توجه محافل خارجی را به شدت جلب کرد. اینجا دیگر سخن از دعاوی یک واعظ نبود، بلکه صحبت از بلوهای بزرگ و خونین در شهرها، تشنج شدید در مملکت، مقابله با نیروهای دولتی و جنگ و برادر کشی در کادری بسیار وسیع بود. و این موضوعی نبود که از نظر نمایندگان انگلیس یا دیگر کشورهای بزرگ مکث بماند. در سال ۶۸ - ۱۲۶۶ ه ق (۱۸۵۰ - م) در شهر یزد بلوای خونینی به وقوع پیوست که منجر به فرار حاکم شهر و پناه بردن او به ارک دولتی شد، اما او توانست با کمک اهالی و مخالفان این بلوا را فرونشاند. نخستین گزارش نماینده‌ی دولت انگلیس در ایران به وزارت امور خارجه‌ی آن کشور، پس از این حادثه تهیه و ارسال شده است که متن آن را در اینجا ملاحظه می‌کنید: [۷]. [صفحه ۳۷]

گزارش ۱۲ فوریه ۱۸۵۰

« شماره‌ی ۲۰ - تهران - ۱۲ فوریه‌ی ۱۸۵۰ » جناب لرد افتخار دارم به اطلاع جناب لرد برسانم که، بلوای سختی اخیراً در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمک مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد. برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلک جدید موسوم به « بابی » بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارک پناه ببرد. اما ارک نیز از طرف شورشیان محاصره شد. در این میان ملاها که متوجه شده بودند پیشرفت بایگری به منزله‌ی زوال رفعت و نفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفاع از دین به حمله بر فرقه‌ی بی‌دینان دعوت کردند. در این زد و خورد بایها مغلوب شدند و ناچار به کرمان - ایالت مجاور - گریختند. من نامه‌ای را که حاکم یزد به یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده‌ام، وی در این نامه با التماس تقاضای کمک کرده و وضع آشفته‌ی حکومت خود را در برابر بایان شدیداً منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفا داده و حتی بدون آنکه منتظر اجازه‌ی کناره‌گیری شود یزد را ترک گفته است. به نظر می‌رسد که عقاید مذهبی این دین جدید در ایران در شرف بسط و گسترش است. باب مؤسس این فرقه که اهل شیراز است و این اسم جعلی را (منظور عنوان باب [صفحه ۳۸] است) به خود بسته در آذربایجان زندانی است، ولی در هر شهر بزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که غالباً در میان پیروان اصول جدید دیده می‌شود، آماده‌اند تا در اثبات عقاید تازه‌شان حتی به استقبال مرگ نیز بروند، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می‌کند. خود باب اعلام داشته است که مهدی موعود آخرین امام شیعیان است، که از انظار مردم ناپدید شده، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود. و مدعی است که احکامش، بین مریدان وی (که نه تنها به عنوان پیشوای مذهبی به او حرمت می‌گذارند، بلکه از وی به عنوان سلطان عصر جهان که سایر سلاطین باید طوع عبودیتش را گردن بنهند نیز اطاعت می‌نمایند) جانشین فرامین قرآن می‌باشد. علاوه بر این دکترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است. پیروان این مسلک تصور می‌کنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجه‌ی مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکمفرما باشد. پس بر این مقدسین قانوناً رواست که مال و ثروت کفار را - به هر نحوی که باشد - تصاحب کنند. استدلال و الهام آسمانی [۸] و سائل فعلی القاء اندیشه و حصول اعتقاد در مأموریت باب است، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علناً اظهار نشده است. اگر اصول عقاید این واعظ، که چیز تازه‌ای دربر ندارد، به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی‌اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت. فقط زجر و عقوبت [صفحه ۳۹] است که می‌تواند آنان را از افول و خفت‌رهایی بخشد. و بدبختانه این جدید المذهب‌ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که در عقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیرقابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی و عرفی هر دو به قلع و قمع این فرقه ذی‌علاقه هستند. از قراین چنین برمی‌آید که این مذهب در تهران، بین همه‌ی طبقات مردم، بدون آنکه حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد، مریدانی کسب کرده است. تعداد آنان در این شهر، تصور می‌رود، به قریب دو هزار نفر بالغ گردد. افتخار دارم که با بزرگترین احترام - جناب لرد! - منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم [۹]. امضاء (ناخوانا) ظاهراً بدنبال این گزارش، و همچنین پس از حوادث و برخوردهایی که در شهرهای مختلف ایران، بین بایان و مخالفان آنان روی داد، وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، خواستار اطلاعات تازه‌تر و مشروح‌تری در این باره شده و از نماینده‌ی سیاسی خود در ایران خواسته است، تا اصول اعتقادات فرقه بهائی را برای دولت متبوع خویش تشریح کند. نماینده‌ی انگلیس پس از تماس با یکی از مریدان باب - ظاهراً یکی از مریدان معتقد و صاحب‌نظر او - و کسب نظرات موافق و مخالف، گزارش زیر را به لندن ارسال داشته است: [صفحه

شماره‌ی ۷۲ اردوی نزدیک تهران ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ به جناب لرد پالمستون - رونوشت به مستر جی.ا.ا. سیتونس. بر حسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارم، شرحی درباره‌ی مسلک جدید «باب» لفا ارسال دارم. مطالب محتوی در ضمیمه‌ی شماره‌ی یک، از شرحی گرفته شده، که توسط یک تن از مریدان باب به من داده شده است، و البته من شکی در صحت مطالب آن ندارم. شرح دوم از نامه‌ی یک مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمی‌تواند موثق باشد [۱۰]. در یک جمله: این ساده‌ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسیم و لاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیه‌ی اعمال بشر، خلاصه می‌شود. افتخار دارم که با بزرگترین احترام، منقادترین چاکر ناچیز شما باشم. امضاء (ناخوانا) [۱۱]. [صفحه ۴۲] اردوی نزدیک تهران ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ نایب سرهنگ... شرحی از بایبگری باب، اسم واقعیش میرزا علی محمد است. وی ایرانی و اهل شیراز است [۱۲] پدرش در آن شهر تاجر بود. سنش سی و دو سال است و از آن زمان که خودش را صاحب زمان، یا امام مهدی موعود اعلام کرده است، شش سال می‌گذرد. صاحب زمان، دوازدهمین امام یا آیت بزرگ خداست در [صفحه ۴۳] سلسله‌ی جانشینان علی، داماد محمد (پیامبر اسلام) [۱۳] و از اعقاب پشت در پشت وی می‌باشد، که در حدود یکهزار و پنجاه سال پیش، غایب گشت، و هنوز انتظار بازگشتش می‌رود. «باب» در زبان عربی به معنی «در» است، و وی ادعا می‌کند که «در» دانش است [۱۴]. مریدانش گفته می‌شود قریب پنجاه هزار نفر است، اما تصور می‌رود که یکصد هزار نفر به حقیقت نزدیکتر باشد. این افراد در سراسر ایران پخش شده‌اند و تعدادی نیز در کردستان [۱۵] به سر می‌برند. افراد این فرقه، محمد را به عنوان یک پیغمبر قبول دارند، و به اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می‌شد. [صفحه ۴۴] و اینک او آمده است تا رموز واقعی و جوهر الهی کلام خداوند را توضیح دهد. با همه‌ی اینها چنانکه در قسمت بعدی شرح ملاحظه خواهد شد - کلمات «پیغمبر» و «اصول الهی» - در اعتقادات و تبلیغات آنان - بی‌معنی است. باب اعلام می‌دارد که تا این لحظه کلیه‌ی اصول اسلام درباره‌ی نماز و روزه و حلال و حرام در خوردنیها واجب بوده است، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد که: نماز واجب نیست. هرکس ممکن است بر حسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند، ولی در واقع هرکس باید همیشه به خدا یا به «الوهیت» فکر کند. روزه‌ی سی روز ماه رمضان و سایر روزه‌ها همه منسوخ و ملغی است، و همه گونه غذایی حلال به شمار می‌رود. دادن صدقه نسبت به همه جائز است، ولی بین بایبها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمندتر باشد. همه‌ی مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طور که بین مسلمانان رایج است، تفاوتی نیست. در آیین بایبان آمیزش جنسی بسیار آمیخته به هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج برای مجامعت واجب نیست)، یک مرد و یک زن تا هر وقت که دلشان بخواهد - و نه بیش از آن - با یک دیگر به سر می‌برند. و اگر مردی دیگر به تملک آن زن مایل شود، به اختیار زن است (نه با مردی که شوهرش او است) که با این امر موافقت کند. مرد ممکن است بی‌اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد. ضبط اموال کلیه‌ی کسانی که بابی نیستند مجاز است. [صفحه ۴۵] امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی که طبیعت از لحاظ اختلاف فهم و شعور در نهاد بشر به ودیعه نهاده است. یک دروغ وجود دارد که توسط مسلمانها جعل شده است و آن این که مقاربت محارم با یکدیگر مباح است. در صورتی که نزدیکترین مقاربتی که مجاز است بین بنی اعمام می‌باشد. در اینجا جهنم یا بهشت وجود ندارد. بنابراین روز قیامت نیز مطرح نیست. تقدیر بشر در واقع نیستی و فناست. بشر و همه‌ی موجودات و نباتات - خلاصه همه چیز - بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهد شد. همه چیز خداست (اصطلاح صوفیها که هر چیزی را انعکاسی از خدا تلقی می‌کنند)، و بنابراین مجذوب جزئی از الوهیت است. عقوبت جهنم و لذت بهشت در همین دنیاست، و چیزی به عنوان معصیت، و بخصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی که بایبان در مناسبات افراد بشر با یکدیگر در نظر دارند اینست که اراده‌ی بشر در همه‌ی چیزها قانون وی به شمار می‌رود. گرویدن به بایبگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان در همه‌ی موارد مجاز می‌باشد، زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین افول مذهب

اسلام تقریر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد و باید اجرا شود. در عین لاقید بودن نسبت به همه چیز، تنها دلیل تمایل بایان برای گرواندن افراد دیگر به این آیین آنست که بشر فقط از طریق بایگیری ممکن است پیشرفت کند. ظاهرا مطلق‌ترین نوع ماتریالیسم، جوهر اعتقاد آنها [صفحه ۴۶] را تشکیل می‌دهد: خدا یکی است. هر «ماده» یا «ذره» انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، و همه خداست، و هر چیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود. باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی به زودی توقیف شد و به قلعه‌ای در کوه‌های کردستان اعزام شد که اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربیش از لحاظ صرف و نحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان را کنار بگذارد. پس از باب دو تن از مریدان معروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکترا در شرع اسلام بودند و هنگام زد و خورد در مازندران کشته شدند. در فارس سید یحیی - که اخیرا در یزد و در نبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته - رئیس آنهاست و در زنجان آقای محمد علی مجتهد آنها را رهبری می‌کند. در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می‌گوید وی باب حقیقی است ولی بایها او را منفور می‌دارند. اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهد کرد، زیرا باز هم باب‌های دیگری وجود خواهند داشت. در مازندران ۵۷۵ بایی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند. هنگامی که یک بایی وارد اطاقی می‌شود، می‌گوید: الله عظیم (خدا بزرگ است)، سایرین پاسخ می‌دهند: الله اکبر (خدا بزرگترین است). بایی اگر زن باشد، هنگام ورود به اطاق می‌گوید: الله اجمل [صفحه ۴۷] (خدا زیباترین است)، سایرین پاسخ می‌دهند: الله ابها (خدا درخشانترین است). (امضاء ندارد) [۱۶]. در حالی که مبارزه با باب و پیروان او - که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود - اهمیت داشت و طبعا لازم بود که حکومت مرکزی همه‌ی نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تازه تجهیز کند، در آن هنگام، یعنی در بدترین موقع ممکن، دولت مبارزه با روحانیون را آغاز کرد، و بدین ترتیب بیش از پیش بر آشفتگی کشور افزود. با توجه به اینکه روحانیون خود بزرگترین سد در راه گسترش کار بایان بودند، می‌توان دریافت که حکومت مرکزی تا چه حد عدم کفایت و بی‌سیاستی از خود نشان داده است. اتخاذ این روش در حال آشوب در مملکت مطلبی است که مورد توجه نماینده‌ی سیاسی انگلیس در ایران قرار گرفته و گزارش بعدی خود را به این موضوع اختصاص داده است:

گزارش ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰

اردوی نزدیک تهران - شماره ۷۷ - ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰ جناب لرد شورش زنجان هنوز سرکوب نشده است. بایهای آن شهر، با غیرت و تعصب مخصوصی که ویژه‌ی جدید المذهب‌هاست به دفاع از خودشان ادامه می‌دهند، و زندگی پر از ذلت و خفتی را که مطابق اعتقادات خودشان است می‌گذرانند. گفته می‌شود که برای حفظ قسمتی از شهر که قبلا به تصرف [صفحه ۴۸] آنها درآمده است، و برای مقابله با قشون شاه، از دهات و قصبات مجاور کمک می‌گیرند، هر روز تعدادی از طرفین به قتل می‌رسند، ولی بدیهی است که شورشیان مالا چاره‌ای نخواهند داشت، جز اینکه تسلیم شوند. به نظر شما این نکته اندکی عجیب به نظر نمی‌رسد که شهری بی‌اهمیت مثل زنجان - یعنی شهری که در دسترس همه‌ی منابع نظامی تهران و آذربایجان قرار دارد - دست به شورش بزند؟! در فارس بایهایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته بودند، بار دیگر شروع به جلب توجه کرده‌اند. به آنها اخطار شده بود که دیگر وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندک فاصله‌ای به شهر نزدیک شده‌اند. البته تاکنون از هر حرکت یاغیگرانه در ایالت فوق پرهیز کرده‌اند. سایر قسمت‌های ایران، به استثنای ترکمن‌های کولان، در این لحظه آرام است. به نظر می‌رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایلات فارس مخصوصا ایلات ساحلی باشد، که تاکنون فقط در ادوار بسیار نامرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده‌اند. اما اینکه به اطاعت در آوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی احتمالا علیه ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقایی - که بر حسب فصل، متناوبا بین ارتفاعات و اراضی پست فارس کوچ می‌کنند - متوجه خواهد بود. این

خان علاوه بر اینکه رئیس یک ایل مقتدر قشقایی است، به عنوان یک طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز در معرض کینه‌ی امیر نظام قرار دارد. مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق [صفحه ۴۹] شده است نفوذ امام جمعه را از راه ترغیب او - گاه توسط تهدید و گاه با مدهانه - به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق « تحصن » کاهش دهد. این حقی است که تاکنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است. از بین بردن این تنها منبع ضد ظلم در ایران، به نظر من باعث کمال تأسف است، ولی به عقیده‌ی من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آنچه که در حال حاضر تصور می‌کند دچار اشکال خواهد شد. نامه‌ای که اخیراً از حضرت اشرف (مقصود همان وزیر ایران است) درباره‌ی مطلب دیگری دریافت داشته‌ام - مطلبی که هنوز برای معروض داشتن آن به جناب لرد آمادگی ندارم - برایم فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتیم، احساساتم را علیه این تصمیم و بر له بر هم نزدن روش « تحصن » ابراز دارم. افتخار دارم که مستخرجه‌ای از آن مراسله را ضمیمه کنم. مع هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند در طرح‌های وی، مبنی بر استقرار سلطه‌ی مطلق و بدون نظارت هیچ گونه قدرتی در سراسر ایران، تغییری دهد، حتی با در نظر گرفتن اینکه چه بسا احتمال دارد که خودش روزی مجبور شود جان خود را از راه همین تحصن نجات بخشد. زیرا یک ایرانی ندرتا افکارش را از ساعت حاضر فراتر می‌برد. در اصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش « تحصن » مبادرت شده است، ولی گفته می‌شود که اهالی مسلحانه در مقام دفاع از این « حق خود » برآمده و حاکم را وادار ساخته‌اند که از اجرای نقشه‌اش دست بردارد. الغاء « تحصن » موجبات ناراحتیهای فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهد ساخت. زیرا وقتی که مردم [صفحه ۵۰] متوجه شوند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تاکنون در آنجا متحصن می‌شدند از این پس در امان نیستند و حرمت تجاوز به این اماکن مقدس از بین رفته است، ناچار خواهند شد - همانطور که فعلاً نیز گاهی اتفاق می‌افتد - طبعاً به هیئتهای نمایندگی انگلستان و روسیه روی آورند و پناه بجویند. وزیر ایران موازین حکومتش را تنها به لغو « تحصن » محدود نمی‌کند، بلکه دامنه‌ی مراقبتش به قهوه‌خانه‌ها و آلودگیهایی که مردم برای صرف چای در آن جمع می‌شوند و نقالها در آنجا به قصه‌گویی و داستان سرایی می‌پردازند نیز کشیده شده است. اکنون در این اماکن رفع عطش و تفریح ساده بر روی مردم بسته شده است، از ترس این که مبدا به محل انعقاد نطفه‌ی توطئه و خیانت به دولت مبدل گردند. تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد به منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است، و طبعاً مراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به وی داشته، به مراتب افزایش یافته است. خلق و خوی مستبد و مطلق وی تدریجاً گسترش می‌یابد، و من می‌ترسم که - همان طور که قبلاً به نظر جناب لرد رساندم - شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد، و میل مفرط به حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصاً دست اندازی روسها منحصر گردد. افتخار دارم که با سرشارترین احترام، جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم. محل امضاء [۱۷]. [صفحه ۵۱] ماجرای کشته شدن « باب » و به اصطلاح غیب شدن او از فراز چوبه دار نه تنها پایان کار بایان نیست، بلکه ماجرای است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می‌زند. در محیط بسته و محدود آن روز ایران، با نبودن وسایل ارتباطی و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی، اعدام باب مشکلی را حل نکرد که هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات تازه‌ای نیز گشت. نماینده‌ی انگلیس در ایران، طی گزارش بعدی خود، به این مطلب اشاره کرده است:

گزارش ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰

اردوی نزدیک تهران - شماره‌ی ۸۸ - ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰ جناب لرد در مجادله بین قشون شاه و بایبهای زنجان که در این شهر جریان داشت، فترتی روی داده است. رئیس این فرقه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است، چندی قبل به من نامه‌ای نوشت و طی آن اعلام داشت که وی را به دروغ متهم به بایبگری کرده‌اند. و از من خواهش کرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبر و عنف نظامیان نجات بدهم. وی نامه‌ای نیز با همین مفاد برای امیر نظام ضمیمه کرده بود. وزیر ایران به این شخص پاسخ داد

که مایل است ادعای وی را بپذیرد، ولی او نیز برای ثابت کردن صمیمیتش باید به دربار شاه بیاید و خود را تسلیم کند. در همین حال یک دسته‌ی دیگر از قشون - بدون اینکه توجهی به این شرط معطوف شود - دستور یافت تا به محاصره‌ی وی و پیروانش ادامه دهد. مؤسس این مسلک در تبریز اعدام شده است. وی توسط شلیک دسته جمعی با تفنگ کشته شد، و چیزی نمانده بود که [صفحه ۵۳] مرگش به این مذهب رونق و جلای بیشتری به بخشد، و موجب کثرت جدید المذهب‌ها گردد. قضیه از این قرار بود: وقتی که پس از شلیک تفنگها دود و غبار فرو نشست، بر چوبه‌ی اعدام از باب اثری دیده نشد، و امت انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است. حال آن که گلوله‌ها طنابی را که وی با آن بسته شده بود پاره کرده بود، پس از کمی جستجو، وی را که به گوشه‌ای پناه برده بود یافتند و به ضرب گلوله از پای درآوردند، اگر چه مرگ وی بنا به اعتقاد پیروانش در اصل قضیه تفاوتی نخواهد داد، زیرا باب باید همیشه زیست کند. پیروانش در فارس شدیداً تحت نظر قرار گرفته‌اند. سید یحیی که از یزد با قوای بزرگی از بایبها به آن ایالت گریخته بود شکست خورد و دستگیر شد، هر چند قبلاً دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود. در مشهد اعدامهای بسیاری صورت گرفت، در اینکه سر دسته‌های این فتنه جویان، در شورش اخیر، فجایع فراوانی مرتکب شده و مستحق مرگ بودند، هیچ گونه تردیدی نیست، مع هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به سوی بسط و تعمیم ترحم و عفو سوق داده می‌شد. همان طور که انتظار می‌رفت شاهزاده‌ی حاکم، در تحمیل و اخذ جرایم سنگین، به موازین مستبدانه‌ای توسل جسته بود. و نتیجه‌ی آن شدت عمل این شد که چند صد خانواده به ترک مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند. اخیراً چند زلزله‌ی بسیار شدید در خراسان به وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بار آورده و تلفات بسیار داشته است. [صفحه ۵۴] اغتشاشاتی که در بهبهان، واقع در ایالت فارس، به وقوع پیوسته بود سرکوب شده است، و سایر نقاط ایران به نظر می‌رسد که رو به آرامش باشد. اما هنوز خوانین گرمسار یا اراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع در کرانه‌ی خلیج فارس تحت انقیاد در نیامده‌اند. و ممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی در سراسر کشور به شدت حکمفرماست. افتخار داریم که با بزرگترین احترامات - جناب لرد - منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم. امضاء (ناخوانا) [۱۸]. پس از کشته شدن باب آشوب بالا گرفت. مخصوصاً بلوای زنجان که کار را به لشکرکشی بزرگ و به کار بردن توپ و توپخانه کشاند. مقاومت بایبها در این شهر شگفت‌انگیز است، تا آنجا که تعجب یک دیپلمات خارجی، چون نماینده‌ی دولت انگلیس، را نیز باعث می‌شود. مخصوصاً شرکت زنان در نبردها، تیراندازی آنان و قتل و کشتار مخالفان توسط این زنان، بیش از پیش، شگفتی‌زاست. با آن که تاریخ و شماره‌ی ترتیب این گزارش، بعد از گزارش قبلی است، ولی نویسنده‌ی آن ظاهراً به علت محاصره‌ی شهر و زد و خوردهایی که در آن جریان داشته، از خبر کشته شدن باب آگاهی نداشته است. از طرفی چون در اینگونه برخوردها و اوضاع و احوال، بازار شایعات به شدت داغ می‌شود، احتمال دارد خبر کشته شدن باب همراه غایب شدن او از فراز چوبه‌ی اعدام، با شاخ و برگ بسیار، به متخاصمین رسیده و طبعاً تنها یک شایعه تلقی شده باشد. به هر حال این متن گزارشی است که از داخل اردوی قوای ایران درباره‌ی وضع جبهه جنگ به انگلیس مخابره شده است: [صفحه ۵۶]

گزارش ۳۰ اوت ۱۸۵۰

اردوی ایرانی مقابل زنجان رونوشت ۳۰ اوت ۱۸۵۰ - نایب سرهنگ... - شماره‌ی ۱۰۶ - ضمیمه دارد آقای عزیز من امروز بیگلربیگی محمدخان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتم. بایبها فقط یک محله‌ی شهر را در تصرف دارند، و در طی حمله‌ی اخیر قشون دولتی که از دیوار شمالی صورت گرفت، تعدادی به عقب رانده شده‌اند. اکنون آنها زاویه‌ی جنوب شرقی شهر را متصرف هستند، و بیگلربیگی چهار توپ را روی برجها (باستون‌هائی) که اخیراً تسخیر شده سوار کرده و چهار پنج توپ دیگر را به داخل شهر برده است. مقاومت بایبها به نظر می‌رسد که سرسختانه‌ترین مقاومت‌های ممکن باشد، و با کمال مهارت رهبری می‌شود.

[۱۹] این مردم همه جا را سنگر بندی کرده و کلیه‌ی منازل محله‌ی خود را به صورت قلاع و استحکامات در آورده‌اند، به طوری که هر چند اکنون تعداد آنها در اثر فرار و تلفات به مراتب کاهش یافته و گفته می‌شود که از افراد مبارزانشان بیش از ۳۰۰ نفر باقی نمانده‌اند، مع هذا موقعیتشان چنان مستحکم است که بدون شک عقب راندنشان با مشکلات زیادی برخورد خواهد [صفحه ۵۷] کرد. آنها با روحیه‌ای بسیار قوی و رویه‌ای سرسخت و لجوجانه می‌جنگند. حتی زنها نیز که چند تن از آنان به هلاکت رسیده‌اند، در این نبرد شرکت دارند و چنان خوب نشانه روی می‌کنند که تاکنون بسیاری از افراد قوای دولتی را از پای در آورده‌اند. تحت این مقتضیات، پیشروی با حداکثر اشکال صورت گرفته است، زیرا به محض آنکه افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می‌شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می‌گیرند. باینها هم با پیوستن تیرهای آهن با یکدیگر دو تا توپ نیز ساخته‌اند، ولی هر بار که آنها را شلیک می‌کنند خراب می‌شود. هم اکنون قاصدی از تهران رسیده و خبر می‌دهد که شش توپ سنگین و مقادیری ذخائر و مهمات در راه است. مع هذا بیگلربیگی قصد دارد فردا سپیده دم، باز از تهران تقاضای کمک کند، تا توسط آن بتواند سراسر شهر را به تصرف در آورد. تاکنون همه‌ی مساعی بیگلربیگی برای سرکوب ساختن این بایبهای لجوج و یک دنده با استهزاء آنها مواجه شده است. امروز تأکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجیگری داشته فوراً به قتل رسانده و سایر مردم واژگون بختی را که به دستشان افتاده‌اند به خاک هلاکت نشانده‌اند. بایان در این مورد به انواع فجایع و وحشیگری دست زده و حتی عده‌ای را مثل اسب نعل کرده‌اند و عده‌ای دیگر را از یک دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش افکنده‌اند. ملا محمد علی که سر دسته‌ی این مدافعین متعصب است، آنها را به نوید آن که اگر در جنگ شهید شوند، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می‌کند که با قوای دولتی به جنگند، تا آنجا که یا شربت شهادت بنوشند و در زمهری مقدسین [صفحه ۵۸] قرار گیرند و یا پیروز شوند و بر اسب مراد سوار گردند، و قلمرو خود را از شرق تا غرب گسترش دهند. او از هم اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی که انجام داده به حکومت مصر منصوب کرده است، و به سایرین نیز وعده‌ی بخشش شهرها و آبادیهای فراوان داده است. وی علاوه بر اینها به آنها اطمینان می‌دهد که دولت روس در این جنگ یار و مددکار آنهاست، و از هیچ گونه کمکی در این راه دریغ نخواهند ورزید. مع هذا تصور می‌رود که هر چند بسیاری از پیروانش در کمال ایمان و غیرت از او پشتیبانی می‌کنند، با همه‌ی اینها، بسیاری دیگر نیز در صورتی که راه فرار داشته باشند و بتوانند خودشان را از معرکه کنار بکشند و جانشان را نجات دهند، در اولین فرصت به وی پشت خواهند کرد و راه سلامت را پیش خواهند گرفت. من تصور می‌کنم که بیگلربیگی تاکنون بسیار خوب از عهده‌ی انجام وظائف محوله برآمده است، زیرا مشاهده می‌کنم که قبل از او هیچ کاری انجام نمی‌گرفته و بین افراد قشون نارضایی و اکراه حکمفرما بوده و جز توییح چیزی وجود نداشته است، در صورتی که در همین چهارده روزی که از ورود وی می‌گذرد، وضع کاملاً تفاوت کرده است. ظلم و ستمی که گزارش می‌دهند توسط بیگلربیگی مجاز شناخته شده بی‌اساس به نظر می‌رسد و حقیقت ندارد. با تقدیم احترامات امضاء: کیت ادوارد ابوت [۲۰]. پس از سقوط زنجان، کینه‌توزی و انتقام جوئی آغاز می‌شود. همان طور [صفحه ۵۹] که در گزارش پیشین خواندید، بایبها در جریان نبرد به خشونت‌های عجیبی دست زده بودند، و اینک نوبت مردم بود که آن خشونت‌ها را با خشونت‌های بیشتری پاسخ دهند. این چگونگی تا آنجا می‌کشد که دیپلمات‌های خارجی را به وساطت و میانجیگری برمی‌انگیزد:

گزارش ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰

تهران - ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰ - شماره‌ی ۱۶۰ - به جناب ویسکانت پالمرستون جناب لرد کنسول اعلیحضرت، در تبریز، به اطلاع من رسانده است که در زنجان سربازان قشون دولتی به بی‌رحمیهای بزرگی نسبت به بایبها دست زده‌اند، مخصوصاً رفتار هول‌انگیزی نسبت به زنان دستگیر شده داشته‌اند. این مقتضیات را من به اطلاع وزیر ایران رساندم. امیر نظام به خاطر این اطلاع از من تشکر کرد

و گفت که برای جلوگیری از ادامه‌ی توحش و بربریت - که کاملاً مغایر عواطف و احساسات اوست - اقدامات سریعی به عمل خواهد آورد. شک نیست که هر دو طرف با زندانیانشان بدرفتاری می‌کنند، ولی من مایلیم تصور کنم که مستر استیونس شرح مبالغه آمیزی از آنچه در زنجان جریان دارد دریافت داشته است. در هر صورت، طرز برداشت امیر نظام از دریافت مراسله‌ی من نمودار تغییر لحن وی، و پیشرفت در رفتاری است که وی را وادار ساخته است تا به پیشنهادهای با ماهیت فوق گوش دهد. افتخار دارم جناب لرد که با بزرگترین احترامات، منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم. امضاء (ناخوانا) [۲۱]. [صفحه ۶۲] با همه‌ی اینها گزارش بعدی که در حدود سه ماه بعد ارسال شده، حاکی از همین روح انتقامجویی و کینه‌توزی و قتل و کشتار و اعدام بایان در تهران و سایر شهرستانهاست:

گزارش ۱۴ مارس ۱۸۵۱

تهران - چهاردهم مارس ۱۸۵۱ - شماره‌ی ۴۲ جناب لرد چهار بابی - از زندانیان زنجان - چند روز پیش در اینجا اعدام شدند. چندین نفر دیگر از پیروان این مسلک در تهران زندانی هستند، که اغلب آنها در عنفوان شباب به سر می‌برند. امروز من پیامی برای امیر نظام فرستاده و اظهار امیدواری کردم که از اعدام این اشخاص صرف نظر شود. و یادآور شدم برای اینکه باینها به عنوان « یاغی » شناخته شوند، همین مقدار خونریزی کافی به نظر می‌رسد. و « دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی هر طبقه‌ای مستقیماً دخالت کنید ». امیر نظام، برای من تضمین فرستاد که این اشخاص اعدام نخواهند شد، و قصد وی آنست که این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد. از هنگام سرکوبی و انقیاد بایان زنجان تاکنون مریدان و پیروان باب در صدد برهم زدن نظم و آرامش عمومی برنیامده‌اند. افتخار دارم که در کمال احترام، چاکر ناچیز جناب لرد باشم. امضاء (ناخوانا) [۲۲]. [صفحه ۶۳] به دنبال سرکوبی بلوای زنجان و سیل خونی که در شهرهای مختلف ایران به راه افتاد، و در نتیجه‌ی اعدام باب و پیروزی نیروهای دولتی و روحانیون، فتنه اندکی فروکش کرد و بایان که اغلب رهبران و صحنه گردانان خود را از دست داده بودند به خاموشی گراییدند. امید آن می‌رفت که از آن پس مملکت اندک آرامشی به خود ببیند، ولی درست در همین زمان ماجرای سوء قصد به ناصرالدین شاه اتفاق افتاد. سوء قصدی نافرجام که بایان عامل اجرای آن شناخته شدند و بار دیگر موج « بابی کشی » مملکت را فراگرفت. لازم به یادآوری است که ماهیت این سوء قصد و سوء قصد کنندگان، هرگز چنان که باید و شاید شناخته نشد. کما این که درین زمان ما نیز هنوز اذهان عمومی جهانیان نه فقط در مورد قتل پرزیدنت کندی [۲۳] بلکه در زمینه ترور آبراهام لینکلن نیز قانع نشده است. مطالبی که از گزارش نماینده‌ی سیاسی انگلیس در ایران مستفاد می‌شود، این ظن و شبهه را تقویت می‌کند:

گزارش ۱۶ اوت ۱۸۵۲

اردوی نزدیک تهران - شماره‌ی ۱۶ - ۹۹ اوت ۱۸۵۲ سوء قصد دامنه‌داری دیروز برای قتل شاه به عمل آمد. اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود در فاصله‌ی چند میلی تهران اقامت دارد. وی تازه سوار بر اسب شده بود تا عازم یک سفر چند روزه‌ی شکار شود که سه نفر - یا به طوری که [صفحه ۶۴] بعضیها می‌گویند شش نفر - به او نزدیک شدند، چنانکه انگار قصد دارند عریضه‌ای - همان طور که در این کشور معمول است - به وی تقدیم کنند. یکی از آن افراد دستش را روی جامه‌ی شاه نهاد، و هنگامی که دستش عقب زده شد هفت تیری را از کمرش بیرون کشید، یکی از همکارانش در همین موقع دهانه‌ی اسب شاه را گرفت. حیوان که دید جلوی‌ش گرفته شده است عقب رفت، و وزیر مالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه را از اسب پایین کشید. گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط با ساچمه‌ی کبک زنی و تنها چند چارپاره پر شده بود، فقط زخمی سطحی تولید کرد، و من توسط

جراح فرانسوی ماهر شاه اطمینان یافتیم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. قاتل در اجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلادرنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید، و علیرغم برداشتن چندین زخم بسیار سخت، به قتل شاه اصرار می‌ورزید، و امعاء و احشاء یکی از ملازمین را می‌درید و از کوشش خود دست بردار نبود تا به قتل رسید. دو تن از همدستانش نیز دستگیر شدند، که یکی از آنها به شدت مجروح شده بود. در خلال این احوال، دو گلوله‌ی دیگر نیز به شاه شلیک شد، گفته می‌شود که اعلیحضرت در تمام مدت سوء قصد کمال آرامش و متانت را به منصفی ظهور رسانید. نخستین خبر این سوء قصد با اعلام این گزارش توأم بود که: « شاه کشته شده است ». اردوی سلطنتی از هم پاشیده شد و جمعیت به سوی تهران هجوم آوردند. دکانین بلادرنگ بسته شدند، و در مدتی کوتاه طبخ نان قطع شد، و همه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند. ولی غارت و چپاول و یا شلوغی و ناامنی ایجاد نشد. [صفحه ۶۵] امروز برای اطمینان خاطر مردم و خاطر جمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یک صد و ده تیر توپ شلیک شد. افراد انبوه قشون مستقر بدر مجاورت تهران و همچنین جامعه‌ی روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدار شاه به اردوی سلطنتی رفتند و به شکرانه‌ی سلامت وی ادارات و دوایر دولتی و بازار چندین شب چراغانی کردند. دیروز بعد از ظهر به اتفاق وزیر مختار روس به حضور شاه شرفیاب شدیم، تا مراتب تبریک و تهنیت را تقدیم داریم. شاه را طبق معمول چنین مراسمی در حال جلوس دیدیم، و اعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصفی ظهور نمی‌رساند، بلکه کرارا و با خشونت تکرار می‌کرد که این سوء قصد محرکانی داشته است. اظهارات شاه متوجه سردار - که نامزدیش را برای حکومت کرمان چند روز پیش گزارش دادم - بود، و نظر عمومی در ابتدای امر به این تبعه‌ی روس به عنوان رهبر یک توطئه برای تغییر جانشینی، و رهایی خود از تبعید از دربار معطوف شده بود. هر چند در ماجرای سوء قصد و انتشار شایعه‌ی قتل شاه، عواملی از ناحیه‌ی سردار مورد سوء ظن قرار گرفتند و متهم به ارتکاب توطئه شدند، مع هذا من نمی‌توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد. باور کردنی نیست که توطئه کنندگان تا سر حد مرگ حتمی حاضر به فداکاری باشند، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی در میان باشد. بدین جهت در کمال اعتماد و اطمینان، تصور و تأیید می‌شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابیها سرچشمه می‌گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران که اصول دین [صفحه ۶۶] آن ظاهراً باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که همه‌ی ذرات و همه کائنات قسمتی از وجود خداست). دو تن همدست قاتل که دستگیر شده‌اند، خود را از پیروان این مسلک معرفی کرده‌اند، و گفته‌اند که آماده‌ی مرگ بوده‌اند، و آمده بودند تا شربت شهادت بنوشند و به بهشت بروند. و به عبارت دیگر در راه معتقدات خود فنا گردند. تنها نشانه‌ی ریشه‌دار بودن توطئه، همانا فرار سه تن از توطئه کنندگان است که یقیناً نتیجه‌ی گسترش توطئه تلقی می‌شود، زیرا شاه در اینگونه موارد، معمولاً دارای چند صد نفر ملازم است، که همه‌ی اطراف و جوانب او را احاطه کرده‌اند. گفته می‌شود شاه عمیقاً تأکید کرده است که دقایقی را بدون آنکه هیچ گونه تعجیلی از طرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصد کنندگان به عمل آمده باشد، با آنان در کشمکش بوده است. من این تأخیر و درنگ را به وحشت و حیرتی که در آن لحظات به اطرافیان دست داده بود، و همچنین به تنگی و باریکی راهی که سوء قصد در آن رخ داد، نسبت می‌دهم. افتخار دارم که در کمال احترام به جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز باشم. امضاء در زیر این گزارش، وزیر مختار اضافه کرده است: « چون مسموع شد که قصدی وجود دارد مبنی بر نیت وارد آوردن شکنجه بر آن دو قاتل دستگیر شده، لذا همکار روس من و من مبادرت به ارسال یادداشت مشترکی خطاب به وزیر خارجه کردیم (که افتخار دارم رونوشتی از آن را برای اطلاع جناب [صفحه ۶۷] لرد ضمیمه سازم) [۲۴] مبنی بر توصیه به دولت که به این اقدام وحشیانه مبادرت نرزد. اما قبل از آنکه دولت این نامه را دریافت دارد، شکنجه اجرا شده بود، ولی از آن زمان تاکنون چنین عملی تکرار نشده است. » [۲۵]. [صفحه ۶۹]

اشاره

همان طور که در اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس دیدیم و پیش‌بینی شده بود، با مرگ باب، ماجرای بایبگری پایان نیافت، زیرا بابهای دیگری نیز در گوشه و کنار ایران بودند، و بویژه آنکه خود باب نیز علاوه بر تعیین جانشین، مقدمات ظهور کسانی دیگر را فراهم ساخته بود. در این باره و همچنین درباره‌ی دستجات و گروههای گوناگونی که پس از کشته شدن باب پدید آمدند، گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری وجود دارد. ولی ما به نقل نوشته احمد کسروی بسنده می‌کنیم، زیرا وی طی چند صفحه از کتاب خود، ماجرای کشته شدن باب تا روی کار آمدن شوقی افندی را منعکس کرده است: کسروی پس از شرح مقدمات اعدام باب، که به دستور میرزا تقی‌خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه صورت گرفته بود، با این تدبیر که «تا باب زنده است پیروانش از پای نخواهند نشست»، چنین ادامه می‌دهد: «... راستی هم آن بود که بایبان که سید باب را «صاحب الزمان» می‌پنداشتند، حدیثهایی را که در کتابهای شیعیان درباره‌ی شهر گشاییهای صاحب الزمان و یاران اوست به دیده گرفته، امیدها به فیروزی خود می‌بستند و با آن امیدها، اینجا و آنجا، به کار برمی‌خاستند» [۲۶]. [صفحه ۷۰]

توبه نامه باب

داستان «توبه» کردن میرزا علی محمد باب و «فلک» کردن او را در همه‌ی تواریخ بابیه، ضد بابیه و بیطرفها نوشته‌اند. بنابراین برای آگاهی خواننده‌ی این پژوهش به اختصار، از روی اسناد دولتی که در «انبوخته» های سلطنتی قاجاریه ضبط شده مختصری از وقایع را بازگو می‌کنیم. همچنین عین «توبه‌نامه‌ی باب» را که در گاو صندوق مجلس نگه‌داری می‌شود می‌آوریم. به طوری که نوشته‌اند، به دستور حسین خان والی فارس، در سال ۱۲۶۰، وی را از بوشهر [۲۷] به شیراز آوردند تا در محضر علمای شیراز سخن بگوید. به موجب گزارش والی فارس، چون نتوانست «سخن صواب بگوید» به دستور حسین خان پایش را فلک کردند و او را با وضع ناصحیح و غیر انسانی به مسجد شاه بردند. میرزا علی محمد باب، برای نخستین بار به منبر رفت و «در حضور مردمی که در مسجد بودند. از دعوی خود پشیمانی نشان داد.» با این که علماء دستور دادند او را چوب بزنند و توبه کرد با این حال از پای ننشست و کماکان به دعوی «صاحب الزمان» ی خود ادامه داد. پس از چندی حاجی میرزا آقاسی صدراعظم به آذربایجان تبعید شد. بهمن میرزا والی آذربایجان به ادعای او و سختگیری که علما تقاضا داشتند، وقعی نهاد و او را به قلعه‌ی چهریق که در منطقه ایل شکاک بود فرستاد. بعد از عزل بهمن میرزا و فرار او به روسیه و آمدن ناصرالدین شاه ولیعهد به تبریز، بار دیگر مسئله «باب» و دعوی او مطرح شد و علمای تبریز با حضور شاه برای شنیدن ادعای باب جلسه‌ای تشکیل دادند. ولی باز هم او از عقایدش دست برداشت و بار دیگر او را به چوب بستند. [صفحه ۷۱] ناصرالدین میرزا ولیعهد در گزارشی به شاه چنین می‌نویسد: «هو الله تعالی شأنه» قربان خاک پای مبارک شوم، در باب «باب» که فرمان قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او گفتگو نمایند، حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد و رقعہ به جناب مجتهد نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین گفت و شنید کنند. جناب مجتهد در جواب نوشتند که از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه‌ی تحریرات این شخص بیدین. کفر او اظهر من الشمس و اوضح من الامس است، بعد از شهود، تکلیف داعی مجددا در گفت و شنید نیست. لذا جناب آخوند و ملا محمد و ملا مرتضی قلی را احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصطلان خان و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند. اول حاجی ملا محمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گویی من نایب امام هستم و بابم، و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری تست، گفت: بلی حبیب من، قبله‌ی من، نایب امام هستم و باب هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌اید راست: اطاعت من بر شما لازم است. به دلیل ادخلوا الباب سجدا، ولکن این کلمات را من نگفته‌ام، آنکه گفته است، گفته

است. پرسیدند: گوینده کیست؟ جواب داد: آنکه به کوه طور تجلی کرد، روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی. منی در میان نیست. اینها را خدا گفته است. بنده به منزله‌ی شجره‌ی طور هستم، آن وقت در او خلق می‌شد، الان در من خلق می‌شود. به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشیدید منم، آنکه چهل هزار علماء [صفحه ۷۲] منکر او خواهند شد منم، پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء منکر خواهد گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد، چهار هزار که هست! مرتضی قلی گفت: بسیار خوب، تو از این قرار صاحب الامری، اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهند فرمود، و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد، و موارث انبیاء از قبیل زره داود و نگین سلیمان و ید بیضاء با آن جناب خواهند بود، کو عصای موسی، و کو ید بیضاء؟ جواب داد که: من مأذون آوردن اینها نیستم. جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعد از این پرسیدند که معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من اینست که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بسم الله الرحمن الرحیم، سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته. اعراب کلمات را به قاعده‌ی نحو غلط خوانده تاء سموات را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان! آنگاه الارض را مکسور خواند. امیر اصلاصان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: الحمد لله الذین خلق العصا کما خلق الصباح و المساء. باب خجل شد. بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا، علیه‌السلام، سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ فرمود: آیه «انفسنا» مأمون گفت: «لو لا نساانا»، حضرت فرمود: «لو لا ابناانا». این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما، باب ساعتی تأمل نموده جواب [صفحه ۷۳] نگفت. بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیه‌ی فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند، ندانست و سر به زیر افکند، باز از آن سخنهای بی‌معنی آغاز کرد که همان که به طور تجلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور، نور یکی از شیعیان بوده است. این غلام گفت: از کجا که آن شیعه تو بود، و شاید نور مرتضی قلی بوده، بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام احضار کرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پابمهر سپرده که دیگر این غلطها نکند، و الان محبوس و مقید است. منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است. امر امر همایونی است. انتهی» پس از جلسه یاد شده، علما و قاجاریان، میرزا علی محمد باب را وادار کردند تا «التزام کتبی» به سپارد که از این پس گرد چنین مسائلی و گفته‌هایی نگردد. در این نوشته که به «توبه نامه‌ی باب» معروف شده و در گاو صندوق مجلس شورای ملی بایگانی گشته، باب چنین می‌نویسد: «فداک روحی، الحمد لله کما هو اهله و مستحقه، که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده، بحمدالله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده، اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که [صفحه ۷۴] خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد، اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرفست، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند، جل ذکره، و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست، و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلقا علمی نیست که منوط به ادعائی باشد، استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه‌ی حضرت حجه الله، علیه‌السلام، را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت خود سرفراز فرمایند، والسلام.» [۲۸]. با وجودی که باب توبه نامه را نوشته و برای شاه فرستاده بود، با این حال علمای تبریز آن را

نپذیرفته در جوابش چنین نوشتند: «سید علی محمد شیرازی - شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال، ایده‌الله و سده و نصره، و حضور جمعی از علمای اعلام، اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده شبهه خبط دماغ است، اگر آن شبهه رفع شود بلا- تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود. [صفحه ۷۵] حرره خادم الشریعه الطاهره، محل مهر - ابوالقاسم الحسن الحسینی - محل مهر، علی اصغر الحسن الحسینی» [۲۹]. میرزا علی محمد باب را پس از چند روز که از ماجرای توبه‌اش گذشت بار دیگر به ارومیه (رضائیه) مراجعت دادند و تا فوت محمدشاه و سلطنت ناصرالدین شاه در قلعه‌ی چهریق بود، تا این که در سال ۱۲۶۶ در دوره‌ی صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر که بهاء‌الله او را به بدی نام برده و لقب «تقی سفاک بی‌باک» [۳۰] به او داده است بار دیگر به تبریز آوردند. در این سال حمزه میرزای حشمت الدوله در تبریز حکمران بود که شاه او را مأمور قتل باب و اجرای فتوای علمای تبریز کرد. او فوج «نصرانی» را مأمور تیرباران باب کرد، و در شعبان ۱۲۶۶ به دار آویخته شد. یکی از روزنامه‌های انگلیس عکس او را در بالای دار و جلو جوخه‌ی آتش چاپ کرده که عینا نقل می‌گردد.

ازلیگری

شماره از کتاب کسروی است که پس از مهدیگری و... و شیخیگری و بایبگری... به ازلیگری رسیده است. باب یکسال پیش از کشته شدن به میرزا یحیی نوری که در میان بایبان لقب ازل می‌داشت و خود جوان هیجده ساله‌ای می‌بود، نامه نوشته و او را به جانشینی از خود برگزیده بود. پس از کشته شدن باب اندک گفتگویی درباره‌ی جانشینی او پدید آمد، ولی زود پایان پذیرفته، همگی به ازل گردن گزاردند. ازل از ترس دولت و یا به شوندد دیگری پنهان می‌زیست. تابستان را در شمیران و زمستان را در نور گذرانیده، به میان مردم نمی‌آمد. برادر پدری او میرزا حسینعلی بهاء، که دو سال بزرگتر می‌بود، عنوان پیشکاری ازل را می‌داشت و کارها را انجام می‌داد. بدینسان دو سالی گذشت و آرامش در میانه رخ داد. پنداشته می‌شد کشتن باب کار خود را کرده و آب به آتش [صفحه ۷۶] شور و تکان بایبان فروریخته شده، ولی پیش آمدهایی وارونه‌ی آن را نشان داد. زیرا نخست در همان سالها، کوششی از بهائیان دانسته شد، که می‌خواستند روزی برخیزند و شاه و میرزا تقی خان و امام جمعه تهران را بکشند. و این بود کسانی از آنان دستگیر افتاده با دستور میرزا تقی خان کشته گردیدند. سپس در سال ۱۲۶۸ که میرزا تقی خان نمی‌بود، داستان بزرگ دیگری رخ داد و بار دیگر کسانی کشته گردیدند. این داستان یکی از افسوس‌آورترین و دلسوزترین پیش آمدهای تاریخ ایران است و می‌باید خستوان بود که دژ رفتاری بیش از اندازه رخ داده. کنت گوینو، سفیر فرانسه، که این زمان در تهران می‌بوده و این داستان را با هناینده‌ترین زبانی در کتاب خود نوشته و به چاپ رسانیده، همین نوشته‌ها نتیجه آن را داده که اروپاییان، بایبان را شناخته و درباره‌ی ایشان خوش گمانی بیش از اندازه پیدا کرده‌اند. این داستان را در ناسخ التواریخ به درازی نوشته، و ما چون خواستمان نوشتن تاریخ پیش آمدها نیست، به کوتاهی یاد نموده، دنباله‌ی سخنان خود را خواهیم گرفت. چنانکه گفتیم بایبان در جنگهایی که نخست کرده بودند، امید کشورگیری می‌داشتند. چون در حدیثها سخنان بسیاری از چیرگی امام زمان به دشمنان و از فیروزیهای او رفته، اینان به آن امید با دولت می‌جنگیدند و آرزوهای بسیار در دل می‌پروریدند. ولی کشته شدن باب و شکستهایی که در مازندران و زنجان و تبریز از دولتیان دیدند، همه‌ی آرزوها را از میان برد. این بار بایبان به کینه‌جویی پرداخته و چنین خواستند که به ناصرالدین شاه و دیگران کیفری دهند، و این بود از تهران سه تن را فرستادند که به ناصرالدین شاه که در تابستانگاه نیاوران می‌زیست تیراندازند و او را بکشند این سه تن دلیرانه به کار پرداختند. ولی تیر به شاه نخورد و جز گزند اندکی به او نرسانید. با این حال شاه و درباریان به خشم آمده چنین نهادند که هر که را از بایبان پیدا کردند بکشند. و این بود فراشان را به جستجو فرستادند. در دو روز سی و دو تن از آنها گرفتار شدند. چند تن [صفحه ۷۸] از ایشان را که یکی میرزا حسنعلی بهاء

می‌بود، چون به بایگاری خستوان نمی‌بودند، نکشته، به زندان فرستادند. ولی بیست و چند تن را که یا بابی شناخته می‌بودند و یا خود پوشیده نداشته می‌خستویدند، ناصرالدین شاه دستور داد بکشند. و چون می‌خواستند همگی مردم را با آنان دشمن و خونی گردانند، هر یکی را به دست گروه دیگری سپارند. یکی را به بازرگانان دادند که هر کدام زخمی زده کشتند. یکی را به دارالفنون فرستادند که شاگردان نابود ساختند. یکی را به ملایان سپردند. یکی را به سربازخانه فرستادند. بدین سان بیست و چند تن هر یکی با دست گروه دیگری کشته گردید و پیداست که چه غوغا و دژ رفتاریهایی رفت. از کسانی که در این روز کشته گردید، یکی حاجی میرزا جانی کاشانی (نویسنده‌ی نقطه‌ی الکاف) بود. قره‌العین که چند سال پیش دستگیر شده، در خانه‌ی محمود خان کلانتر می‌زیست، این زمان او را نیز کشتند. از این پس بایان نتوانستند در ایران بمانند. میرزا یحیی ازل که در نور می‌بود، چون داستان را شنید، با رخت درویشی از همانجا رو به گریز آورد، و پس از گردشها و راه پیماییها خود را از ایران بیرون انداخته، در بغداد نشیمن گرفت. بایان نیز از هر کجا می‌بودند و خود را نهان می‌داشتند، یک تن و دو تن آهنگ بغداد کردند. میرزا حسینعلی بهاء که در زندان می‌بود، پس از چهار ماه، به خواهش کنسول روس و دیگران رها گردیده، همراه غلامی از کنسولخانه و گماشته‌ای از دولت ایران بیرون رانده شده [۳۱] او نیز در بغداد به ازل و دیگران پیوست. بدینسان بغداد کانونی برای بایان گردید، که روز به روز شماره‌شان در آنجا فزونتر می‌شد. در آنجا نیز میرزا یحیی به کمتر کاری می‌پرداخت، [صفحه ۷۹] و میرزا حسینعلی همچنان پیشکاری او را می‌داشت [۳۲]. قبل از پرداختن به آغاز جدایی و تقسیم بایان به دو گروه اصلی ازلی و بهائی، و همچنین شرح توطئه‌ها و حوادثی که در جریان مبارزه و برخورد این دو گروه اتفاق افتاد، اشاره به یک نکته لازم به نظر می‌رسد، و آن اینکه در تمام مدتی که باب زنده و یا زندانی بود، هیچیک از پیروان و همفکران صدیق او به این اندیشه نیفتادند که در صدد احراز مقام او برآیند. رشادتی که یاران نزدیکش چون ملاحسین بشرویه‌ای، حاجی میرزا جانی کاشانی و مخصوصاً میرزا محمد علی تبریزی، در پایداری از خود نشان دادند، باور کردنی به نظر نمی‌رسد. و اگر گفته‌ها و نوشته‌های مخالفان درباره‌ی اینان نمی‌بود، بی‌شک حمل بر گزافه‌گویی می‌شد و ساخته و پرداخته خود بایان به حساب می‌آمد. ماجرای شرکت شجاعانه‌ی زنان را در جنگها و مقاومت قهرمانانه‌ی آنان را در زنجان و مازندران، طی گزارشهای پیشین، خواندید. درباره‌ی میرزا محمد علی تبریزی منابع موثق نوشته‌اند که، وقتی باب و سید حسین یزدی و میرزا محمد علی را برای گرفتن فتوای قتل از این خانه به آن خانه نزد مجتهدان عصر می‌بردند، در حالی که خود باب لابه می‌نمود، و از گفته‌های خود بیزار می‌جست، و یا سید حسین یزدی با ابزار بیزاری از باب، از مرگ رهایی یافت، میرزا محمد علی تبریزی همچنان، چون سد سکندر ایستاده بود. حتی گریه و لابه‌ی همسر و فرزنداناش - چند لحظه قبل از مرگ - نیز او را از راهی که در پیش گرفته بود، بازداشت. و شگفت‌انگیزتر اینکه وقتی آخرین گلوله‌ها بدنش را غربال می‌کردند، در حالی که خود باب هنوز زنده بود، رو به وی کرد و با گفتن جمله‌ی «رضیت یا مولای» - از من راضی شدی سرور من - از دنیا رفت. اما بعد از کشته شدن باب به ناگهان وضع و روحیه‌ی افراد دگرگون [صفحه ۸۰] می‌شود. در حالی که افراد عادی و بایان با ایمان به خاطر انتقامجویی، نقشه‌ی قتل ناصرالدین شاه، امیرکبیر و دیگر دشمنان باب را در سر می‌پروردند، میرزا یحیی صبح ازل - جانشین و وصی رسمی باب - دزدانه از میدان مبارزه می‌گریزد، و آن دیگری - میرزا حسینعلی که بعدها دعوت نبوت و حتی الوهیت می‌کند و باب را تنها مبشر ساده‌ای می‌شمارد که به خاطر دادن بشارت ظهور وی قیام کرده بود - در زندان با رد و نفی باب و آیین او، و همچنین با متوسل شدن به سفارتخانه‌ی یک کشور بیگانه و خارج از مذهب، جان خود را نجات می‌دهد. اینها حوادثی است که تا زمان زنده بودن باب، حتی از بایان عادی و مردم کوچه و بازار نیز نظیر آن دیده نشده بود، چه رسد به مردان با علاقه‌ای چون ملا حسین بشرویه‌ای، یا میرزا محمد علی تبریزی... از اینجا به بعد است که توطئه‌های جانشینان و سردمداران آیین جدید علیه یکدیگر آغاز می‌شود، و کار به قتلها و کشتارهای داخلی، سم خوراندنها و افتراها و تهمتها می‌کشد. به همین جهت، مخالفان، بایان نخستین و ازلیان و بهائیان بعدی حق دارند تصور کنند که همه‌ی دعوها بر سر لحاف ملا نصرالدین

بوده است. بدین معنی که سران بازماندگان پس از رانده شدن از ایران و جایگزین شدن در یک مکان امن، به خاطر تصاحب میراث « او به جان یکدیگر افتاده بودند. این میراث، تنها ثروت و تمول مادی نبود، بلکه پشتوانه‌ی معنوی شایان توجهی بود که اگر چه در اختفا می‌زیست، ولی بالقوه در ایران وجود داشت و می‌توانست سالها و سالها مورد بهره برداری قرار گیرد. این تصور، زمانی بیشتر با حقیقت تطبیق می‌کند، که می‌بینیم مخالفتها و غرض ورزیها، پس از برخوردهای دو گروه اول و پیروزی بهاییها بر ازلیها نه فقط پایان نمی‌پذیرد، بلکه با گذشتن هر دهه و پایان یافتن زندگی هر نسل، به مراتب شدیدتر از پیش رخ می‌نماید. و این مبحثی است که از فصل سوم به آن می‌پردازیم، تا چگونگی رهبری سازمانهای بهائی و [صفحه ۸۱] اختلاف بین رهبران آن را پس از مرگ شوقی افندی بررسی کنیم. اینک به دنبال سخن خود باز می‌گردیم و با استفاده از کتاب کسروی حوادث سالهای نخستین - پس از مرگ باب - را بررسی می‌کنیم، با یادآوری این واقعیت که باب، خود در زمان حیاتش، راه را برای این تصادمها باز گذاشته بود:

من یتظهره الله

سید باب با آن چوبهایی که می‌خورد و توبه‌هایی که می‌کرد و درماندگیهایی که نشان می‌داد، هوس دست از گریبانش برنداشته، کار خود را همچنان دنبال می‌کرد. یکی از کارهای او این بوده که در زندان کتابی به نام « بیان » با عربی و فارسی نوشته که « کتاب احکام » اوست. این کتاب همانست که از بس رسواست بهائیان کوشیده‌اند از میانش برند و نسخه‌ای باز نگزارند. در این کتاب باب، بارها از کسی که در آینده خواستی آمد، سخن رانده و او را « من یتظهره الله » می‌نامد، و جایگاه بس بلندی برایش باز کرده به بسیج بزرگی برای آمدنش می‌پردازد. برای آنکه نمونه‌ای هم از کتاب بیان آورده باشیم، چند بخشی را از آن که درباره‌ی « من یتظهره الله » است در پایین می‌نویسیم. در یکجا می‌گوید: « قل الثالث من بعد العشران یبعث فلکامی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس و تسعین عدد امما لم یکن له عدل و لا- شبه و لا- کفو و لا قرین و لا مثل و لم یخرج عن حدود الهاء ظهورات اسمائه عن امر الله علیه الی یوم القیمه یومئذ صنع ذلک فی البیان فلتفتدون غند اقدم من یتظهره الله ثم یدی الله تسجدن و ان تفخرون بذلک یا اولی الملک و الا والله غنی عن العالمین. » [صفحه ۸۲] معنی این عربیهای غلط و بسیار خنک آن که: « باب دستور می‌دهد که اگر پادشاهی از میان بایان برخاست باید نود و پنج تکه گوهر بیمانندی به دست آورد و به تاج خود زند که اگر « من یتظهره الله » در زمان او پدید آمد رفته در پیشگاه او سجده کند و آن تاج را با گوهرهایش به جلو پاهای او گزارد. » و در جای دیگر می‌گوید: « قل انما السابع فلتبلغن الی من یتظهره الله کل نفس منکم بلور عطر یمتنع رفیع من عند نقطه البیان ثم بین یدی الله تسجدون بایدیکم لا بایدی دونکم. » و معنی اینها نیز آن که: « باب دستور می‌دهد که هر کسی به من یتظهره الله شیشه بلورین پر از عطری به نام ارمغان نقطه‌ی بیان (که همان باب باشد) برد و در پیش او سجده کرده با دست خود برساند. » از گفته‌های باب در دیگر جاها نیز چنین پیدا است که او پیدایش من یتظهره الله را به یک آینده‌ی دوری نوید می‌داده، ولی بسیاری از بایان پروای این را نکرده هوس « من یتظهره الهی » گریبانگیر ایشان می‌گردد. چنان که در بغداد چند تن به همین دعوی برخاستند که یکی را به نام میرزا اسدالله دیان بایان کشتند، و دیگران نیز کاری از پیش نبرده خود به خاموشی گراییدند. « ولی در این میان برخی خودسریهایی از میرزا حسینعلی بهاء رو می‌نمود و چنین فهمیده می‌شد که او را نیز هوایی در سر است. و چون این رفتار او به سران بایبگری گران می‌افتاد و زبان به نکوهش باز کرده [صفحه ۸۳] بودند، بهاء در بغداد نمانده ناپدید گردید و پس از دیرگاهی دانسته شد به سلیمانیه به میان گردان رفته و در آنجا با درویشان خانقاهی روز می‌گزارد. چون این دانسته شد، میرزا یحیی نامه‌ای به دلجویی از او نوشت و میرزا حسینعلی پس از آن که دو سال در سلیمانیه مانده بود به بغداد بازگردید. ولی رفتارش همان می‌بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان بر نمی‌خاست. « در بغداد بایان از یکسو میان خود کشاکشها

می‌داشتند، و یکدیگر را می‌کشتند و از یک سو میانه‌ی ایشان با شیعیان زد و خورد‌ها رخ می‌داد. و چون ملایان نجف و کربلا نیز از آنان ترسیده نزدیک بودنشان را نمی‌خواستند، دولت عثمانی بهتر دانست همگی را از بغداد به استانبول کوچاند. و این کار در سال ۱۲۷۹ رخ داد که بایان تا آن هنگام دهسال در بغداد زیسته بودند.

بهائگیری

در استانبول بایان بیش از چند ماهی نماندند که همه را به ادرنه فرستادند. در اینجا بود که میرزا حسینعلی دعوی « من یظهره اللهی » آشکار گردانید و رمیدگی میانه او با برادرش به دشمنی انجامید. « بهاء در آن چند سال برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده از آن سو نیز با بایانی که در ایران نهانی می‌زیستند، نامه نویسیها کرده، زمینه را برای خود آماده گردانیده بود. « بهاء چنین می‌گفت: آن کس که می‌بایست پدید آید منم. باب یک مژده رسانی برای پیدایش من می‌بوده. اینکه در این چند سال ازل جانشین باب پیشوای بایان نشان داده شده، بهر این می‌بوده که هوشها به آن سو گردد و من جایگاهم از دیده‌ها دور مانده و از گزند و آسیب ایمن باشم. در این زمینه « لوح » ها می‌نوشت و به ایران می‌فرستاد. عربیهای این نیز غلط و خنک ولی به اندازه‌ی غلطی و خنکی عربیهای باب نیست. [صفحه ۸۴] پیداست که میرزا یحیای ازل و بسیاری از سران بابی این دعوی بهاء را نمی‌پذیرفتند و ایستادگی می‌نمودند. ولی بهاء پروا ننموده کار خود را دنبال می‌کرد. این رو در میانه کشاکشها رخ می‌داد، و دو سو تا می‌توانستند آبروی یکدیگر می‌ریختند، دروغها به همدیگر می‌بستند. بهاء می‌گفت: میرزا یحیی می‌خواست به من زهر خوراند و بکشد. میرزا یحیی می‌گفت: این آهنگ را بهاء درباره‌ی من می‌داشت. دو برادر یکدیگر را به « مباحله » همی خواندند. پیروان از پیکار باز نایستاده مردم را نیز ناآسوده می‌گردانیدند. « در نتیجه‌ی اینها دولت عثمانی ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود به جای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا به حال « قلعه بند » زندگی کنند. این بود میرزا یحیی را با خاندان و پیروانش به جزیره‌ی قبرس که آن زمان در دست عثمانی می‌بوده فرستادند. بهاء را با خاندان و پیروانش به عکا روانه گردانیدند. از اینجا دو برادر از هم جدا شدند. پیروان ازل که همان بایان می‌بودند « ازلی » نامیده گردیده، پیروان بهاء نام نوین « بهایی » پیدا کردند. « بهاء در عکا در قلعه بند (در سربازخانه) می‌زیست و یکی از داستانها که در همان ماه نخست رسیدنشان به آنجا رخ داد کشته شدن سه تن از ازلیان با دست بهائیان بود. چگونگی آنکه عثمانیان چون ازل و بهاء را از ادرنه به قبرس و عکا می‌فرستادند، چهار تن از بهائیان را همراه ازل و چهار تن از ازلیان را همراه بهاء گردانیدند. چون دشمنی دو دسته را با همدیگر می‌دانستند، خواستند به جاسوسی درباره‌ی یکدیگر وادارند. چهار تن ازلی که همراه بهاء خواستندی رفت یکی حاجی سید محمد اسپهانی (از یاران باب) و دیگری میرزا آقاخان کج کلاه و دیگری میرزا رضاقلی تفرشی و دیگری میرزا نصرالله می‌بودند. میرزا نصرالله پیش از روانه شدن در ادرنه در گذشت و چنین گفته شد که بهائیان زهرش دادند. اما آن سه تن تا عکا همراه بهاء می‌بودند. تا یک شبی چند تن از بهائیان با خنجر و شمشیر به سرشان ریختند و هر سه را کشتند تا چندی بهاء گرفتار بازپرس و بازخواست از سوی عثمانیان [صفحه ۸۵] می‌بوده. این یکی از آدم کشیهای است که از بهائیان می‌شمارند. « بهاء در عکا با « تقیه » راه رفته خود را یک مسلمان پابرجایی نشان می‌داد. زیرا نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و به مسجد رفته در پشت سر امام سنی نماز آدینه می‌گذاشت، و با این حال رشته‌ی خود را با بهائیان ایران نبریده، برایشان لوح‌ها می‌فرستاد و دستورها می‌داد. چنانکه گفتیم او نخست دعوی « من یظهره اللهی » می‌داشت، ولی کم کم از آن زمینه گذشته خود را نه تنها برانگیخته از خدا می‌نامید، به شیوه‌ی صوفیان و دیگران دعوی خدایی نیز می‌کرد. مرد درمانده‌ای که گاهی از ترس جان باورهای خود را انکار می‌کرد، و گاهی با دست عثمانیان از شهری به شهری برده می‌شد، ناگهان میدان یافته از خدایی دم می‌زد. با این حال گاهی نیز هوس گریبانگیرش شده شعرهای پوچ و بی‌وزن و قافیه می‌سرود: از باغ الهی با سوره ناری آن تازه غلام آمد هی هی هذا جذب

الهی هذا خلع رحمانی هذا قمص ربانی... « با این حال در سایه‌ی هوشیاری و زیرکی خودش و پسر بزرگترش میرزا عباس کارش در میان بایبان نیک پیش می‌رفت و دیرگاهی نگذشت که میرزا یحیی و هواداران او را از میدان بیرون گردانید. « بیچاره میرزا یحیی چون به جزیره‌ی قبرس رفت آوازش بریده گردید. در ایران حاجی میرزا هادی دولت آبادی نماینده‌ی او می‌بوده، ولی چنین پیداست که با میرزا یحیی به همبستگی بسیار کم می‌داشته. پیروانش نیز با خاموشی و آرامی می‌زیستند و آن تندی و گرمی که از بهائیان پدیدار می‌بوده، از آنان دیده نمی‌شد. اکنون نیز به یکبار گمنام و خاموشند و همانا بیشتری از آنها کیش خود را فراموش کرده‌اند. « بهاء بیست و چند سال در عکا می‌زیست و کارهای خود را دنبال می‌کرد. یکی از کتابهای او که به جای قرآن نوشته و مانند سازی کرده به نام « اقدس » است و برای آنکه نمونه‌ای نیز از نوشته‌های او در دست باشد، جمله‌هایی را از آن کتاب در پایین می‌آوریم. « [صفحه ۸۶] در اینجا کسروی جملاتی چند از کتاب اقدس نقل کرده که چون خارج از بحث ماست از نقل مجدد آنها صرف نظر می‌کنیم. کسروی سپس چنین می‌گوید: « چنانکه دیده می‌شود اینها کم غلطتر از بافندگیهای سید بابست، با این حال بهاء چون می‌دانسته که غلط می‌بافد و ملایان ایرادها، خواهند گرفت، اینست پاسخ داده چنین می‌گوید: « این نوشته‌های مرا نباید با قاعده‌های صرف و نحو بسنجید، بلکه باید قاعده‌های صرف و نحو را با این نوشته‌های من بسنجند. « این سخن معنایش آنست که من چون عربی را درست نمی‌دانم و غلط می‌نویسم شما باید آن قاعده‌هایی را که برای درست نوشتن هست کنار بگذارید و شما نیز غلط نویسید. بهتر گویم: معنایش آنست که هر غلطی گفتم گفته‌ام. شما نباید ایراد بگیرید. این همان پاسخی است که سید باب درباره‌ی غلطهای خود می‌داد.

عبدالبهاء

بهاء در سال ۱۳۱۲ ه. ق درگذشت. پس از او پسرش میرزا عباس که عبدالبهاء شناخته شده، جای او را گرفت. ولی چون برادر دیگرش میرزا محمد علی گردن به جانشینی او نمی‌گذاشت و درباره‌ی ارث نیز کشاکش بسیاری در میان می‌بوده، بار دیگر پیکار دو برادر پیش آمد. در اینجا نیز هر یکی تا توانست آبروی آن دیگر را ریخت و یک رشته دشمنیها به میان آمد که از سخن ما بیرونست. « به هر حال عبدالبهاء جای بهاء را گرفته به راه بردن پیروان پرداخت. این نیز لوح‌ها می‌فرستاد و کتابها می‌نوشت، و برای آنکه نمونه‌ای از نوشته‌های این نیز در دست باشد، یکی از لوح‌های او را که به فارسی نوشته در پایین می‌آورم: « بادکوبه، احبای الهی و اماء رصمن علیهم و علیهن البهاء الابهی - هوالله » [صفحه ۸۷] « ای عاکفان کوی دوست، ای عاشقان روی دوست، قفقاز یا جمیعا تابع رود ارس است که در قرآن اصحاب رس تعبیر شده، جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را به نفحات رحمانی معطر نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه به چهریق سرنگون و در آنجا محبوس گشتند. حافظ شیرازی رایحه‌ای به مشامش رسید و این غزل را گفت: ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیر و حرکت می‌فرمودند و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنانست که آشیانه‌ی سیمرغ است و لانه‌ی عنقای شرق، لذا امید چنانست که این عنقا که شهپر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر بدیع ربانی در قفقاز لانه و آشیانه نماید. الحمدلله احبای بادکوبه در این سالهای جنگ با جمیع طوایف آشتی داشتند و به موجب تعالیم الهی به کل مهربان و در امرالله جوش و خروش داشتند و از باده‌ی محبت الهی سرمست و مدهوش بودند، حال باید مانند نهنگ بخروشدند و تلافی سالهای جنگ نمایند و با آهنگ مستانه و ترانه‌ی عاشقانه آن اقلیم را به اهتزاز و حرکت درآرند، تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعه‌ی یگانگی بتابد و ظلمات بیگانگی زائل گردد، و جمیع طوایف با یکدیگر بیامیزند، و در الفت و محبت قند و شکر ریزند و شور و ولعی انگیزند که ممالک مجاوره نیز به اهتزاز و حرکت آیند و علیکم و علیکن البهاء الابهی. تموز ۱۹۱۹. عبدالبهاء - عباس. این از

لوح‌های بنام عبدالبهاست، و شما از اینجا پی به مایه‌ی دانش او توانید برد. دیگر لوح‌ها و کتابهایش نیز از همین بافندگیهاست. عبدالبهاء، سی و چند سال پس کار خود را می‌داشت و چون دولت [صفحه ۸۸] عثمانی مشروطه را پذیرفت و به او نیز آزادی داده شد، در سال ۱۳۲۸ سفری به مصر و اروپا کرد. همچنان سفری به امریکا کرد و در سال ۱۳۴۰ بدرود زندگی گفت.

شوقی افندی

پس از مرگ عبدالبهاء نوه‌ی دختری او شوقی افندی جایش را گرفت. در این هنگام باز سخنانی به میان آمد و کسانی بازگشتند. زیرا از روی گفته بهاء در کتاب اقدس که می‌گوید: «قد اصطفینا الاکبر، بعد الاعظم» بایستی پس از عبدالبهاء که «غصن اعظم» [۳۳] می‌بود، نوبت [صفحه ۸۹] به میرزا محمد علی «غصن الاکبر» برسد. آنگاه عبدالبهاء نوید بر پا گردانیدن «بیت العدل» نیز داده بود. اینها مایه گفتگو می‌بود. ولی چون عبدالبهاء وصیت کرده بود شوقی در جای او پایدار گردید و اکنون نیز هست» [۳۴]. [صفحه ۹۹]

بهائیت و سیاست

اشاره

بهائیان از آغاز فعالیت‌های خود، طی تبلیغاتی که می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، شرکت در امور سیاسی را برای عموم پیروان خود ممنوع اعلام کرده، آنان را از دخالت در سیاست محروم ساخته‌اند. در محافل بهائیت - بخصوص در طبقات پایین این فرقه - تبلیغات فراوانی درباره‌ی عدم دخالت در سیاست و قبول و اطاعت از قوانین ملی و محلی (هر نوع قانون و سیستم سیاسی که باشد) گفته و شنیده می‌شود، تا آنجا که حتی اساس تبلیغات خود را برای ورود به جامعه‌ی بهائیت روی همین پایه قرار داده‌اند. اما از همان روزی که پس از اعدام باب به ناصرالدین شاه سوء قصد شد تا به امروز، کار بهائیان خواه ناخواه، به سیاست گرائیده است و بارها و بارها این امر به اثبات رسیده که بهائیان ایران، همه در امور مختلف سیاست در ایران دخالت کرده و می‌کنند و هم با جریانهای سیاسی بین‌المللی بستگی دارند. نکته‌ی مهمتر اینکه در نیم قرن اخیر بهائیان ایران در سازمانهای مختلف مملکتی - حتی مقامات عالیه - شرکت دارند و در سیاست مملکت نه فقط نظارت، بلکه دخالت و عمل می‌کنند. اگر عدم دخالت بهائیان در سیاست، در سالهای اول تشکیل این فرقه واقعیت داشت، امروز که بهائیان در شئون مختلف مملکتی و حتی (پستهای بسیار حساس) شرکت دارند، چنین ادعایی کاملاً بی‌مورد است، و آنها بدون تردید نه فقط در سیاست دخالت دارند، بلکه در بسیاری موارد راهنما و عامل اصلی امور [صفحه ۱۰۰] سیاسی هستند. برای اینکه نمونه‌هایی از دخالت بهائیان در سیاست، بخصوص وابستگیهای سیاسی سران بهائیت ایران را نشان بدهیم، بد نیست که اندکی به گذشته بازگردیم و از هنگامی آغاز سخن کنیم که ماجرای سوء قصد به ناصرالدین شاه اتفاق افتاد. می‌دانیم که چند سال بعد از اعدام باب در تبریز، سه تن از بهائیان به ناصرالدین شاه سوء قصد کردند، ولی مراقبان شاه با شمشیر به سوء قصد کنندگان حمله کرده و با دستگیری آنان مانع از انجام نقشه‌ی بهائیان شدند. بهاء‌الله در آن زمان نهایت کوشش را به کار برد تا مداخله‌ی خود را در امر سوء قصد انکار کند، ولی پناهنده شدن او به سفارت روس و حمایت علنی سفیر و حتی دولت روسیه‌ی تزاری از وی سبب شد تا شاه ایران، مهد علیا - مادرش - و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شده و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند. برای اینکه ماجرای سوء قصد را به استناد به واقعیات و بیطرفی کامل بیان کرده باشیم، آنچه را که خود بهائیان در این باره نوشته‌اند عیناً نقل می‌کنیم. نخست از نوشته‌ی عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله‌ی «سیاح» اتخاذ سند کرده، شرح ماجرا را چنین می‌خوانیم: «بعد این واقعه (اعدام باب) خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسیمی از شخص

بابی سرزد که صفحه‌ی تاریخ این طایفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام نمود. و خلاصه‌ی آن واقعه اینست که در زمانی که باب مقیم آذربایجان بود، صادق نامی جوان ارادت تام به باب یافته... [۳۵] و از فکر و هوش مسلوب بود. چون واقعه‌ی باب در تبریز واقع شد، این خادم به زعم خویش به اوهام خونخواهی افتاد... لهذا از نادانی و جنون... از تبریز برخاسته یک سر به طهران آمد و یک نفر دیگر با او همدستان شد و چون موکب شهریار [صفحه ۱۰۱] در شمیران مقرر داشت، به آن سمت توجه نموده العیاذ بالله جسارتی از او سرزد که لسان نقل بر نتواند... باری بنته (کذا) قیامتی برپا شد... باری بعد از وقوع این خطب جسیم این طایفه به اتهام افتادند. بهاءالله در قریه افجه که یک منزلی طهران بود، صیفیه در تابستان نموده بود. چون این اخبار شیوع یافت و بنای سیاست شد هرکس توانست در گوشه‌ای پنهان شد، یا آواره‌ی اوطان، از جمله میرزا یحیی برادر بهاءالله پنهان شد و فراری [۳۶]... لکن بهاءالله در کمال سکون و قرار از افجه سوار شده به نیاوران که مقرر موکب شاهی و محل اردوی شهریار بود وارد، به محض ورود در تحت توقیف درآمد و یک فوج او را محافظه‌ی شدید می‌نمودند. و بعد از چند روز سؤال و جواب در تحت سلاسل و اغلال از شمیران به زندان طهران حرکت دادند. و اینگونه شدت و سیاست از فرط الحاح حاجی علی خان حاجب الدوله بود. و هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلیحضرت پادشاهی به نفس نفیس به تائی و به واسطه‌ی وزرای تاجداری، این قضیه را از جزئی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند... « باری ثابت و مبرهن شد که متجاسر، خودسرانه به گمان و اوهام خونخواهی آقای خویش [۳۷] و متصدی این امر عظیم... گشته و چون حقیقت حال آشکار شد براءت بهاءالله از این تهمت ثابت گشت، به قسمی که از برای احدی شبهه نماند و حکم دربار به پاکی و آزادی او از این قضیه صادر... بهاءالله استیذان هجری به عتبات عالیات نمود و بعد از چند [صفحه ۱۰۲] ماه به اذن پادشاهی و اجازه‌ی صدر اعظم و همراهی غلام شاهی مسافرت عتبات نمود... » [۳۸]. برای تکمیل نوشته‌ی بهاءالله، واقعه‌ی سوء قصد را که در تاریخ « نیل زرنندی » به تفصیل شرح داده شده، عینا نقل می‌کنیم. تاریخ مذکور از آن جهت معتبر است که متن آن بیشتر - و شاید هم بتوان گفت اکثر صفحات آن - نقل قول خاطرات عبدالبهاء است، بویژه آنکه تمام متن تاریخ را بعد از تکمیل، خود عبدالبهاء ملاحظه و تصویب نموده است. [۳۹] تاریخ نیل می‌نویسد: « پس از میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله به صدارت عظمی منصوب گردید. در آغاز جلوس خود تصمیم گرفت که بین دولت و حضرت بهاءالله را که رئیس بابیان بودند آشتی و التیام دهد، لذا نامه‌ای به حضرت بهاءالله نگاشت و حضرتش را به طهران دعوت کرد. حضرت بهاءالله که قبل از وصول مکتوب وزیر تصمیم مراجعت به طهران داشتند، پس از وصول نامه، عازم پایتخت گردیدند، در ماه رجب (۱۲۶۸) وارد طهران شدند. حضرت بهاءالله پس از ورود یکماه تمام در منزل برادر وزیر اعظم مهمان بودند. صدر اعظم، جعفر قلی خان، برادر خود را مأمور پذیرایی او نموده بود... پس از یکماه حضرت بهاءالله به شمیران انتقال فرمودند. آقای کلیم می‌فرمودند که جناب عظیم در این اثنا با حضرت بهاءالله ملاقات نمود، و در ضمن ملاقات جناب عظیم خیالی را که مدتها بود در فکر خود پرورش می‌داد به حضور مبارک عرض کرد. بهاءالله او را از ماجرای آن خیال فاسد منع نمودند و از عواقب وخیم آن تحذیر فرمودند که این عمل جلب بلائی تازه نماید... بهاءالله به لواسان تشریف بردند و در قریه‌ی افجه... توقف نمودند. جعفر قلی خان، همچنان در مهمانداری پایدار بود، در لواسان به حضرت بهاءالله خبر رسید که دو نفر از بابیان [صفحه ۱۰۳] سبک مغز قصد حیات شاه نمودند... یکی را نام صادق تبریزی و دیگری را فتح الله قمی بود... مطلبی که دلیل بر سادگی و جهالت آن جوانان است اینست که به جای استعمال اسلحه‌ی مؤثری که مقصود را فوراً حاصل کند، ساچمه استعمال کردند که اندک خراشی در جسد شاه تولید کرد. و اگر این دو نفر از طرف شخص مدیر و رئیس خود مأمور به این کار بودند البته بجای ساچمه گلوله استعمال می‌کردند. استعمال ساچمه دلیل است که این دو جوان بی‌مشورت دیگران به فکر ناقص خویش به چنین کار ناهنجاری اقدام نمودند. این عمل زشت که در آخر شوال ۱۲۶۸ هجری، از این دو نادان سرزد، جلب مصیبت تازه نسبت به یاران نمود. اصحابی که از بلائی قبل نجات یافته بودند، در این غائله گرفتار شدند... رؤسای کشور و علمای دین بابیان را دشمن مملکت و دین دانستند، و اعلان عمومی

به جلوگیری از هجوم و حمله به بایبان صادر شد. جعفر قلی خان که در شمیران بود این واقعه را به حضرت بهاء‌الله پیغام داد، و به حضرتش نگاشت که مادر شاه از این واقعه سر تا پا آتش گرفته و در نزد امرای دربار او را به همراهی میرزا آقاخان صدر اعظم محرک اصلی و قاتل حقیقی شاه معرفی کرده است. صلاح آنست که مدتی در محلی مخفی به سر برید... این نامه را به شخص امین و پیر با تجربه به حضور مبارک به افجه فرستاد... حضرت بهاء‌الله پیشنهاد جعفر قلی خان را - نپذیرفتند و روز دیگر سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند. در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیده، میرزا مجید منشی سفارت روس از او مهمانی کرد و پذیرائی نمود. جمعی از خادمین حاجی علی خان حاجب الدوله، حضرت بهاء‌الله را شناختند و او را از توقف حضرت بهاء‌الله در منزل منشی سفارت روس آگاه ساختند... فوراً مأموری فرستاد تا بهاء‌الله را از سفارت تحویل گرفته به نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم بهاء‌الله به مأمور شاه امتناع ورزید و به بهاء‌الله گفت که به منزل صدر اعظم بروید و کاغذی به صدر اعظم نوشت که باید بهاء‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و [صفحه ۱۰۴] در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی، و اگر آسیبی به بهاء‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود. از نفوسی که قصد حیات شاه نموده بودند، اول صادق تبریزی گرفتار شد. صادق اول کسی بود که با شمشیر برهنه به شاه حمله کرده او را از اسب کشید، فوراً شاطر باشی و نوکران، او را به قتل رسانیدند... دوم نفر فتح‌الله حکاک قمی بود که گرفتار شد... سومی ابوالقاسم تبریزی بود که دستگیر شد... مادر ناصرالدین شاه را آتش بغض و کینه با وجود کشته شدن اینهمه نفوس بی‌گناه فرو ننشست. دائماً فریاد می‌زد و رؤسای دربار را خطاب و عتاب می‌نمود که بروید بهاء‌الله را به قتل برسانید. محرک اصلی و مسبب واقعی در قضیه‌ی پسر بهاء‌الله است. سایرین آلت هستند، دشمن حقیقی پسر اوست. تا او را نکشید قلب من آرام نمی‌گیرد و مملکت هم آرام نمی‌شود... مأمورین حکومتی در آن ایام در جستجوی اتباع باب بودند. عباس نوکر سلیمان خان را که جوانی مؤمن و با شجاعت بود مجبور کردند و به وعد و وعید وادارش ساختند، تا با فراشان حکومتی در کوچه و بازار طهران گردش کند و اتباع باب را به آنها معرفی نماید. عباس که خود را مجبور دید بجای بایبان سایر نفوس را معرفی می‌نمود. مأمورین آن بیچاره‌ها را می‌گرفتند نزد حکومت می‌بردند و چون مؤمن نبودند از امر تبریزی می‌نمودند، و بعد از پرداختن مبلغی به رسم جریمه مرخص می‌شدند. چون مادر شاه در قتل بهاء‌الله اصرار داشت چندین مرتبه عباس را به سیاهچال بردند و در مقابل بهاء‌الله حاضر ساختند تا اگر او را در زمره‌ی بایبان دیده اظهار نماید. در هر مرتبه عباس که به حضور بهاء‌الله می‌رسید، دقیقه‌ای چند به صورت بهاء‌الله نگاه می‌کرد و بعد می‌گفت من او را تاکنون ندیده‌ام و نمی‌شناسم... چون از اصرار به بهاء‌الله مأیوس شدند، برای تحصیل رضایت مادر شاه در صدد بودند شیخ علی عظیم را مسبب اصلی خیانت به شاه معرفی کنند و به این بهانه او را به قتل رسانیدند». باز هم برای روشنتر شدن جزئیات حادثه سوء قصد مأخذ دیگری در [صفحه ۱۰۵] اختیار ماست، و اینک واقعه را از زبان یکی از رهبران بهائیان یعنی چهارمین پیشوای بهائیت، «شوقی افندی» یا «شوقی ربانی» نوه‌ی دختری بهاء‌الله و جانشین عبدالبهاء می‌شنویم. وی این واقعه را چنین شرح می‌دهد: «یک نفر بابی به نام صادق تبریزی که از شهادت مولای محبوب خویش سخت دچار حسرت و تأثر گردیده و از کثرت احزان حالت طبیعی خود را از دست داده بود، دیوانه‌وار در مقام قصاص برآمد و فکر انتقام در مخیله‌ی خود پیورانید. و چون به زعم خویش محرک اصلی و مسبب واقعی این جنایت را شخص شاه تشخیص داده بود، نظرش متوجه مقام سلطنت گردید و قصد حیات وی نمود. صادق در یک دکان قنادی در تهران کار می‌کرد و امرار معاش می‌نمود، و در تنفیذ این فکر با یک نفر جوان گمنام دیگر به نام فتح‌الله قمی هم عهد و همداستان شد. آنگاه دو جوان متفقا به جانب نیاوران که اردوی دولتی در آنجا چادر زده و مقر موبک شهریاری بود رهسپار گردیدند. صادق به عنوان یک نفر رهگذر بیگانه در کنار راه بایستاد و هنگامی که شاه سوار بر اسب به عزم گردش صبح از قصور و حدائق سلطنتی خارج می‌شد با طپانچه‌ای که همراه داشت او را مورد حمله قرار داد و تیری به جانب وی پرتاب نمود...» هنگامی که قضیه‌ی سوء قصد اتفاق افتاد حضرت بهاء‌الله در لوسان تشریف داشتند، و میهمان صدر اعظم بودند، و خبر این واقعه‌ی هائله در

قریه‌ی افجه به ایشان رسید. برادر صدر اعظم جعفر قلی خان که مأمور پذیرایی آن حضرت بود، از حضورشان استدعا نمود چندی در یکی از نقاط حول و حوش مختفی شوند، تا آن غائله آرام گیرد و آن فتنه خاموش شود، ولی وجود مبارک این رأی را نپسندیدند. حتی شخص امینی را هم که برای حفظ و حراست هیکل انور گماشته بودند مرخص فرمودند و روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره‌ی مبارک که در خدمت سفیر روس « پرنس دالگورکی » سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل [صفحه ۱۰۶] خویش که متصل به خانه‌ی سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاج علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت با خبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند، تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاء‌الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه‌ی صدر اعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد... » [۴۰]. این اعترافات آخرین پیشوای بهائیت، بروشنی نشان می‌دهد که نه تنها « پرنس دالگورکی » سفیر روس حامی بهاء‌الله و بهائیان بوده، بلکه بطور کلی « دولت بهیه‌ی روسیه‌ی تزاری » از این فرقه حمایت می‌کرده است. پس از اینکه میرزا حسینعلی بهاء‌الله از سفارت روس به زندان منتقل شد، کنسول روس - که با استناد به مقررات کاپیتولاسیون از اتباع روس در ایران حمایت می‌کرد - به دفاع از او و تلاش برای نجات جاننش پرداخت. نویسنده بهائی می‌نویسد: « ... کنسول روس که از دور و نزدیک مراقب احوال بود و از گرفتاری بهاء‌الله خبر داشت پیغامی شدید به صدر اعظم فرستاد و از او خواست که با حضور نماینده‌ی کنسول روس و حکومت ایران تحقیقات کامل درباره بهاء‌الله به عمل آید، و شرح اقدامات و سئوال و جوابها که به وسیله‌ی نمایندگان به عمل می‌آید در ورقه‌ای نگاشته شود و حکم نهائی درباره‌ی آن محبوس بزرگوار اظهار گردد. صدر اعظم به نماینده‌ی کنسول وعده داد و گفت در آتی‌های نزدیکی به این کار اقدام خواهد کرد. و آنگاه وقتی معین نمود که نماینده‌ی کنسول روس با حاجب الدوله و نماینده‌ی دولت به سیاهچال بروند. [صفحه ۱۰۷] مقدمتاً جناب عظیم را طلب داشتند و از محرک اصلی و رئیس واقعی سئوال کردند. جناب عظیم گفتند رئیس بایه همان سید باب بود که او را در تبریز مطلوب ساختید. من خودم این خیال را مدت‌ها است در سر داشتم که انتقام باب را بگیرم، محرک اصلی خود من هستم. اما صادق تبریزی که شاه را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروشی بیش نبود که شیرینی می‌ساخت و می‌فروخت، و دو سال بود که نوکر من بود و خواست که انتقام مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد. چون اقرار را از عظیم شنیدند، کنسول و نماینده‌ی حکومت اقرار او را نوشته به میرزا آقاخان خبر دادند و در نتیجه بهاء‌الله از حبس خلاص شدند. و جناب عظیم را به جلا د تسلیم کردند » [۴۱]. و برای روشن ساختن هر چه بیشتر جزئیات سوء قصد، از زبان خود بهائیان، و نشان دادن تناقضات فراوانی که در این اظهار نظرها وجود دارد قسمتی از نوشته‌ی « بلانفید » را که به زبان انگلیسی چاپ شده است در اینجا می‌آوریم. نویسنده مدعی است که این خاطرات را از دختر بهاء‌الله شنیده و تقریرات او را عیناً نقل کرده است. با توجه به اینکه دختر بهاء‌الله بدون اجازه و تصویب پدرش عبداله‌بهاء و محفل روحانی لندن حق اظهار نظر و نوشتن هیچگونه مطالبی را نداشته است، باید نوشته‌ی ذیل را تقریرات سران بهائی « محفل روحانی لندن » دانست: « ... و خوب به خاطر دارم که یک روز توسط یک جوان بابی نیمه دیوانه سوء قصدی به حیات شاه شده بود. پدرم در خانه‌ی ملکی بیلاقی ما، واقع در نیاوران، بود... ناگهان خادمی با کمال شتاب و پریشانی به مادرم مراجعه و خبر داد که آقا توقیف شدند... « بلافاصله تمام فامیل و دوستان و خادمین با وحشت از خانه‌ی ما فرار کردند، به استثنای خادمین اسفندیار و یک زن... میرزا موسی، پدرم... و مادرم و سه اولادش کمک نمود تا در محل امنی مخفی شویم... [صفحه ۱۰۸] میرزا یحیی با کمال وحشت به مازندران فرار و در محلی مخفی گردید... اخبار وقایع به واسطه‌ی خواهر مهربان پدر بزرگم که عیال میرزا یوسف نامی از اتباع روس و رفیق کنسول روس در تهران بود به ما می‌رسید... در این ایام

احدی از دوستان و فامیل جرئت نمی‌کردند به ملاقات مادرم آیند، مگر زن میرزا یوسف که عمه‌ی پدرم باشد... یک روز میرزا یوسف دریافت که ملایان درصدد کشتار پدرم هستند. میرزا یوسف موضوع را با قنصل روس در میان نهاده و این دولت ذی نفوذ تصمیم بر خنثی نمودن این نقشه گرفت. صحنه‌ی جالب توجهی در محکمه که احکام اعدام را صادر می‌کرد، به عرصه‌ی ظهور آمد. قنصل روس بدون اندک بیمی، قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخته و گفت آیا تاکنون به اندازه‌ی کافی انتقام بی‌رحمانه‌ی خود را نگرفته‌اید... چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانید چنان فکر کنید که این محبوس عالی‌نسب نقشه‌ی چنان عمل احمقانه‌ی سوء قصد به حیات شاه را کشیده باشد. آیا بر شماها معلوم نیست که آن تفنگ مهمل که مورد استفاده آن جوان بیچاره قرار گرفته به درد کشتن یک پرنده هم نمی‌خورد. مضافاً بر اینکه نامبرده دیوانه مشهور بوده... من تصمیم دارم که این شریف‌زاده بیگناه (یعنی بهاء) را تحت حمایت دولت روسیه درآورم. بنابراین بر حذر باشید، زیرا اگر یک موی از سر او کم شود، برای تنبیه شماها شهرهای (کذا) [۴۲] خون در این شهر جاری خواهد شد. امیدوارم به این اخطار من کمال توجه را مبذول دارید و بدانید که در این موضوع دولت متبوع من پشتیبان من است... طولی نکشید که شنیدیم حاکم از ترس اینکه بی‌توجهی به اخطار سخت قنصل روس نشود فوراً دستور آزادی پدرم را می‌دهد، و در عین حال حکم به تبعید او و فامیلش صادر می‌گردد. ده روز مهلت تدارک سفر داده شده بود» [۴۳]. [صفحه ۱۰۹] با نقل نوشته‌های بهائیان - بخصوص نوشته عبدالبهاء - که می‌گوید: «صادق از همان موقع اعدام باب تصمیم به انتقامجویی گرفته و یکسر از تبریز برای عمل به طهران آمد»، تناقضات و نظرات متضادی که بعدها در این باره ابراز شده آشکار می‌شود. عبدالبهاء با گفتن این جمله چنین وانمود می‌کند که عامل سوء قصد و همدستانش دستوری برای ترور شاه از او و سایر بهائیان نداشتند و وی خودسرانه و تحت تأثیر احساسات شخصی، بخاطر اجرای حکم قتل باب، از تبریز به طهران آمد تا شاه را طبق میل خودش و بدون هیچ دستور و مشورتی به قتل برساند، حال آنکه نویسنده‌ی تاریخ نیل که نوشته او با موافقت محفل کل بهائیان منتشر شده مدعی است که موقع قتل باب «صادق تبریزی در شهر قم بوده»، بنابراین صادق تبریزی هنگام قتل در تبریز نبوده که مستقیماً تحت تأثیر حادثه قرار گیرد. نویسنده‌ی تاریخ نیل می‌نویسد: «چهل روز پیش از آنکه مأمورین مزبور به چهریق وارد شوند، حضرت باب جمیع الواح و نوشتجات خود را جمع آوری فرمودند و همه را به ضمیمه قلمدان و انگشترهای عقیق و مهری خود را در جعبه نهادند، و به ملا-باقر طرف حی دادند. و فرمودند باید بروی و این امانتها را به میرزا احمد برسانی. ملا-باقر فوراً به راه افتاد و بعد از هجده روز به قزوین رسید. در آنجا دانست که میرزا احمد از قزوین به جانب قم مسافرت کرده. ملا-باقر به طرف قم رهسپار گشت و در نیمه‌ی ماه شعبان وارد شده. من در آن ایام با صادق تبریزی در شهر قم بودم، منزل من با میرزا احمد در محله‌ی باغ پنبه قم بود، هر دو با هم در یک منزل بودیم. صادق تبریزی را میرزا احمد به زرنده فرستاد که مرا با خودش به قم برگرداند» [۴۴] امان‌الله شفا یکی از بهائیان که از این فرقه روی گردانده است با استدلال به نوشته‌های بهائیان نتیجه می‌گیرد که صادق تبریزی «به دستور رؤسای بهائیت در صدد قتل [صفحه ۱۱۰] شاه برآمده بود». او می‌نویسد: «ملاحظه می‌کنید که در نیمه‌ی شعبان نیز صادق به زرنده رفته و به قم برمی‌گردد و به قرار حکایت نیل برای دیدن باب نیز لابد چند روزی هم در قم باقی بوده که تقریباً مقارن با ۲۸ روز اعدام باب می‌شود». پس به هیچ وجه نمی‌توانسته است آن طور که عبدالبهاء مدعی است، صادق در ۲۸ شعبان در تبریز بوده باشد. و اگر بر فرض محال قصد حرکت به تبریز هم کرده باشد، به هیچ وجه نمی‌توانسته به موقع آنجا برسد، زیرا دیدیم که با اینکه باب ملا-باقر را دستور می‌دهد فوراً حرکت نماید، و فقط مسافت بین تبریز و قزوین را هیجده روزه طی کرده است. پس برای صادق امکان نداشته است همان مسافت را دو روزه طی کند. در ثانی بین اعدام باب و واقعه‌ی سوء قصد به حیات شاه درست دو سال و دو ماه طول کشید، و حال آنکه کسی که آنچنان که عبدالبهاء حکایت کرده گرم انتقامجویی است آن را فوراً به مرحله‌ی اجرا می‌گذارد. زیرا مرور زمان آن حالت را به سردی می‌آورد. پس صادق به تصمیم خود بدین عمل مبادرت ننموده، بلکه تحت تأثیر تبلیغات و تشویقات دیگری بعد از دو سال و دو ماه آلت دست

شده است. از طرفی گزارش دختر بهاء در دفاع قسول، اشاره تنها به یک نفر است، و حال آنکه عبداله‌بهاء می‌گوید، در تهران یک نفر دیگر هم به صادق ملحق شده، و از طرفی دیگر نبیل اسامی چهار نفر را به اسم یاد می‌کند. پس یک نفر صادق تنها، داستانی مجعول بوده و قضیه برمی‌گردد به دستور و نقشه‌ی بهاء. شیخ عظیم نیز که مدت دو سال و دو ماه در فکر چنین کاری نبوده است، چطور شد که به محض آنکه بهاء از عراق به ایران برگشت، در ظرف یک‌ماه، اینگونه به فکر انتقام افتاد؟ این نیست جز اینکه بهاء شیخ عظیم را وادار و تشویق به انجام این عمل کرده است و شیخ عظیم نیز چند نفری را فریب داده و آنان به عمل [صفحه ۱۱۱] مبادرت نموده‌اند. اگر بهاء شیخ عظیم را وادار به این کار نکرده بود، و در این قول اخیرالذکر که اظهار داشته که در چنین فکری نبوده راستگو باشد، لاقلاً باید بهاء مراتب را به آن صدر اعظمی که مدعی است به او عطا داشته خبر دهد، تا از اجرای احتمالی فکر وحشت‌آور شیخ عظیم جلوگیری نماید. با اینکه بهاء آشنایی به فکر شیخ عظیم داشته (بر فرض محال که دستور خود بهاء نبوده باشد) بایست فوراً مراتب را اطلاع می‌داده تا دولت احتیاطات لازمه را به عمل آورد و از عمل جلوگیری کند، و بالتبیین از کشته شدن صدها نفر به آن وضع فجیع - من جمله خود شیخ عظیم - ممانعت به عمل آید. حداکثر اینکه اگر بهاء قصد شیخ عظیم را به حکومت خبر می‌داد، این بود که شیخ عظیم تنبیهی موقتی می‌شد و این تنبیه مختصر البته به مراتب بهتر از آن بود که خود او کشته شود و صدها نفر دیگر بیگناه معدوم گردند. به علاوه، این آقای بهاء که می‌گویند دائم غیب‌گویی می‌کرد و سقوط ناپلئون و غیره را اطلاع می‌داد، آیا نمی‌توانست زیر پای خود را ببیند و چنین فجایع هولناکی را پیش‌بینی کرده، با پیشگویی از وقوع آنها جلوگیری به عمل آورد؟ مجموع اینها می‌رساند که این حمله با نقشه و دستور شخص بهاء بوده و صدها نفر قربانی جاه طلبی و نقشه‌ی شوم او شده‌اند، و اگر چنین نبوده چرا بهاء مضطرب شده و خود را به سفارت روس می‌انداخته...» [۴۵]. علت آزادی و تبعید بهاء‌الله به عقیده‌ی نویسنده‌ی کتاب «تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی»، افشاء شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه‌ی تزاری - و حتی دولت روسیه - از بهائیان و بخصوص شخص بهاء‌الله بوده است: [صفحه ۱۱۲] «با توجه به مفاد عهدنامه‌های ترکمان‌چای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه‌ی آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی، تبعه‌ی کشور روسیه باشد، باید محاکمه در حضور نماینده‌ی دولت روس انجام گردد. مجموعه‌ی مطالب فوق نشان می‌دهد که بر طبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه‌ی رسمی دولت روس بوده‌اند. و چه خوب گفته‌اند: خدایا زین معما پرده بردار. «اکنون که رابطه‌ی بهاء‌الله با آقای کینیاز دالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود، دیگر دولت روس نمی‌توانست از وجود شخص بهاء‌الله در ایران برای ادامه‌ی برنامه خود استفاده نماید، و از طرفی اگر ایشان در ایران می‌ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود، و از همه مهمتر مادر ناصرالدین شاه، مهد علیا بهاء‌الله را مقصر اصلی می‌دانست. این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشه‌ی دیگری بریزد، مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت، و با وسایلی آنچنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد، تا در خارج بهتر بتواند به وسیله‌ی آن وجود نازنین به هدفهای خویش نایل شود...» [۴۶]. چنانکه خوانندگان صاحب نظر ملاحظه کردند، در طول این فصل همه جا سعی کردیم، بیشتر اظهار نظرها، خاطرات و عقاید خود بهائیان را نقل کنیم، تا خواننده و یا بهائیان تصور نکنند که چون نگارنده خود بهائی نیست، گرفتار تعصبات مذهبی و عقیدتی شده و گفته‌های «ضد بهائیان» و یا نظرات شخصی خویش را منعکس ساخته است. بنابراین، اظهار عقیده و نظر نهائی را درباره‌ی نقل اسناد بهائیان به خواننده وامی‌گذاریم و به دنباله‌ی مطلب می‌پردازیم: حرکت به بغداد - سرانجام میرزا حسینعلی بهاء‌الله به وسیله‌ی [صفحه ۱۱۳] دالگورکی - سفیر روس در ایران - از زندان آزاد شد. آخرین پیشوای بهائیت در کتاب خود چنین آورده است: «از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی، سفیر روس در ایران، که به جمیع وسائل در آزادی بهاء‌الله بکوشید و در اثبات بیگناهی آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت، و از طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا- شیخ علی ترشیزی ملقب به عظیم که در زندان حضور

حاجب الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده‌ی حکومت برائت بهاء‌الله را تأیید و اجراء دخالت و شرکت خویش را در حادثه ترور شاه اظهار نمود...» باعث آزادی وی شد. دکتر اسلحمونت نیز در کتاب «بهاء‌الله و عصر جدید» در تأیید مطالب فوق می‌نویسد: «... و چون حقیقت حال آشکار شد، برائت بهاء‌الله از این تهمت ثابت گشت که ابدا در واقعه شاه ذی مدخل نبوده‌اند و سفیر روس به برائیت ایشان شهادت داد...» [۴۷]. سرانجام میرزا حسینعلی بهاء‌الله با وساطت و دخالت دیپلماتهای روسی بخصوص پرنس دالگورکی سفیر روسیه تزاری در ایران و حتی ابلاغ نظر و حمایت دولت روس از زندان آزاد شد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد. اشراق خاوری می‌نویسد: «حکومت ایران بعد از مشورت به بهاء‌الله امر کرد که تا یکماه دیگر ایران را ترک نمایند و به بغداد سفر کنند. قنصل روس چون این خبر شنید از بهاء‌الله تقاضا کرد که به روسیه بروند، دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود. حضرت بهاء‌الله قبول نمودند و توجه به عراق را ترجیح دادند. در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند. مأمورین دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا بغداد با او همراه بودند.» [۴۸]. [صفحه ۱۱۴] شوقی ربانی آخرین پیشوای بهائیت نیز در تأیید نوشته‌ی «اشراق خاوری» می‌گوید: «سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت و بر مدلول آن مطلع گردید. از او خواست تا اجازه فرمایند او را تحت حمایت و مراقبت دولت متبوعه‌ی خویش وارد و وسائل حرکت وجود اقدس را به خاک روس فراهم سازد.» [۴۹]. حادثه‌ی ترور شاه و دخالت سفیر روسیه‌ی تزاری در ماجرا گذشته از اینکه دخالت بهائیان را در سیاست (بر خلاف ادعاهایشان) از همان اوائل کار ثابت می‌کند، اختلافات و انشعابهایی نیز در بین بهائیان به وجود آورد. حتی میرزا یحیی صبح ازل با برادرش بهاء‌الله بر سر ترور شاه اختلاف پیدا کرد و به طرفداری از شاه علیه بهائیان دست به کار شد و به کمک دولتیان شتافت. نبیل زرنندی می‌نویسد: «بدخواهان از نادانی میرزا یحیی استفاده کرده و آن نادان به امید رسیدن به منصب و مقامی با بدخواهان همراه شد و اخبار وحشتناکی به همدستی او از بهاء‌الله به شاه می‌دادند. ناصرالدین شاه از وزیر کبیر به شدت مؤاخذه کرد که چرا تا این حد در حصول امنیت مملکت تکاهل می‌کند و ریشه‌ی فساد را قطع نمی‌نماید. صدر اعظم از این توییخ متأثر شد... فوراً لشکری به اقلیم نور اعزام... و پس از تاراج همه را آتش زده و با خاک یکسان نمودند. دامنه‌ی فتنه‌ی طهران و مازندران به سرتاسر ایران کشید و مخصوصاً در یزد و تبریز آتش فتنه بالا گرفت. طهماسب میرزا در شیراز عده‌ای را شهید کرد... ششصد نفر آنها را گرفته بودند، سیصد نفر آنها را دو تا دو تا بر مرکبهای برهنه سوار کرده به شیراز بردند... چون کنسول روس بهاء‌الله را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، وی آیه‌ای در شأن روسها نازل کرد. بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه [صفحه ۱۱۵] روس صادر نمود و از اینکه الکساندر نیکلایویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس دستور حکایت و آزادی او را داده است تشکر کرد: «ای پادشاه روس ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا به اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است. مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده‌ی مهربان باز دارد. ما شنیدیم آنچه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمت به موج افتاد، تو را به حق جواب دادیم، به درستی که خدای تو دانا و حکیم است. و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم. برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این مقام را از دست دهی» [۵۰]. شوقی ربانی نیز در کتاب «قرن بدیع»، در تأیید لوح بهاء‌الله می‌نویسد: «در سنین بعد در لوحی که به امپراطور روس نیکلایویچ (الکساندر دوم) نازل شده آن وجود مبارک عمل سفیر را تقدیر... می‌کند. و نیز در مقام دیگر می‌فرماید: ایامی که این مظلوم در سجن اسیر سلاسل و اغلال بود، سفیر دولت بهیه - ایده الله تبارک و تعالی - نهایت اهتمام بر استخلاص این عبد مبذول داشت، و مکرر اجازه‌ی خروج از سجن صادر گردید، [صفحه ۱۱۶] ولی پاره‌ای از علمای مدینه در اجرای این منظور ممانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل

گردید. اعلیحضرت امپراطور دولت بهیهی روس - ایده‌الله تبارک و تعالی - حفظ و حمایت خویش را فی سبیل الله مبذول داشت، و این معنی علت حسد و بغضای جهلای ارض گردید « [۵۱]. علاوه بر صدور این الواح و آیات، مبین ارتباط بهاء‌الله با دولت روس یا لاقبل حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان، اقرار نامه‌ای است از میرزا حسینعلی نوری (بهاء‌الله) که دریافت مقرری را از جانب وی تأیید می‌کند. البته چون در دوران پیشوایی بهاء‌الله، فقط دولت روسیهی تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود. می‌توان گفت که وی مقرری خود را نیز از روسها دریافت می‌داشته است. بهاء‌الله در یکی از الواح می‌نویسد: «قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود» [۵۲].

انگلیسها و بهائیان

پس از انشعابات اولیه، با ورود عبدالبهاء و خویشان و یارانش به بغداد و سپس عزیمت آنها به عثمانی و قبرس و سرانجام فلسطین، و انشعاب و اختلافی که بعداً بین آنان پدید آمد، انگلیس‌ها به حمایت از بهائیان برخاستند. متأسفانه در بایگانی اسناد وزارت خارجهی انگلیس از این دوران اسنادی وجود ندارد یا شاید نگارنده نتوانسته است بدانها دسترسی یابد، و یا شاید گزارشهای مربوط به این دوره را باید در مجموعه‌ی اسناد فلسطین و عثمانی جستجو کرد، که باز هم نگارنده موفق به یافتن آنها نشده است. [صفحه ۱۱۸] مهمترین اقدامی که در این ایام صورت گرفت، دادن لقب «سر» و «نشان» از طرف دولت انگلیس به عبدالبهاء بود. قسمتی از نوشته‌ی شوقی ربانی را که علت دادن نشان و لقب به عبدالبهاء را خدمات گرانبهای بهاء‌الله به دولت انگلیس دانسته است نقل می‌کنیم: «پس از اختتام جنگ و اطفاء نایره‌ی حرب و قتال اولیا حکومت انگلستان از خدمات گرانبهای که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلوم نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب «نایت هود» و اهداء نشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند. و این هرما تشریف و تحلیل و فیروز محل اقامت حاکم انگیز در چهار برگزار گردیده و آن احفال پرداختشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور می‌رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند...» [۵۳]. خانم بلانفلید درباره‌ی اهداء نشان و لقب به عبدالبهاء می‌نویسد: «حکومت انگلیس بر حسب رویه‌ی معمولش که از اعمال قهرمانان قدردانی می‌کند، به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی «نایت هود» داد که نامبرده این افتخار را به عنوان یک تشریفات احترامی از طرف یک پادشاه عادل قبول نمود.» [۵۴]. تاکنون سندی درباره‌ی «خدمات گرانبهای» بهاء‌الله به دولت انگلیس که منجر به گرفتن نشان و لقب شده باشد به دست نیاورده‌ایم، ولی شاید بتوان گفت که علت دریافت نشان و لقب خدماتی باشد که بهاء‌الله در جریان تهیه‌ی آذوقه‌ی ارتش انگلیس و بیرون راندن عثمانیها از خاک فلسطین انجام داده است. [صفحه ۱۱۹] خانم بلانفلید می‌نویسد: «مقدار زیادی از این گندمها در مخازنی انبار شدند... وقتی قشون انگلیس وارد حیفا شد کار پردازای ارتش آنها از لحاظ آذوقه مواجه با اشکالات بود. افسر مربوطه برای مشورت به سر کار آقا مراجعه نمود و اخیر الذکر جواب داد ما گندم داریم. افسر مزبور در کمال تحیر سؤال کرد آیا برای ارتش انگلیس هم دارید؟ عبدالبهاء جواب داد من برای ارتش انگلیس هم گندم دارم» [۵۵]. ناشر کتاب خانم بلانفلید، در حاشیه‌ی کتاب اضافه می‌کند: «خانم بلانفلید غالباً حکایت می‌کرده که چگونه مخازن گندم مذکور در مدت تسلط قشون عثمانی در آن نقطه مخفیگاه خوبی را برای حفظ گندمها تشکیل داده بودند...» [۵۶]. علاوه بر اینها به طوری که قبلاً گفته شد، شوقی ربانی نیز تأیید کرده است که این نشان و لقب بعد از خاتمه‌ی جنگ جهانی اول به عبدالبهاء داده شده است. عبدالبهاء نیز در تأیید دولت انگلیس لوحی صادر کرده که رونوشت آن را در جلد سوم کتاب مکاتیب عبدالبهاء می‌خوانیم: «طهران، جناب آقا سید نصرالله باقر اف علیه بهاء‌الله ملاحظه نمایند. ای ثابت بر پیمان، مدتی بود که مخابره بکلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدلله بفضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود، سلطه‌ی جابر زائل و حکومت

عادله حاصل، جمیع خلق از محنت کبری و منقت عظمی نجات یافتند. در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند، [صفحه ۱۲۰] شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچارگان در هر فرازی بلند شد. سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان، الحمدلله به فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی، چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند، غباری بر نفسی ننشست. هذه معجزه لا ینکرها الاکل معتدائیم، و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءالله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فحیمه‌ی انگلیس مکرر مذکور، ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند. و این اول نامه‌ایست که من به ایران می‌نگارم، ایشالله من بعد باز ارسال می‌شود. احبای الهی فردا فرد با نهایت اشتیاق تحت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مژده‌ی صحت و عافیت عموم احباء را بدهید، هر چند طوفان و انقلاب شدید بود الحمدلله سفینه‌ی نجات محفوظا مصونا به ساحل سلامت رسید. حضرات ایادی امرالله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ پر عهد و پیمان را از قبیل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهاء الابهی. عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ « اما دعای امپراطور انگلیس اینست: اللهم ان سراق العدل قد ضربت اطنابها، علی هذه الارض المقدسه فی مشارقها و مغاربها، و نشکرک و نحمدک علی حلول هذه السلطه العادله و الدوله القاهره الباذله القوه فی راحه الرعيه و سلامیه البريه [صفحه ۱۲۱] اللهم اید الامپراطور الاعمظم جورج الخامس انگلتره بتوفیقاتک الرحمانیه، و آدم ظلها الظلیل علی هذه الاقلیم الجلیل بعونک و صونک و حمایتک، انک انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم. یعنی: « پروردگار امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی خود مؤید بدار، و سایه بلند پایه‌ی آن کشور را بر این منطقه بیاری و حفظ و حمایت خویش مستدام بدار، تو نیرومند و عالی و عزیز و کریم می‌باشی. عبدالبهاء عباس [۵۷]. در جریان جنگ اول جهانی حمایت انگلیسها از عبدالبهاء شدت یافت، بهائیت علیه عثمانیها در خدمت ارتش انگلیس در سرزمین فلسطین درآمد. شوقی ربانی می‌نویسد: « در این مقام که ذکر محاربات عمومی جهان و حوادث و وقایع ارض اقدس در بین است، بی‌مناسبت نیست به درج پاره‌ای از اقدامات و مجهوداتی که هنگام محاصره‌ی حیفا نسبت به حفظ حیات قدوه‌ی اهل بهاء معمول گردیده مبادرت نمود، از جمله احبای انگلستان چون بر خطرات شدید‌ای که حیات مبارک را تهدید می‌نمود اطلاع یافتند، بلادرنگ برای تأمین سلامت آن وجود اقدس اقدامات و مساعی لازمه مبذول داشتند. لرد کرزن و سایر اعضاء کابینه‌ی انگلستان نیز رأسا و مستقیما از وضع مخاطره آمیز حیفا استحضار حاصل نمودند. از طرف دیگر لرد لاینکتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص به وزارت خارجه‌ی آن کشور، نظر اولیای امور را به شخصیت و اهمیت مقام عبدالبهاء جلب نمود. و چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه‌ی وقت رسید، در همان یوم وصول دستور تلگرافی به جنرال النبی، سالار سپاه انگلیز در فلسطین، صادر و تأکید اکید نمود که به جمع قوی در حفظ [صفحه ۱۲۲] و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد. متعاقب آن دستور، جنرال النبی تلگرافی پس از فتح حیفا به لندن مخابره و از مصادر امور تقاضا نمود صحت و سلامت مبارک را به دنیا اعلام نمایند. ضمنا فرمانده جبهه‌ی حیفا را مأمور ساخت که تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه‌ی پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایره‌ی اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه‌ی شهر و عقب نشینی قوای ترک حضرت عبدالبهاء و عائله مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید. در اثر اخلال قوای فاتح انگلیز به اراضی مقدسه و تصرف آن اراضی از طرف حکومت مذکور مخاطرات عظیمه که مدت شصت و پنجسال حیات پر انوار شارع قدیر و مرکز عهد الهی را احاطه نموده بود زائل گردید، سد سدید در پیشرفت امر بدیع برداشته شد، و روز فشار و تضییق سپری گردید، قائد امر بهاء دو بقعه مقدسه نورا از حریت امر در آن صقع جلیل فراهم آمد، امرالله در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بیکران حاصل نمود، و فعالیت‌های تبلیغی در اقطار مختلفه‌ی ارض رو به بسط و توسعه‌ی عظیم گذاشت، و آثار علو امرالله و کلمه‌الله در شرق و غرب عالم لائح و هویدا گردید... » [۵۸]. مرگ میرزا حسینعلی بهاءالله

وسيله‌ای شد تا سازمانی که در وزارت خارجه‌ی انگلیس به کار مذاهب خاورمیانه و اروپا می‌پرداخت، از آن بهره برداری کرده و جانشین او را بیشتر از خود بهاء‌الله تحت حمایت قرار دهد. شوقی ربانی می‌نویسد: «وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستروینستون چرچیل به مجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی به مندوب سامی فلسطین سرهربرت سامونل صادر و از معظم له تقاضا نمود «مراتب همدردی و تسلیت [صفحه ۱۲۳] حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه‌ی بهائی ابلاغ نماید.»

مندوب سامی مصر، و ایکونت النبی، نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را به وسیله‌ی مندوب سامی فلسطین بدین مضمون اعلام نمود: به بازماندگان فقید سر عبدالبهاء، عباس افندی و جامعه‌ی بهائی تسلیت صمیمانه مرا به مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان ابلاغ نماید.» ارتباط بین بهائیان و انگلیسها به جایی رسید که پیشوای بهائیت «جان افراد ایرانی را نیز فدای انگلستان می‌کند» [۵۹]

عبدالبهاء عباس افندی می‌نویسد: «خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آدمم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند، و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می‌نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند، از قبیله آریان در کنار نهر... بودند. (عبدالبهاء به جای اسم نهر سه نقطه گذاشته) به ایران آمدند و ایران را [صفحه ۱۲۴] پر کردند. بعد نفوس زیاد شد از اینجا به قفقاز رفتند، در آنجا زیاد شدند، به اروپا هجرت کردند. این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند، لهذا در زبان انگلیس بسیار الفاظ ایرانی است.» [۶۰].

رو به سوی امریکا

عباس افندی، هنگامی که قدرت انگلیس را ضعیف می‌بیند و امریکا را صاحب نفوذ و پیشرفت سریع می‌یابد، به جانب امریکا روی می‌آورد. او در سفر به امریکا حتی می‌گوید: «... امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم، الحمدالله در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است. و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان امریکا و ایران حاصل گردد.» [۶۱].

عباس افندی سپس امریکائیان را تشویق به هجوم به ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و به قول نویسنده‌ی تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی: «... آقای عبدالبهاء عباس افندی روزی تمامیت ارضی کشوری را می‌فروشد که هیچ گونه وابستگی بدان نداشته است. و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت به معادن کشور ایران تیز می‌نماید. هنگامی که به امریکا رفته بود، برای خوش آمد آنان (امریکائیان) گفته: «از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش [صفحه ۱۲۵] همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود...» [۶۲].

عثمانیا و بهائیان

در این بخش تا آنجا که ممکن بود با استفاده از اسناد بهائیت و خود بهائیان، رابطه‌ی سران بهائی را با روس و انگلیس نشان دادیم. این اسناد و نقل قولها نشان دهنده دخالت بهائیان در سیاست و وابستگی آنها با سیاستمداران و امور سیاسی است. بنابراین ادعای اینکه بهائیان در سیاست دخالت نمی‌کنند، صحیح نیست، و بخصوص در ایران، چون گروهی از آنها به قشرهای بالای اجتماع و سازمانهای سیاسی و دولتی راه یافته‌اند، دخالت آنها در سیاست به صورت حتمی و قطعی درآمده است. [۶۳] پس این مطلب که از ناحیه آنان اظهار [صفحه ۱۲۶] می‌شود، یک نوع فریب و کلک و خیانت است، ملت ایران باید در برابر این دسیسه کاملاً هوشیار باشد. اما در رابطه با عثمانی، در ابتدای پیدایش بهائیت و حضور سران بهائی در خاک عثمانی و متصرفات این کشور در خاورمیانه نیز، آنان با سران عثمانی و حتی خاندان آل عثمانی تماسهایی گرفتند. پادشاهان آل عثمان - بخصوص سلطان عبدالمجید - که

آرزوی خلافت مسلمین را در سر می‌پرورانیدند، همواره از افراد و گروههایی که علیه مملکت و مردم شیعی ایران و پادشاهان قاجار قیام می‌کردند، حمایت و جانبداری می‌کردند. بدین لحاظ هنگامی که عبدالبهاء نیز به خاک عثمانی رفت با وی ارتباط برقرار کردند، و او هم لوحی در تأیید دولت عثمانی [۶۴] بدین شرح نازل کرد: «... خدایا، پروردگارا، تأییدات غیبی و توفیقات یکتایی و رحمت رحیمانه‌ی تو را درباره‌ی دولت بلند پایه‌ی عثمانی و خلافت نبوی آرزومندم، و مسئلت می‌دارم که قدرتش بر بسیط زمین مستقر شود، و بر کیان عظمت پایدار گردد... عباس عبدالبهاء» [۶۵]. [صفحه ۱۲۷] اثر این لوح فقط مدت کوتاهی دوام داشت، زیرا ترکها خیلی زود به بهائیت و عبدالبهاء و ارتباط او با انگلیسها پی بردند و حتی تصمیم به نابودی همه‌ی بهائیان مقیم عثمانی و متصرفات آن کشور گرفتند. و این اشاره است به وقایع سال ۱۹۰۷ میلادی که عبدالبهاء به اتهام همکاری با انگلیسها علیه ترکها مظنون واقع شد و یک هیئت بازرسی که از مرکز برای تحقیق موضوع اعزام شده بود اتهام او را تأیید کرد. و تصور آن می‌رفت که محکوم به اعدام یا تبعید گردد: «فرمانده کل قوای ترک، جمال پاشای غدار و سفاک، عدو صائل و خصم له و بشر نظر به تلقینات و تحریکات مغرضین و سوء ظن شدید که نسبت به امر الهی حاصل نموده بود، به مخالفت بی‌منتهی برخاست، و به انعدام کلمه‌الله مصمم گردید، حتی صریحا اظهار داشت که چون از دفع دشمنان خارج انگلستان فراغت یابد به تصفیه‌ی امور داخل اقسام و در اولین قدم حضرت عبدالبهاء را علی‌ملاء الاشهاد مصلوب، روضه‌ی مبارکه را منهدم و با خاک یکسان خواهد نمود» [۶۶]. همکاری محرمانه و علنی بهائیان با قوای انگلیس که در صدد تصرف فلسطین و حمایت از یهودیان بوده، تا به آنجا کشید که عبدالبهاء برای آنان گندم و آذوقه ذخیره کرد، و به طوری که در همین بخش دیدیم در اختیار نیروهای آنان قرار داد. به علت همین همکاریها بوده که جمال پاشا تصمیم به نابودی عبدالبهاء گرفت، ولی سازمان اطلاعات و جاسوسی انگلستان از این تصمیم آگاهی یافت و در صدد حفظ جان او برآمد. شوقی ربانی آخرین [صفحه ۱۲۸] باقیمانده‌ی سران بهائی می‌نویسد: «ضمناً فرمانده (انگلیس) جبهه‌ی حیف را مأمور ساخت تصمیمات لازم جهت حفظ جان مبارک اتخاذ و از اجراء نقشه پلید جمال پاشا که طبق اخبار واصله به دایره‌ی اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بوده که در صورت تخلیه‌ی شهر و عقب نشینی قوای ترک، حضرت عبدالبهاء و عائله‌ی مبارکه را در کوه کرمل مصلوب سازد جلوگیری نماید» [۶۷]. پیروزی انگلستان بر سرزمین فلسطین و شکست قوای عثمانی نه تنها از اعدام بهائیان جلوگیری کرد، بلکه چنانچه گذشت، عبدالبهاء با گرفتن لقب «سر» و نشان «نایت هود» در زمره‌ی یاران قوای اشغالی و انگلیسها درآمد.

ظهور مدعیان مهدویت

بحث دیگری که شاید جای مطرح ساختن آن همین بخش باشد، پیدایش مدعیان مهدویت، در سرزمینهای اسلامی، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. در این دوران انگلیسها برای از هم پاشیدن دین اسلام و ایجاد تشتت در میان مسلمانان کوششها کردند، بخصوص در سرزمینها و ممالکی که یا در سر راه هندوستان - بزرگترین و درخشانترین مستعمره‌ی انگلیس - قرار داشت، و یا در منطقه‌ی نفوذ انگلستان در خاورمیانه و شمال افریقا واقع بود. انگلیسها در راه از بین بردن این مناطق، از هیچ گونه تلاشی خودداری نمی‌کردند. در این ایام در وزارت خارجه‌ی انگلستان، «شعبه‌ی مخصوص ادیان در مستعمرات، مستملکات و ممالک نیمه مستعمره»، و حتی ممالک مجاور این گونه سرزمینها دایر شده بود. در هر یک از سفارتخانه‌های انگلستان در افریقا، آسیا و خاورمیانه، دیپلماتهایی که ظاهراً مقام «دبیری» داشتند برای این شعبه فعالیت می‌کردند. اینان اطلاعات فراوانی از ادیان [صفحه ۱۲۹] این سرزمینها داشتند، و در هر مملکتی عوامل و جاسوسان مخصوصی با دبیران ادیان در ارتباط بودند. بودجه‌ی مخصوصی که دولت انگلیس به نام بودجه‌ی موقوفه (اودهند) [۶۸] در اختیار سفرای انگلستان در بین النهرین و ایران گذارده بود، بهترین وسیله برای پیشبرد هدفهای سیاسی و اخلاص در فعالیتهای مذهبی بخصوص دین اسلام بود، تا جایی که سر آرتور هاردینگ،

دیپلمات انگلیسی، این بودجه را به اهرمی تشبیه می‌کند که می‌توان همه چیز را با آن بلند کرد: «اختیار تقسیم وجوه موقوفه‌ی اودهند، در دست من مانند اهرمی بود که با آن می‌توانستم همه چیز را در بین‌النهرین و ایران بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم» [۶۹]. سیاستمداران انگلستان - که در آن ایام آفتاب در مستعمراتشان غروب نمی‌کرد - با دین اسلام دشمن خونی بودند و همچنین با مسلمانان. از این رو به دشمنی با دین اسلام و مسلمانان، که این دو را بزرگترین سد راه مستعمره شدن سرزمینها و تسلط خود بر ملل افریقا، آسیا و خاورمیانه می‌دانستند برخاستند، تا جایی که گلاستون، نخست‌وزیر انگلیس، در [صفحه ۱۳۰] پارلمان آن کشور، در حالی که «قرآن مجید» را بر سر دست بلند کرده بود گفت: «تا این کتاب در دست مسلمین است کاری از انگلستان درباره‌ی آنان بر نمی‌آید، و ما نمی‌توانیم بر آنها حکومت کنیم.» از آن پس سیاست انگلستان در ممالک مسلمان ایجاد تفرقه و اخلال در بین فرق مختلف اسلامی بوده است. دیپلماتهای انگلیسی نه تنها در ایجاد تفرقه بین فرق مذهب شیعه موفق شدند، بلکه در بین فرق شافعی، حنبلی، حنفی و مالکی نیز انشعابات و اختلالهایی ایجاد کردند. در ایران انگلیسها موفقیت‌های بزرگتری به دست آوردند، و حداکثر استفاده را از ایجاد اینگونه اختلافات بردند. در عثمانی، انگلیسها همواره سلاطین ترک را تشویق می‌کردند تا ادعای «خلافت اسلامی» داشته باشند، و از این راه بین ممالک مسلمان اختلاف ایجاد می‌کردند. بدین ترتیب که از یک طرف، ممالک مجاور عثمانی را به مبارزه و مخالفت با «مدعیان خلافت اسلامی» در خارج کشور عثمانی تشویق می‌کردند، و از طرف دیگر عثمانیها را وادار می‌ساختند تا با آن ممالک در حال جنگ و ستیزه دایمی باشند و خرابکاری کنند. سلاطین عثمانی هم که غرق در فساد و تباهی بودند ندانسته آلت دست سیاستمداران انگلیس و بخصوص دیپلماتهای ورزیده امور مذهبی می‌شدند. این سلاطین - بخصوص سلطان عبدالمجید - هر کسی را که موافق «خلافت اسلامی» می‌دانستند یاری می‌دادند، و از هر کسی که ادعای او سبب ایجاد تفرقه بین مسلمین می‌شد، بهره برداری می‌کردند. یکی از کسانی که مورد نظر سلطان عبدالمجید قرار گرفت عبدالبهاء بود که او هم لوحی در تأیید حکومت سلطان صادر کرد. همچنین سلطان عبدالمجید سید جمال‌الدین افغانی را که دشمن شاه ایران و موافق با ایجاد خلافت اسلامی بوده یاری می‌کرد. او را برای پیش بردن مقاصدش به عثمانی دعوت کرد و با جلال و شکوه از وی پذیرایی به عمل آورد. اتفاقاً سید جمال‌الدین در بعضی از کشورها با مدعیان مهدویت مواجه شد. مسافرت او به این گونه کشورها قبل [صفحه ۱۳۱] و یا بعد از ظهور مدعیان مهدویت بود. شادروان خان ملک ساسانی پس از تشریح نقش سیاسی سید جمال در دربار خلافت خاندان آل عثمان و نقشی که وی برای اهداف عثمانیان داشته است، چنین نتیجه می‌گیرد که علت حمایت سلطان عبدالمجید از بهاء‌الله و بهائیت یا «مدعیان ظهور» در آن ایام با هدف وی در مورد خلافت بستگی داشته است. و درباره‌ی سید جمال چنین می‌نویسد: «... آیا «سید جمال» می‌خواسته است با کمک روسها یا کمک انگلیسها خود شخصا به روش صفویه پیشوای مسلمین شود؟» در اینجا باید روشن کنیم که سید جمال‌الدین اسدآبادی، یک مصلح بزرگ اسلامی بوده است، مصلحی که بیداری مسلمانان را از هر راهی که به نظرش ممکن می‌آمد، وجهی همت خود ساخته بوده است. این نکته نیز قابل دقت است که در قرن سیزدهم هجری ادعای مهدویت در اغلب ممالک اسلامی رواج کامل داشته و به هر طرف که سید (سید جمال‌الدین) سفر می‌کرده به مدعیان ظهور برمی‌خورده است، از جمله: ۱- سید احمد بن محمد عرفان را جمع کثیری از مسلمین در هندوستان خلیفه الله و مهدی منتظر می‌دانستند، و در ۱۳۴۶ قمری (۱۸۳۰) جهاد فی سبیل الله می‌کرد و مولوی محمد اسماعیل شاگردش در این موضوع کتاب صراط المستقیم می‌نوشت. ۲- در ایران میرزا علی محمد شیرازی در ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) دعوی مهدویت می‌کرد. ۳- میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء‌الله در ادرنه در سال ۱۲۸۳ (۱۸۶۶) خود را من یظهره الله می‌دانست. ۴- سید احمد خان بن سید متقی خان در هندوستان تجدد دینی می‌آورد و در سال ۱۳۰۶ (۱۸۸۸) دولت انگلیس به او نشان عالی ستاره هند داد. [صفحه ۱۳۲] ۵- در سودان محمد احمد متعهدی در سال ۱۲۹۸ (۱۸۸۰) ادعای مهدویت داشت. ۶- در سومالی محمد بن عبدالله حسن المهدی در سال ۱۲۷۸ (۱۸۶۱) ادعای مهدویت می‌کرد. هنگامی که سید جمال‌الدین در قزوین بسر می‌برد، میرزا علی محمد

شیرازی (باب) را از اصفهان به قزوین و از آنجا به آذربایجان می‌بردند. سید در ۱۲۶۴ (۱۸۴۷) به هندوستان رفت و در آن جا با ادعاهای سید احمد. عرفان و سید احمد خان برخورد. به اسلامبول که رفته ادعای میرزا حسینعلی نوری را شنید. به مصر که رفت به ادعاهای المتعهدی سودانی و المهدی سومالی برخورد کرد، قطعاً این وقایع در وضع روحی او مؤثر بوده و آرامش نمی‌گذاشته است...» [۷۰].

آخرین حادثه‌ی سیاسی...

می‌دانیم که دین‌سازی و فرقه‌بازی با دامن زدن به اختلافات مذهبی و بطور کلی سوء استفاده از احساسات مذهبی و روحانی مردم، یکی از روشهای کهن‌ترین قدرتهای استعماری جهان است، که مظاهری که از آن هنوز در گوشه و کنار گیتی مشاهده می‌شود. و حتی خود آن قدرت استعماری نیز - چنان که در مقدمه اشاره شد - در حال حاضر به این مصیبت گرفتار آمده است. درباره‌ی بایان و بهائیان و اینکه آیا اینان خود، ساخته و پرداخته‌ی سیاستهای خارجی بودند و یا اینکه بعداً زیر نفوذ این سیاستها قرار گرفتند [صفحه ۱۳۳] در گذشته سخن گفتیم. آنچه مسلم است، ظهور باب و جنبش او در آغاز جنبه‌ی سیاسی نداشت، و بیشتر یک هوس و یک سودای زودگذر به حساب می‌آمد تا یک حادثه‌ی اجتماعی. اما پس از اینکه عده‌ای از مردم ایران که در زیر فشار ظلم و ستم قاجاریان قرار داشتند، تحت تأثیر ادعای باب قرار گرفته، و با این فریب، اما - با ایمان و اعتقاد - به این گروه پیوسته بودند، و یا بخاطر نارضایتی و تنفری که از دستگاه ظلم و استبداد حکومت قاجار داشتند متمایل به بایان شدند و فعالیت آنها با ماجراهای سیاسی در آمیخت، از یکسو دو قدرت بزرگ زمان به فکر بهره‌برداری از این موقعیت افتادند، تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند، و از سوی دیگر پس از ماجراهای خونین و تأسف‌آور بابی کشی نام این فرقه به عنوان گروهی مظلوم بر زبان اروپائیان افتاد، و جانبداری از آنان به اشکال مختلف آغاز گردید. با همه‌ی اینها در آغاز کار از دخالت بایان و بهائیان در سیاست خبری نیست، و حتی - همان طور که گفتیم - بهائیت پیروان خود را از هر گونه دخالت در امور سیاسی منع می‌کند. اما کمی بعد که فتنه‌ی باب در ایران منشاء اثر و مورد توجه قدرتهای سیاسی خارجی قرار می‌گیرد، خصوصاً از وقتی که بهائیان در سازمانهای مختلف مقاماتی به دست می‌آورند، نه فقط اعمال نفوذ آنان در مسائل داخلی آغاز می‌شود و بهائیت خود به صورت یکی از ارگانهای سیاسی مملکت درمی‌آید، بلکه در زمینه‌ی سیاست خارجی و مسائل بین‌المللی نیز به خودنمایی می‌پردازد. از نخستین دهه‌های قرن بیستم، به تدریج، دامنه‌ی این فعالیت سیاسی گسترش یافت، تا آنجا که قدرتهای بزرگ به نیروهای آشکار و مخفی و مادی و معنوی بهائیان در همه‌ی کشورها توجه داشتند... و به یکی از رهبران لقب «سر» می‌دادند و آن دیگری را با جلال و جبروت در انگلستان، فرانسه و امریکا پذیرا می‌کردند. این قدرت‌نمایی سیاسی که به تدریج، هم علنی‌تر شده بود و هم [صفحه ۱۳۴] شدیدتر، بیش از هر نقطه‌ی دیگر در ایران و فلسطین به اوج رسید، در ایران بدان خاطر که مرکز پیدایش این فرقه بود و فشار پیشین از میان رفته بود، و بهائیان برخی از مقامات مؤثر مملکتی را اشغال کرده بودند، و در فلسطین نیز به خاطر گرایشی که بهائیت به آئین یهود دارد و به علاوه در این سرزمین جدید التأسیس، برای اولین بار اعتقاداتشان به عنوان یک مذهب به رسمیت شناخته شده بود. البته ریشه‌ی این تفاهم و همبستگی مابین را باید در عداوت و کینه‌توزی بهائیان نسبت به مسلمانان دانست، که بدترین دشمنان اسلام را بهترین دوستان خود می‌دانند، و طبعاً یهودیان که از صدر اسلام بزرگترین دشمنان حضرت محمد (ص) و آئین اسلام بوده‌اند، می‌توانند پشتوانه و تکیه‌گاه بهائیان باشند، چنان که هستند. بدین ترتیب، بهائیت، به تدریج به عنوان وسیله و حربه‌ای مؤثر در دست قدرتهای سیاسی بزرگ افتاد که صفحات تاریخ کشورهای مختلف، نتایج و ثمرات این وضع جدید را در سینه خود محفوظ داشته است. اما متأسفانه به عللی (که شاید بر صاحبان نظران و علاقه‌مندان چندان هم پوشیده نباشد)، تاکنون درباره‌ی فعالیتهای سیاسی بهائیان به زبان فارسی مطلبی انتشار نیافته است. یا لاقلاً می‌توان گفت: ما که سالها در جستجوی آن بوده‌ایم، اثری از اینگونه مدارک به زبان

فارسی ندیده‌ایم. اما با توجه به اینکه در جریان بسیاری از حوادث و رویدادهای مهم سیاسی رد پای بهائیان و بهائیت را می‌بینیم، می‌توانیم بر قسمتی از واقعیت وقوف یابیم. در اینجا برای آنکه نمونه‌ی بسیار کوچکی از نقش و دخالت بهائیان را در سیاست کشور و حتی جریانهای بین‌المللی به دست داده باشیم، توطئه و نقشه‌ی غم‌انگیزی را که بسیار هم ماهرانه به دست بهائیان و در دهه‌های اخیر طرح و اجرا شد، ارائه می‌دهیم، با این امید که همین یک نمونه سرآغاز و مبدائی باشد، برای محققان وطنخواه و صاحب‌نظرانی که در آینده به جستجوی انگیزه‌ها و عوامل رویدادهای گوناگون این سرزمین خواهند پرداخت. [صفحه ۱۳۵] گو اینکه ماجرا در یک دهکده دور افتاده یزد آغاز می‌شود، ولی خواهید دید که دامنه آن به برخوردهای شدید مذهبی دیگر و هزاران هزار فقره قتل و غارت و کشتار که در جراید اروپا و امریکا منعکس شده است، کشیده می‌شود. سرانجام نیز بهائیان - یا بهتر بگوئیم سیاستهای استعماری - نتیجه‌ی دلخواه را از این واقعه می‌گیرند. همه جا می‌گویند و می‌نویسند که در ایران هیچ گونه حقوق و امنیتی برای اقلیتهای مذهبی وجود ندارد. پس چرا مسیحیان این مردم عقب مانده و متعدی را در کار نوسازی کشورشان یادی کنند. حال آن که می‌دانیم اقلیتهای مذهبی مانند زرتشتی، ارمنی، آسوری و یهودی در ایران نه فقط در امنیت کامل بسر می‌برند، بلکه از اکثر مسلمانان در امور مالی، زندگی اجتماعی و سایر شئون موفق‌تر، و دارا تر و کامیاب‌ترند، و از نظر سیاسی نیز نمایندگانشان در مجالس شورای ملی و سنا در ردیف قانونگذاران ایران قرار داشته و دارد. در دستگاههای دولتی صاحب شغل و مقامات حساسی هستند و هیچ گونه تبعیضی در مورد آنان وجود ندارد. برای تأیید نظراتمان شروع قضایا را از زبان سید ابوالحسن حائری‌زاده نماینده وقت در مجلس شورای ملی بشنویم. او که یکی از کهنه سیاستمداران این مرز و بوم بوده، چون ماجرای زد و خورد بهائیان و مسلمانان در آن زمان، در زادگاه او یزد اتفاق افتاده بود، با دقت نظر بیشتری بدان پرداخته است. حائری‌زاده داستان این نیرنگ بازان سیاسی و عوامل ایجاد جنگهای مذهبی و همچنین نتیجه‌ای را که قدرتهای استعماری از این رویداد منظور نظر داشتند طی نطقی در یکصد و شصتین جلسه مجلس شورای ملی چنین بیان می‌کند: «... مرحوم مستشار الدوله صادق را همه می‌شناسیم، او در صدر مشروطیت خیلی زحمت کشیده بود برای قانون اساسی و در کارها هم خیلی وارد بود، در قراردادی که [صفحه ۱۳۶] وثوق الدوله می‌خواست در ۱۹۱۹ با انگلستان ببندد یکی از کسانی که مخالفت کرده بود و تبعیدش کرده بودند و فرستاده بودندش به کاشان مرحوم مستشار الدوله بود. مستشار الدوله می‌گفت هر وقت خارجیها یک خوابهایی برای اغفال مردم ایران می‌بینند دستگاه دین سازی درست می‌شود، و یک قسمت سرگرمیهایی برای مردم درست می‌شود که به هم مشغول باشند، حالا هم یا ورشکستگی درست می‌شود یا حریق اتفاق می‌افتد یا قتل و غارتی پیش می‌آید، یا نایب حسین کاشی درست می‌شود، یا نایب حسین کاشی از بین می‌رود، خلاصه حوادثی ایجاد می‌کنند برای اینکه مردم را مشغول کنند تا در ضمن مقاصد خودشان را در این تاریکی و هرج و مرج پیش ببرند. آن مرحوم داستانها می‌گفت. حالا هم ما گرفتار این وضعیت شده‌ایم. امروز این جمله را عرض کنم دولتها در دنیا دو قسمند: یک عده‌ای هستند که مبعوث از طرف اکثریت ملتند و یک عده هم تحمیل به اکثریت ملت می‌باشند. آنهایی که متکی به اکثریت ملتند از ملت الهام می‌گیرند و می‌بینند مردم به چه چیز علاقه دارند و وسایل آن را فراهم می‌کنند و نواقص را مرتفع می‌کنند، دولتهایی که تحمیل به اکثریت ملت هستند، سعی می‌کنند تفتین کنند و مردم را به هم می‌اندازند، زد و خورد درست می‌کنند، جنگهای مصنوعی می‌سازند، هزار بازی درمی‌آورند، تهمت‌ها به هم می‌زنند که دو تا برادر با هم نباشند تا بتوانند حکومتشان را ادامه بدهند. انگلستان سالهای سال در هندوستان و پاکستان غیر از این رویه‌ای نداشت، حکومتی بود که تحمیل شده بود به اکثریت ملتی و هر روز ایجاد اختلاف و ایجاد یک فساد می‌کرد و یک بازی درمی‌آورد [صفحه ۱۳۷] تا حکومت کند. مع التأسف به عقیده‌ی من ما گرفتار این نوع حکومت هستیم، یک موضوعی بود که خیلی مشکل بود برای من در اطراف آن بحث کنم ولی چاره ندارم چون شکایت شده از این موضوع و من هم از وزیر کشور سؤال کرده‌ام و سؤالات ممکن است در دوره ۱۹ نوبه‌اش برسد که من هم امیدوار هستم که موفق باشم حضور داشته باشم. این جمله را در مقدمه

بگویم که خارجیها همیشه در یک ملت و یک مملکتی برای پیشرفت مقاصدشان یک ستون پنجمی باید ایجاد کنند، به هر اسم و رسمی که هست از صد سال پیش تاکنون، در آن روز بازار دین سازی رواج بود حالا بازار حزب و مسلک و مرامنامه گرم است، آن وقت که بازار دین سازی رواج بود هر کسی که یک موقعیتی برایش پیش می‌آمد یک دینی برای خودش درست می‌کرد. شیخی می‌شد، بابی می‌شد، دهری می‌شد، یک چیزی درمی‌آورد. خارجی‌ها هم برای استفاده خودشان که ستون پنجم را تقویت کرده باشند از این حرفها استفاده می‌کردند. خود من در ۳۲ و ۳۳ سال پیش از گوشه‌ی روسیه عبور کردم به عشق آباد که رسیدم آنجا یک کلویی بود مال بهائیها، اسمش را مشرق الاذکار می‌گفتند. من رفتم وضعش را هم دیدم، باغچه‌هایش را هم تماشا کردم. همچنین من بچه‌ی کوچکی بودم در مشهد بلوایی شد و یکی را توی خیابان نفت ریختند و آتش زدند و گفتند بهائی است، یک چندی حکومت و دولت مرکزی مشغول کشمکش این کار بود، ایضا در بچگی مرا بردند یزد، چهار پنج سال قبل از مشروطیت بود، مرحوم جلال الدوله حکومت یزد بود، آن موقع باز یک جنجال و هیاهویی شد بعنوان اینکه بابی کشتند، عده‌ای را کشتند، خود من آنجا [صفحه ۱۳۸] توی کوچه‌ها که می‌رفتم یک خانه‌ای که بیرق روسها بالایش بود می‌گفتند منزل اگند است او یکی از فامیلهای سید علی محمد باب بود که آنها را افنان می‌گفتند، در اغلب شهرستانها آنچه من تحقیق کردم عوامل غیر مستقیمی که روسها داشتند یا انگلیسها از همینها بودند، برای اینکه اینها بعد چند فرقه شدند، بابی بودند، بعدش بهائی و ازلی و چند طبقه شدند که هر کس خواسته باشد می‌تواند برود تاریخ آنها را مطالعه کند. نایب رئیس - جناب آقای حائری‌زاده یکربیع وقت جنابعالی تمام شد اگر وقت می‌خواهید باید رأی بگیریم. حائری‌زاده - من مقدمه‌اش را عرض کرده‌ام باید تمامش کنم اگر آقایان اجازه بدهند تمام کنم. نایب رئیس - تأمل کنید رأی می‌گیریم، چقدر وقت می‌خواهید؟ حائری‌زاده - یکربیع ساعت نایب رئیس - رأی می‌گیریم برای یکربیع اضافه صحبت آقای حائری‌زاده آقایانی که موافقت قیام فرمایند (اکثر برخاستند) تصویب شد بفرمائید. حائری‌زاده - این دسته‌ای که اسمشان بهائی یا ازلی یا بابی یا هر چه بود دو سه دسته شده بودند، هر کدام که ستون پنجم روسها بودند مشرق الاذکار داشتند، و کمکشان می‌کردند و تاجر باشی‌هایشان و وکیل باشی‌هایشان از آنها بودند. و یک عده دیگر هم مال انگلیسها بودند. بعد از اینکه انقلاب روسیه شد و آنجا قلم دور دین و مذهب کشیدند و روسیه تزاری تبدیل شد به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فعلی، آنها مثل اینکه دستگاهشان ضعیف شد لذا یک ارباب [صفحه ۱۳۹] دیگری برای خودشان پیدا کردند و رفتند ستون پنجم یک دولت دیگری شدند. من تا آنجا که نظرم هست در یزد بلوا شد فرماندار را مردم محاصره کردند، با این که شاهزاده‌ی مسلمان بود و بهائی نبود، ولی چون به اگند روس که بهائی بود کمک کرده بود احساسات اکثریت را تحریک کرده بود و قتل و کشتاری شده بود که چندی هم طول کشید. همینطور قتل و کشتار ادامه داشت و غارت می‌کردند که پدر من رفت منبر و مردم را نصیحت کرد، دعوت به آرامش کرد، و بلوا را خاموش کرد، به آنها گفت بابی را بیخود نمی‌شود کشت، اینها را باید به محاکم شرع دعوت کنید اگر مرتد بودند طبق یک شرائطی آنها هم به حکم قانون شرع باید تکلیفش را معین کنید نه اینکه مردم خودسرانه بریزند بکشند. به مردم نصیحت داد و آن غائله را خاتمه داد، زیرا که بهائیهای امروز بهائیهای آن روزی نیستند. اینها جدشان پدرشان بهائی بوده آنها مردمی هستند که حاکم شرع باید تکلیفشان را معین کند. به هر جهت امروز من می‌فهمم که این بازیها را در ایران دولتها برای چه مقصدی انجام می‌داده‌اند، هر روز مقصدی بوده که احساسات مردم را تحریک می‌کردند به این ترتیب یک حکایت بیجائی از این اقلیت خیلی قلیل که حتی از اظهار عقیده خودش هم شرم دارد شایع سازند و مردم را عصبانی نمایند و ایجاد بلوا کنند. آقایان اینها فرقه‌ای هستند که معتقد به ملیت و وطن نیستند من مطالعه کرده‌ام اغلب کتابهایشان را دیده‌ام، اینها به اصول وطنی و ملی و این حرفها معتقد نیستند، یک سنخ فکر مخرب دیگری دارند برای خودشان، و آنهاشان که شعور دارند یک ستون پنجمی هستند برای اجنبی، باقی هم که اغنام الله [صفحه ۱۴۰] هستند، بیچاره هستند و خودشان هم اسمشان را گذاشته‌اند اغنام الله... ولی در قسمت یزد یک چیزهایی که به من نوشته‌اند می‌خواهم مختصرش را به اطلاع آقایان برسانم: یک

بلوکی دارند در آنجا به نام پشتکوه که در حدود صد کیلومتر با خود شهر یزد فاصله دارد، آنجا وسیله تمدن خیلی کم است، مدرسه‌ای بگویند داشته باشد نه، هیچ چیز ندارند بدبختها، یک زندگی بابا آدمی دارند، در آنجا یک مزرعه‌ای است به نام هرمزک، در آن هفت هشت خانوار ده خانوار مسلمانا بیشتر توی آن مزرعه آدم نبوده است، ۴ دانگ این مزرعه مالکینش بهائی بودند و ۲ دانگش مالکینش مسلمانها بوده‌اند، سالها با هم شریک بوده‌اند، رفیق بوده‌اند زراعت می‌کرده‌اند، دختر وقتی عروس می‌شد شوهرش مسلمان بود مسلمان می‌شده است، یک بهائی دختر زردشتی می‌گرفته می‌شده بهائی، چیز مهمی نبوده که در اطرافش بحثی باشد. هیاهویی که در تهران بر پا شد موجب می‌شود که کشمکش بین اینها ایجاد شود، بیشتر هم مأمورین ژاندارمری عامل این عمل بوده‌اند، آنجا مأمورین محلی اختلاف و تشتت را دامن می‌زنند. من نمی‌خواهم جسارت کنم اغلبشان مشغول این کار می‌شوند، بعضیها از بهائیها مشغول اخاذی می‌شوند، آنها هم صندوق اعانه‌ای داشته‌اند پول خوب خرج می‌کرده‌اند حالا به فرمانداری می‌رسید یا نمی‌رسید یا به نظمی می‌دادند، به کی می‌دادند به کی نمی‌دادند، در آن شهادتی ندارم ولی مسلم یک پولهایی از طرف بهائیها خرج شده است. یک آقائی بوده است که اسمش را نمی‌دانم... این شخص گویا از قم رفته بوده است در یک آبادی به نام مروست، رفته بوده است آنجا تا [صفحه ۱۴۱] در ایام رمضان منبر برود. فامیل افنان دعوی مالکیت قسمتی از آن آبادی را دارند، البته چهار نفر هم در آنجا هستند که برای خوش آمد مالکین اظهار بهائیگری می‌کنند، این آقا که رفته بود آنجا می‌بیند در آن ده تبلیغات و احساسات مذهبی تحریک شده است از آن ده می‌رود، از راه دور از شهر بابک یکدسته ژاندارم پا می‌شوند. می‌روند آنجا و این آقا را توی بیابان می‌گیرند، بهائیها هم همراه ژاندارمها بوده‌اند، یک عده‌ای بهش توهین می‌کنند و اذیت می‌کنند، بعد هم می‌آیند قراری برای او صادر می‌کنند و طبق قانون امنیت اجتماعی جناب مصدق السلطنه او را تبعیدش می‌کنند به قم، بعد می‌گویند صلاح نیست در قم باشد تبعیدش می‌کنند به خاش. مأمورین دولت در آنجا تظاهر به حمایت از بهائیها می‌کردند، نزاعی را که بین آنها است برای استفاده‌های مادی از آنها دامن می‌زدند و به مسلمین توهین می‌کردند، احساسات آنها را جریحه‌دار می‌کردند. چند سال بوده است که شریک ملک بودند و معامله داشته‌اند خیر مهمی نبود، این عمل مرکز و دولت تحریک می‌کند احساسات آنها را تا کار بجایی می‌رسد که یکی از اهل مزرعه‌ی هرمزک که زنش زردشتی بوده و خودش بهائی بوده و پسرش هم در امریکا تحصیل می‌کرد، آنقدر جری شده که به زور قصد ورود به حمام مسلمین می‌نماید، حمامی می‌گوید که من اگر شما را در حمام راه بدهم اهل ده مسلمانها می‌گویند حمام نجس شده و حمام ما نمی‌آیند، تو برو جای دیگر، آنها کارشان به فحاشی می‌رسد آنها می‌روند که ما را چرا در حمام راه نداده‌اند، مأمورین ژاندارمری می‌فرستند آن حمامی را و کسان دیگر را [صفحه ۱۴۲] که در آنجا بودند می‌خواهند که چرا راه نداده‌اید؟ می‌گویند که این خودش بهائی است و زنش زردشتی است بروند حمام دیگر، لازم نیست حمام ما بیایند، مأمور ژاندارمری در منزل و محضر بهائیها حمامی و چند نفر دیگر را به شدت کتک می‌زند، آن چند نفر مضروبین و بستگان آنها به سخوید که مرکز ده است می‌روند، مأمور ژاندارمری نگران می‌شود که ممکن است مردم هیاهویی بکنند آن هم پا می‌شود می‌رود منزل جانشین کدخدا. این مزید علت می‌شود، مردم هیاهو می‌کنند که ما را کتک زده در حضور بهائیها، مردم از ده خارج می‌شوند که بروند در تلگرافخانه شکایت کنند، تلگرافخانه چهار و پنج کیلومتر فاصله دارد، تا آنجا اینها از ده روانه می‌شوند که بروند در تلگرافخانه شکایت کنند وقتی که از آبادی خارج می‌شوند ژاندارمها مانع می‌شوند، کسانی که از فامیل مضروبین بوده‌اند می‌گویند شکایت چه فایده دارد هر روز بلا به سر ما می‌آورند، دولت هم که با ما موافقت، این ژاندارمها پولی گرفته‌اند و مزاحم ما شده‌اند لذا دستجمعی می‌روند توی مزرعه هرمزک که هفت هشت خانوار بیشتر نبوده بهائیها سنگر می‌بندند و به سر و روی آنها سنگ می‌ریزند، شش مرد و یک زن آنجا کشته می‌شوند (دکتر جزایری - اینکار تازه شده؟) تاریخش را عرض می‌کنم این گزارشیست که به من رسیده. نایب رئیس - سه دقیقه دیگر بیشتر از وقت جنابعالی باقی نمانده. حائری‌زاده - پس این سؤال و جوابها را موضوع کنید. نایب رئیس - از آقایان هم خواهش می‌کنم دخالت نکنند. برای

اینکه امروز لاقول کاری بگذرد بفرمائید. [صفحه ۱۴۳] حائری زاده - بله این موضوع باعث می شود که این بلوا و شلوغی پیش بیاید، مأمورین ژاندارمری می روند به شهر، از اصفهان در حدود صد نفر ژاندارم با تانک و توپ و دستگاه کمک می روند به آن آبادی، آن آقایانی که مباشرین عمل بوده اند بدیهی است فرار می کنند و می روند، مباشر عمل که نمی ایستد تا بیاید در مقابل توپ و تانک بگوید بنده بودم توی شلوغی آنجا فرار می کنند می روند، دولتیها وارد می شوند، هر کسی که سرش به کلاهش ارزش داشته لختش می کنند، توی این آبادی دیگر مرغ و گوسفند و زندگی جا نمی گذارند، چند نفر ژاندارمی که بوده اند یک عده ای را که با فامیل بهائیهها یک اختلاف ملکی داشته اند آنها را معرفی می کنند، ۶۳ نفر مردم راهگذر را می گیرند چقدر شکنجه می کنند اذیت می کنند و اقراری از آنها می گیرند، من جمله یک زنی است که بابا و عمویش کشته شده این را هم گرفته اند و الان در محبس است، ۶۳ نفر را به طرز فجیعی می گیرند حبس می کنند به نحوی که مردم یزد نتوانسته اند یک نان و آبی به آنها برسانند، آنها به انتقام قضیه ی قتل ابرقو که یکی از بهائیهها در محبس مرده بود اصرار داشتند که باید اینها را هم شکنجه بدهند که تا در محبس بمیرند، حالا نمی دانم کسی هم تلف شده یا نشده خبر ندارم، خواستم عرض کنم این رویه دولت رویه ای است که انگلستان در هندوستان داشته و برای پیشرفت مقاصدش یک شلوغ کاریهایی راه انداخت تا مقاصدش را انجام بدهد، حکومتی که مبعوث اکثریت باشد و مدافع آن اکثریت باشد این غلطها را نمی کند، احساسات مردم را تحریک نمی کند که مردم صلح طلب و آرامی را به هم بریزد، یک عده ای بروند هفت [صفحه ۱۴۴] نفر، یکی زن بوده ۶ تا مرد بوده، بکشند. از آن طرف ۶۳ نفر را بگیرند شکنجه بکنند عذاب بدهند، آن هم کسانی که در جریان عمل نبوده اند، مباشرین عمل که نمی ایستند ژاندارم بیاید با تانک آنها را بگیرد، آنها در رفته اند. این رویه طبق آنچه در مقدمه عرض کردم برای این است که وسیله الحاق ما را به پیمان نظامی فراهم کنند، یک سرگرمی برای مردم درست می کنند تا اینکه مردم را گرفتار کنند و مقصد خود را پیاده کنند، غیر از این چیزی به عقل من نمی رسد که دولت علیه این فساد را عالما و عامدا درست می کند و لذا این حقایق را به عرض دنیا می رسانم... » [۷۱] . [صفحه ۱۴۵]

تشکیل بیت العدل و انتخاب اعضای آن

اشاره

میرزا علی محمد باب یک سال قبل از کشته شدنش - چنانکه ملاحظه شد - میرزا یحیی صبح ازل را به جانشینی خود تعیین کرده بود، که دیدیم این وصیت انجام نیافت، و میرزا حسینعلی بهاء گوی از دست برادر و رقیب خود ربوده به رهبری گروه رسید. اما بهاء خود چون دارای فرزند ذکور بود، جانشینی خویش را به فرزند خود تفویض کرد. و بدینسان میرزا عباس (عباس افندی) با عنوان عبدالبهاء، بر مسند رهبری تکیه زد. در اینجا نکته ای بس شگفت آور وجود دارد، که در طول زمان، یکی از کوبنده ترین حربه ها را علیه بابیان و بهائیان تشکیل می دهد. و آن اینکه تبار همه ی رهبران بهائی از نظر اولاد ذکور مقطوع است، و هیچکدام از اینان صاحب فرزند پسر نبوده اند. در مورد میرزا حسینعلی بهاء نیز، این حقیقت را باید پذیرفت که فرزندان پسرش قبل از پیدایش باب و گرایش وی به مسلک جدید متولد شده بودند. از آن پس ملاحظه می کنید که هیچکدام از رهبران بهائی صاحب اولاد پسر نیستند. در اینجا سخن از گزافه گویی و خرافه پرستی نیست، بلکه بحث در این زمینه است که چرا پس از میرزا حسینعلی و مخصوصا بعد از مرگ شوقی افندی، موضوع رهبری بهائیان اینگونه دچار تشقت و دسته بندی و انشعاب و افتراق شد. میرزا حسینعلی به احتمال [صفحه ۱۴۶] قوی، بدان خاطر که خود فرزندان ذکوری داشت توصیه کرده بود که جانشین هر رهبری باید در زمان حیات خود او معین و نام برده شود، اما همین توصیه مشکلاتی بس بزرگ به بار آورد، زیرا نه فرزند او را پسری بود و نه شوقی و دیگران را... به هر حال، دستگاههای رهبری بهائیان و سازمان ایادیان کوشیدند، تا این مشکل را به نحوی حل و فصل

کنند. اما این مطلب خود مقدمه‌ی مشکلات و تشنجات بسیار دیگری در جامعه‌ی بهائیان شد، که در صفحات آینده به شرح آنها خواهیم پرداخت، و خواهیم دید که چگونه انتخاب یک آمریکایی به جانشینی شوقی افندی با مخالفت محافل بهائی و انشعابات تازه در فرقه‌ی بهائیان منجر شد. شاید انگیزه‌ی اصلی شوقی افندی، در ایجاد بیت العدل و انتخاب اعضای آن نیز همین بوده است، به هر حال، این موضوع خود یکی از علل اساسی انشعابات بعدی است. یکی از وظایف خطیری که شوقی ربانی قبل از درگذشت بایست بدان عمل کند، تعیین جانشین بود، چون وی فرزندی نداشت. اما طبق وصیت‌نامه‌ها و سنتهای رهبران پیشین، مخصوصاً به عقیده‌ی مخالفانش، که هم اکنون در رأس سازمان بهائیت قرار دارند، او می‌بایست با ذکر اسم و تعیین قطعی کسی را که بعد از او در رأس بهائیت قرار می‌گرفت و به نام «ولی امراله» نامیده می‌شد، تعیین کند، و حال آن که وی دست به چنین اقدامی نزد عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌ای خطاب به شوقی افندی می‌گوید: «ای احبای الهی، باید ولی امراله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید.» او همچنین می‌گوید: «ای یاران، ایادی امراله را باید، ولی امراله تسمیه و تعیین کند.» در آن هنگام که «شوقی ربانی» زنده بود و جریان بهائیت را در سراسر جهان اداره می‌کرد، با توجه به وصیت‌نامه‌ی عبدالبهاء عده‌ی کثیری از پیروانش چنین تصور می‌کردند که او دارای فرزند ذکوری است که برای [صفحه ۱۴۷] اداره‌ی جامعه‌ی بهائیت بعد از خود او تربیت می‌شود و حتی به جانشین وی لقب «ولی امر ثانی» نیز داده بودند. اطرافیان شوقی ربانی که در نقاط مختلف جهان پراکنده بودند، یا در «عکا» و «حیفا» به سر می‌بردند، می‌خواستند بدانند «شوقی» بعد از مرگش چه کسی را جانشین خود خواهد کرد، لذا دو نفر از بهائیان - به قول موافقین - «در مقام جسارت برآمده و از هیکل مبارک» درباره‌ی جانشینش سؤال کردند. این دو نفر «محمد لیب» و خانم «ویولت نخجوانی» بودند که شوقی در جواب آنها چنین گفت: «این امور به شخص من است، هر تردید و تشویشی در این خصوص، از سستی ایمان احباست.» در تفسیری که از بهائیت، در دوران شوقی ربانی، کرده‌اند. می‌گویند که اداره‌کننده‌ی بهائیت یا به قول خودشان «نفس مظهر الهی» دو جانشین برای خود تعیین کرده است: ۱- مأمورین وضع احکام غیر منصوصه. ۲- مأمورین و منتخبین تبیین و تفسیر و تأویل احکام منصوصه و کلیه‌ی آیات سماویه. شوقی ربانی که خود می‌دانست فرزند و جانشین بلا انقطاعی ندارد، برای اداره‌ی بهائیت، تشکیل و تأسیس «بیت العدل اعظم الهی» را لازم دانست. او ایجاد بیت العدل را در آغاز ولایت خود به همه‌ی بهائیان جهان اطلاع داده بود. منتهی از همان روزی که وی خبر ایجاد این تشکیلات را به همگان اعلام داشت، زمره‌های مخالف از هر سو بلند شد. بهائیان بخصوص کسانی که سالها عمر خود را در تبلیغ بهائیت صرف کرده بودند، تشکیل بیت العدل اعظم را طبق الواح وصایا (که جداگانه توصیف شده است)، می‌دانستند. عبدالبهاء در الواح وصایا گفته بود، هرگاه ولی امراله (شوقی ربانی) طبق یک وصیت نامه مخصوص - شبیه وصیت نامه‌ی خود او، که به الواح وصایا معروف است - جانشین خود را که «ولی امر ثانی» خوانده می‌شود، تعیین کرد می‌بایست: [صفحه ۱۴۸] ۱- از بین رجال بهائی هشت نفر را در درجه‌ی اول انتخاب کنند. ۲- این هشت نفر به ریاست «ولی امر ثانی» - یعنی کسی که شوقی ربانی او را به ریاست و پیشوایی انتخاب کرده - دور هم گرد آمده، تشکیل جلسه دهند و بهائیت را اداره کنند. عبدالبهاء نام چنین تشکیلاتی را «بیت العدل اعظم» گذارده است. شوقی ربانی پس از درگذشت عبدالبهاء، در ژانویه ۱۹۲۲، به جانشینی وی منصوب شد. او در اولین لحظات چگونگی اداره بهائیت را چنین اعلام کرد: ۱- از حضرت عبدالبهاء تمنای عون و عنایت می‌نمایم که اینجانب را به اجرای وصایای مبارکه که اهم آنها تعیین جانشین و انتخاب ایادی امراله است موفق بفرمایند. ۲- تمهیدات لازمه‌ی کامله را که جهت انتخاب و تأسیس بیت العدل عمومی لازم و ضروری است فراهم آورده به یاران ابلاغ خواهد شد. ۳- تکلیف بیت العدل را تکلیف شدید خود دانسته و معتقد است که: «کلیه‌ی افکار و قوای خود را حصر در فراهم نمودن تمهیدات مهمه‌ی لازمه از برای تشکیل بیت العدل اعظم الهی خواهد نمود.» اولین باری که شوقی ربانی نظرات خود را اعلام کرد، به هیچ وجه از تعیین جانشین بخصوصی برای خود صحبت نکرده بود، بلکه همه هم خود را متوجه تشکیل بیت العدل کرد و آن را «تکلیف شدید» نامید. او در نقشه‌ی ده

ساله‌اش می‌گوید: «... ای احبای الهی، باید ولی امراله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید، تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد» [۷۲]. همان طوری که گفته شد، شوقی ربانی، تأسیس بیت العدل را که سمت جانشینی خودش را داشت به علت نداشتن فرزند ذکور مقدم بر هر کار دیگری می‌دانست. [صفحه ۱۴۹] او در سال ۱۹۵۱ - م (۱۳۲۸ - ش) یعنی شش سال قبل از درگذشت، پیام ذیل را درباره‌ی تأسیس هیئت بین‌المللی بهائی، به کلیه‌ی مراکز بهائی جهان ابلاغ کرد: «... به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر و تاریخی تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی را ابلاغ نمائید... درجه‌ی رشد کنونی محافل ۹ گانه ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند، مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سیل پیشرفت نظم اداری بهاء‌الله در سی سال اخیر محسوب است اتخاذ نمایم. این شورای جدید التأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد: اول آنکه با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید. ثانیاً مرا در ایفای وظایف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند. ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسه‌ی بین‌المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظایف دیگری خواهد شد، و به مرور ایام به عنوان محکمه‌ی رسمی بهائی شناخته شده، سپس به هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند و موسم گل و شکوفه‌ی آن هنگامی است که به بیت عدل عمومی تبدیل، و ظهور کامل ثمرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعه‌ی عدیده آن تشکیل گشته، به صورت مرکز اداری بین‌المللی بهائی در جوار روضه‌ی مبارکه و مقام اعلی که مقرر دائمی آن خواهد بود، انجام وظیفه نماید. با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین‌المللی را که پس از مدت‌ها انتظار به وجود می‌آید تهنیت می‌گویم. این تأسیس در صفحات تاریخ به منزله‌ی بزرگترین اقدامی است که مایه‌ی افتخار عهد دوم تکوین دوره‌ی بهائی محسوب خواهد شد، به طوری که هیچ یک از مشروعاتی که از [صفحه ۱۵۰] آغاز نظم اداری امراله از حین صعود عبدالبهاء تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این درجه از اهمیت نبوده است، و صرف نظر از اقدامات باهره جاودانی در دور مبشر و شارع مرکز میثاق، یعنی در عصر اول، از دور مشعشع کور پانصد هزار ساله بهائی، این تأسیس رتبه‌ی اول را حائز است، شایسته است این ابلاغیه را به وسیله‌ی لجنه‌ی ارتباط منتشر نمائید...» [۷۳]. شوقی ربانی سپس در پیام ۹ - ۲ - ۱۹۲۲ مجدداً وعده می‌دهد: «... انشاء الله... تمهیدات لازمه‌ی کامله از برای انتخاب و تأسیس بیت العدل عمومی... ابلاغ به یاران خواهد شد...» [۷۴] قبل از تشکیل «بیت العدل اعظم» شوقی در کتاب «دین حضرت بهاء‌الله» [۷۵] چنین می‌گوید: «... صعود حضرت عبدالبهاء خاتمه‌ی اولین عصر یعنی عصر رسولی دیانت بهائی را مشخص کرده، و شروع عصر تکوین را که مقدر است شاهد ظهور تدریجی نظم اداری شود اعلان نمود. تأسیس این نظم اداری را باب بشارت داده، اصول آن را بهاء‌الله نازل فرموده، و کیفیت آن را عبدالبهاء در الواح وصایای خود تدوین فرموده، و پایه‌های آن را هم اکنون هیئتهای محلی و ملی که از طرف مؤمنین انتخاب می‌شوند بنیان گذاری می‌نمایند. و همین هیئتهای ملی و محلی زمینه را جهت تأسیس آن هیئت جهانی که بعداً موسوم به بیت العدل اعظم خواهد شد فراهم می‌نمایند. همین هیئت جهانی به همکاری اینجانب که رئیس آن و مبین مجاز تعالیم بهائی می‌باشم، امور جامعه‌ی بهائی را به هم مرتبط و اداره نموده و در محل دائمی خود در ارض اقدس تأسیس و مستقر خواهد شد...» [۷۶]. [صفحه ۱۵۱] در نوامبر سال ۱۹۲۷، بار دیگر شوقی ربانی درباره‌ی سازمان اداره‌ی بهائیت در توفیق جداگانه‌ای چنین نوشت: «ای احبای الهی، تعیین ایادی امراله و تنفیذ احکام مقدسه‌ی شریعت اله و تشریح قوانین متفرعه از منصوص کتاب اله و انعقاد مؤتمر بین‌المللی پیروان امر حضرت بهاء‌الله و ارتباط جامعه‌ی بهائی به انجمنهای متفرعه علمیه و ادبیه و دینیه و اجتماعی کل، به تشکیل و استقرار بیت العدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع مرتفعه‌ی منوره علیا منوط و معلق، زیرا این معهد اعلی سرچشمه‌ی اقدامات و اجرائیات کلیه بهائیان است و معین و مرجع این عبد ناتوان» [۷۷]. سرانجام، شوقی ربانی، پس از بیست و نه سال، اعضای «بیت العدل اعظم» را انتخاب کرده و این مرکز را تشکیل داد. این انتصاب نامه‌ی هیئت بین‌المللی بهائی حیفاً، به دستور شوقی ربانی در اخبار امری سال

۱۰۹ بهائی و با مقدمه‌ای به این شرح چاپ شده است: « حضرت ولی امراله کرازا به اعضای هیئت خاطر نشان فرموده‌اند که اقدامات روحانی و اداری در این کشور باید مبتنی بر لوح کرم‌ل باشد... سفینه الهه شریعت الهی و اشاره به بیت العدل عمومی است که هیئت بین‌المللی کنونی جنین آن است، و باید پس از طی مراحل متوالی به بیت العدل تبدیل و در همین کوه مقدس مستقر گردد، و وظائف مقدسه‌ی خود را انجام دهد. اعضاء هیئت بین‌المللی بهائی به شرح ذیل است: ۱- ایادی امراله امه البهاء روحیه خانم ماکسول عضو رابط بین ولی امراله و هیئت. ۲- ایادی امراله چارلز میسن ریمی - رئیس ۳- ایادی امراله امیلیا کالتر - نائب رئیس [صفحه ۱۵۲] ۴- ایادی امراله لیروی ایواس - منشی ۵- ایادی امراله یوگوجیاگری - عضو سیار ۶- ایادی امراله امه اله جسی رول - امین صندوق ۷- ایادی امراله امه اله اتل رول - معاون منشی برای مکاتبه با غرب ۸- ایادی امراله لطف اله حکیم - معاون منشی برای مکاتبه با شرق ۹- امه اله سیلوا آیواس، طبق تلگراف مورخ ۴ می ۱۹۵۵ نیز تعیین شد. « خبر انتصاب این عده به عضویت « بیت العدل اعظم » که به نظر منشعبین فعلی و اشاره‌ای که خود شوقی ربانی کرده [۷۸] باید به آن « جنین بیت العدل اعظم » عنوان داد، علاوه بر اینکه در اخبار امری سال ۱۰۹ بهائی، شماره‌ی ۵، چاپ شده در صفحه‌ی ۱۵ تویق ۱۱۰، شوقی ربانی و تلگراف روز ۸ مارس ۱۹۵۲ نیز منعکس شده است. شوقی ربانی در تویق ۱۱۰ در این باره می‌نویسد: « ... هیئت بین‌المللی بهائی که مقدمه‌ی تأسیس محکمه‌ی علیا در ارض میعاد و منتهی به انتخاب اعظم هیئت تشریحیه‌ی عالم بهائی است، و تأسیس دیوان عدل الهی خواهد گشت، تکمیل و وظائف اعضایش و هیئت عامله‌اش کاملاً تعیین گردید... » [۷۹]. هنگامی که این انتصابات از جانب شوقی ربانی صورت گرفت، و بظاهر همه محافل روحانی و ملی بهائیت در جهان آن را قبول کرده « و هیئت شورای بین‌المللی » یا « جنین بیت العدل اعظم » را بعد از مرگ شوقی اداره کننده سازمان بهائیت دانستند. ولی هنوز چندی از این انتخابات نگذشته بود که ناگهان زمزمه‌ی مخالفت بلند شد. زیرا عده‌ای انتصابات را صحیح ندانسته و در صلاحیت و شخصیت [صفحه ۱۵۳] انتخاب شوندگان شک کردند. وقتی این خبر به شوقی ربانی رسید، روز نهم ژانویه‌ی ۱۹۵۱ تلگراف زیر را به همه‌ی محافل جهان مخابره کرد: « به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی را ابلاغ نمایند. این شوری طلیعه‌ی مؤسسه‌ی کبرای اداری است که در میقات معین در جوار مقامات علیا در ظل مرکز روحانی جهانی امراله که در دو شهر حيفا و عکا استقرار دارد تشکیل خواهد گردید. تحقیق نبواتی که درباره‌ی تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امر الهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مزی دو هزار سال می‌باشد، و پیشرفت سریع مشروع تاریخی ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی در کوه کرم‌ل، و درجه‌ی رشد کنونی محافل نه گانه‌ی ملیه که با کمال جدیت در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند، مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاء‌اله در سی سال اخیر محسوب اتخاذ نمایم. این شورای جدید التأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد: اول آن که با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید. ثانیاً مرا در ایفای وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمک و مساعدت کند. ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوط به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسه‌ی بین‌المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظایف دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می‌گردد، که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند و موسم گل و شکوفه آن هنگامی است که به [صفحه ۱۵۴] بیت العدل عمومی تبدیل و ظهور کامل ثمرات آن وقتی است که مؤسسات متفرعه‌ی عدیده آن تشکیل گشته به صورت مرکز اداری بین‌المللی بهائی در جوار روضه‌ی مبارکه و مقام اعلی که مقرر دائمی آن خواهد بود انجام وظیفه نماید. با قلبی مملو از شکرانه و سرور تشکیل این شورای بین‌المللی را که پس از مدتها انتظار به وجود می‌آید تهنیت می‌گویم. این تأسیس در صفحات تاریخ به منزله بزرگترین اقدامی است که مایه‌ی افتخار عهد دوم عصر تکوین دور بهائی محسوب خواهد شد، به طوری که هیچ یک از مشروعاتی که از آغاز نظم اداری امراله از حین صعود حضرت عبدالبهاء تا به حال به انجام آن مبادرت گشته بالقوه به این

درجه از اهمیت نبوده است، و صرف نظر از اقدامات باهره‌ی جاودانی در دور مبشر و شارع و مرکز میثاق یعنی در عصر اول از دور مشعشع کور پانصد هزار ساله بهائی، این تأسیس رتبه‌ی اول را حائز است. شایسته است که این ابلاغیه را به وسیله‌ی لجنه‌ی ارتباط منتشر نماید. شوقی - حیفا - اسرائیل ۹ ژانویه‌ی ۱۹۵۱

طرد و برکناری میسن ریمی

بدین ترتیب « بیت العدل اعظم » که شوقی افندی قبل از مرگش اعضای آن را جانشین خود کرده بود تشکیل شد و رسمیت یافت. ولی از سالهای آخر دوران عمر شوقی زمزمه‌های مخالفت بر سر جانشین چهارمین پیشوای بهائیت بلند شد و همین که شوقی ربانی فوت کرد اکثریت اعضای گروه « ایادی امراله » که مأموریت حفظ و اداره بهائیت را داشتند با انتصاب این جانشینان از طرف شوقی مخالفت کرده گفتند چون « ... شوقی افندی اولادی نداشتند و ولی امر حتما باید از اغصان باشد و چون فعلا از اغصان [صفحه ۱۵۵] کسی ثابت و راسخ بر میثاق موجود نمی‌باشد، لذا خود بخود سد ولایت می‌گردد » [۸۰] ایادی و سایر رؤسای محافل روحانی و ملی جهان حتی عقیده صریح خود را مبنی بر مخالفت با انتخاب « میسن ریمی » امریکایی به ریاست بیت العدل اعظم ابراز داشته و این انتصاب شوقی ربانی را نادرست و غلط می‌دانستند. اینها می‌گفتند: « آقای ریمی امریکایی هستند و فارسی و عربی بلد نبوده و قادر به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی نمی‌باشند » [۸۱] بعلاوه همینها می‌گفتند: « ریمی یک شخص مسن هستند و قادر به اداره امور امری نمی‌باشند » [۸۲] بر سر این انتصاب بین بهائیان بیشتر محافل ملی و روحانی بحثهای شدیدی در گرفت و مبارزات پنهانی که سرانجام به انشعاب و ایجاد اختلاف علنی منجر شد آغاز گردید. رهبران کنونی بهائی که تصمیمات سالهای آخر عمر شوقی ربانی را ناشی از کهولت و رکود فکری او می‌دانستند نه تنها با انتخابات بیت العدل مخالفت علنی می‌کردند بلکه سایر تشکیلات را نیز که شوقی داده بود منحل کردند. دسته‌ی موافق اجرای دستورات شوقی ربانی درباره‌ی انتصاب « میسن ریمی » می‌گوید: « ... اولین جانشین شوقی ربانی هیئت بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) است که هیکل مبارک آن را شخصا در دوره‌ی حیات خود و به ریاست آقای ریمی تشکیل دادند. شناسایی ولی امر ثانی بسیار ساده و آسان می‌شود. زیرا که می‌دانیم هیئت بین‌المللی همان بیت العدل اعظم الهی است و رئیس بیت العدل اعظم الهی از طرف شخص شوقی ربانی تعیین و به جامعه‌ی امر معرفی شده‌اند. پس جناب چارلز میسن ریمی ولی امر ثانی هستند. شخص شوقی ربانی هم در دوره‌ی حیات خویش به طرق و عناوین [صفحه ۱۵۶] مختلفه اشاره به تعیین ریمی به مقام ولایت ثانی و جانشین خود فرموده‌اند. بطوری که مدتها قبل از صعود مبارکشان جناب ریمی را به ارض اقدس خوانده و در خانه شخصی خود ایشان منزل داده و فرموده بودند که خانه شما منبهد در ارض اقدس خواهد بود. نماینده‌ی مبارک در اکثر جلسات رسمی دولتی که شخص شوقی ربانی دعوت داشتند و نمی‌توانستند حاضر شوند جناب ریمی بودند. وقتی هیکل مبارک به جلسات عمومی تشریف می‌برد جناب ریمی در پشت سر مبارک به دستور شخص شوقی حرکت کرده و رل اسکورت و محافظ و نگهبان هیکل مبارک را به عهده داشتند. همیشه در اتومبیل و سر میز در دست چپ شوقی ربانی جالس بودند و وقتی هیکل در منزل شخصی حضور نداشتند باز طبق دستور مبارک، آقای ریمی بر صندلی ایشان جالس می‌شوند. علت اینکه هیکل مبارک، آقای ریمی را به این مقام بلند و ارجمند ارتقاء دادند سابقه‌ی خدمات ممتد ایشان در دوره‌ی عبدالبهاء و در دوره‌ی حیات شخص شوقی ربانی بود. به علاوه چون شوقی ربانی آگاه از صفات عالی‌ه‌ی جناب ریمی از قبیل دفاع از حق و حقیقت و میثاق الهی و عدم ترس از احدی و قرار نگرفتن در تحت تأثیر مدهانه و تطمیع و تهدید احدی بودند لذا از بین کلیه‌ی احبای جهان ایشان را به مقام ولایت امر ثانی انتخاب و منصوب فرمودند. جناب ریمی در دوره‌ی حیات حضرت عبدالبهاء دو دفعه دور دنیا را برای ابلاغ امراله گشتند و طبق دستور ایشان مأمور به طرح نقشه‌ی مشرق‌الاذکار کوه کرمل گشتند. و این خود رمزی از ثبوت و رسوخ ایشان بر میثاق اله است. به علاوه در دوره‌ی شوقی ربانی هم طبق دستور ایشان نقشه مشرق‌الاذکار کوه کرمل را به

اتمام رسانیده و نقشه چهار مشرق الاذکار دیگر را طرح و همه مورد تصویب مبارک قرار گرفت...» [۸۳]. اکنون که از ماجرای انتصاب میسن ریمی به ریاست بیت العدل اعظم و رهبری بهائیان جهان و هم چنین مخالفت و انشعاب دیگر بهائیان آگاه شدیم به معرفی این رهبر جدید می‌پردازیم. [صفحه ۱۵۷]

میسن ریمی کیست و چه می‌گوید؟

چارلز میسن ریمی، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال ۱۲۵۳ (۱۸۷۴ - ش) در یکی از شهرهای کنار رودخانه می. سی. سی. پی آمریکا به دنیا آمد. اجداد او از اولین گروههای مهاجرین امریکایی در منطقه‌ی نیوانگلند در شمال و منطقه‌ی ویرجینیا در جنوب می‌باشند. این منطقه دویست و ده میل از شیکاگو فاصله دارد و همان منطقه‌ای است که شوقی ربانی آن را به «مهد تشکیلات دیانت بهائی» ملقب کرده است. میسن ریمی از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است. اعضای کلیسای مذکور اصولاً «ارتدوکس» به شمار می‌آیند، ولی در دیانت مسیح، از نظر عقیده، حد فاصله‌ی بین «کاتولیک‌ها» و «پروتستان‌ها» هستند. کلیسای اسقفی در کتب و رسائل مذهبی به کلیسای حواریین نیز شهرت دارند. برای اینکه بدانیم «میسن ریمی» پنجمین پیشوای بهائیت که طرفدارانش به وی لقب ولی عزیزاله و ولی امر ثانی داده‌اند چه می‌گوید و چگونه ادعای جانشینی «شوقی ربانی» را می‌کند، قسمتهایی از اولین ابلاغیه وی را که در «ویلیمت ایلینویز» و در سال ۱۱۷ بدیع بهائی منتشر شده است نقل می‌کنیم: «... در این موقعیت بس خطیر و حساب بر خود لازم می‌دانم... مقصد اصلی و هدف غائی از انتصاب این عبد به مقام ریاست هیئت بین‌المللی بهائی که به ید توانا و معصوم مولای خون ولی امراله شوقی افندی انجام گرفته چه بوده و اینکه در رأس مرکز دایره‌ی امراله به چه مسئولیت عظیم و موقعیت وحیدی منصوب گردیده‌ام. شوقی افندی ربانی مرا از میان کلیه افراد و آحاد مؤمنین در عالم ترابی به مقام ریاست هیئت بین‌المللی منصوب داشته و این در مقام خود تنها انتصابی است که حائز مسئولیت‌های باهظه و شامل تحمل شوائب و غوائل امور... می‌باشد... اعلام می‌نماید که در ده ساله‌ی اخیر این عبد اغلب اوقات در حیفا مرکز [صفحه ۱۵۸] مقدس امراله [۸۴] حول اعتاب مقدسه ساکن بوده‌ام... بر کلیه افراد اهل بهاء پوشیده نیست که این عبد به ید توانای مولای خون شوقی افندی در رأس هیئت بین‌المللی قرار گرفته‌ام... موضوع ریاست انتصابی خود را در هیئت بین‌المللی بهائی که به ید توانای شوقی افندی انجام گرفته یا تشریح نموده و یا گوشزد نمایم... لذا پس از تشکیل و تأسیس تاریخی شورای بین‌المللی امراله مکرراً از میان اعضاء مقیم ارض اقدس به این عبد مراجعه و اظهار می‌شد که به عنوان رئیس هیئت بین‌المللی امراله از طرف هیکل اطهر انتصاب یافته‌اید، خودتان دست به اقداماتی بزنید و جلساتی را تشکیل بدهید، اموری را آغاز نموده و تصمیماتی را اتخاذ نمائید.» این اسناد و مدارک که سومی از گروههای مخالف و منشعب فرقه کنونی بهائیت منتشر گردیده است، در حقیقت نشان دهنده اختلافات علنی بین بهائیان پس از مرگ شوقی ربانی است که بین طرفداران شوقی ربانی از یک طرف و طرفداران «روحیه خانم ماکسول» که طرفدار انگلیسهاست از طرف دیگر پس از مرگ شوقی در گرفته بود. میسن ریمی امریکایی مدعی است که از طرف چهارمین پیشوای بهائیت به سمت جانشین وی تعیین شده و به هیچ کس اجازه دخالت نخواهد داد. او سپس جملاتی علیه دخالت «ایادیان» می‌نویسد که در بحثهای «ایادی امراله» ذکر شده است. میسن ریمی امریکایی که از طرف بهائیان امریکا و سایر طرفداران شوقی ربانی حمایت می‌شود در همین اعلامیه می‌نویسد: «... ولی عزیز امراله یعنی شوقی افندی ربانی مرا به ریاست هیئت بین‌المللی جهانی انتخاب و تسمیه [صفحه ۱۵۹] فرمودند و طبق نوایای سامیه آن وجود نورا یعنی رئیس جنین بیت العدل اعظم الهی در صورتی که این هیئت مفخم در زمان حیات عنصری این عبد فانی به بیت العدل اعظم الهی نضج و تکامل یابد، این عبد عهده‌دار ریاست اولین بیت العدل اعظم الهی خواهم بود. بنابراین از آنجائی که حضرت شوقی افندی به اراده‌ی مصون از خطای خود مرا در رأس تشکیلات روحانی و اداری بین‌المللی امر قرار داده‌اند و بر دوش این عبد مسئولیت خطیر و عظیم حراست و رقابت امراله را

گذارده‌اند، این عبد فانی جز استقامت در حفظ موقعیت و مرتبه‌ای که... تفویض و تحصیل گشته است... از اختیارات بلا معارض ولی امراله در قطب نظم بدیع جهانی بهائی راه و مشی دیگر نپیموده و نخواهم پیمود... در حالی که این ذره بی‌مقدار چنین اعلام و اندازی را به کلیه‌ی جوامع بهائی چه خرد و چه کلان در سراسر عالم امر ابلاغ می‌دارم، و هیچ یک از افراد و آحاد بهائی را در اعتماد و ایقان نسبت به نفس خود، یعنی ولایت ثانی امراله ثابت و راسخ مشاهده نمی‌نمایم، لذا وحیدا و مزبدا در عالم امر و خلق به منظور اجرای نوایای مقدره سامیه الهیه و برای حفظ وصایت امر نازنین جمال اقدس الهی منتظر و مترصدم. از آنجائی که این امر مقرر و محتوم بوده است که حضرت ولی محبوب امراله یعنی شوقی ربانی مرا به این رتبه‌ی اولی در امراله تسمیه و منصوب فرمایند و در این دوازده سنه اخیر این عبد یقینا بر این امر مبرم و عهد محکم وقوف کامل و شامل داشتم، ولی به کسی اظهار نمی‌نمودم تا در میقات معین، یعنی در همین اوان، که به طور خصوصی و سری این عطیه امراله را برای ایادیان ساکن ارض اقدس فاش و آشکار ساختم...» چون ایادی امراله اعتنائی به این انتصاب نکرده ریاست او را قبول نداشتند و تشکیلاتی جداگانه علیرغم رهبری او داده بودند «میسن ریمی» از آنها خشمگین شده، می‌نویسد: «... چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابدا و قهرا کلیه‌ی نقشه‌ها و تتبعات و اقداماتی که متباینای علی‌الاصول به دست ایادیان در سال ۱۹۶۳ از طریق مجاری تشکیلاتی عالم امر به [صفحه ۱۶۰] منصفی ظهور رسیده بلادرننگ و بدون ادنی تأمل و تعلل متوقف و محو گردد. این عبد طبق نصوص ربانیه تنها مرجع و ملاذی هستم که در کمال صبر و استقامت کبری به صیانت و ولایت امر نازنین الهی منصوب و تعیین شده‌ام... جامعه بیت العدل اعظم به یقین مبین بدانند که این عبد ممتحن از جانب نفس خودسر خردلی ادعائی ننموده‌ام و نام و نشانی طلب ننماید، بلکه موظفم به هیئت ایادیان و جامعه بین‌المللی بهائی وظایف و مسئولیتهای حسیه را که ولی عزیزاله یعنی شوقی افندی ربانی مرا بدان مخصص و منتصب فرموده‌اند، یعنی از طریق هیئت بین‌المللی امراله که در مقام خود اعظم مشروع بین‌المللی نظم بدیع الهی است و اقداماتش تا پانصد هزار سال بر قرون و اعصار مایه فیض و برکات لانه‌ایه است، ابراز و ابلاغ دارم... لکن عصمت و روحانیت مرکز دایره‌ی امراله فقط و فقط از طریق و به واسطه‌ی ولایت امر الهی ساری و جاری گشته و ایادیان و وظائف و مسئولیتهای خود را از این هسته‌ی اصلی و مبداء روحانی بایستی دریافت دارند...» در خاتمه‌ی این ابلاغیه، میسن ریمی، دست به دامان اغنام ممتحن حضرت یزدان زده و خود را «شبان» آنها دانسته و از آنها می‌خواهد با دعا و مناجات او را یاری کنند. ریمی می‌نویسد: «... من ولی امراله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی هستم. ولی ثانی امراله معصوم و مظلوم دیانت جهانی بهائی. رشته‌ی اصل و جبل‌المتین سلسله ولایت نازنین امراله تحت هیچ شرایطی قطع و گسسته نشده و این عبد مستمند از حین صعود شوقی افندی و ربانی ولایت اولای امراله به مقام ولایت ثانی امراله‌ی تسمیه گشته‌ام. بر محفل روحانی ملی بهائیان دول متحده امریکا فرض است که در اولین فرصت با این عبد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پر تلاطم مسئولیتهای شدیده و باهظه امراله معاضدت و [صفحه ۱۶۱] معاونت نمایند. جامعه اسم اعظم در خطه امریک بایستی بدانند که از میان کلیه محافل ملیه و در سراسر عالم محفل روحانی و ملی امریکا به این موهبت عظمی مخصص گردیده تا بتواند در صف اول دلیران مضمار منبطله اله حرکتی و جنبشی عاشقانه نمایند. و با این عبد در اجرای نوایای سامیه و روحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ و همداستان شوند. مسئولیت و امتحاناتی که از طرف حی ولایت بر دوش این محفل روحانی ملی گذارده شده بسیار عظیم و عجیب است زیرا این اولین محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مودعه‌ی الهیه در سبیل اعانت و معاضدت این عبد به آنان واگذار شده است. با تقدیم تحیات ابدع الهی میسن ریمی - ولی امر ثانی بهائی رضوان ۱۱۷ بدیع از نقل اسناد منشعبین و ترک کنندگان ساخته و پرداخته انگلیسها که اکنون بر قسمتی از محافل بهائی حکمفرمایی می‌کنند، دو نظر داریم: نخست این که استدلال و حقایق دسته منشعبین را از نوشته خود آنان نقل کنیم و هیچ گونه تصحیح عبارتی نیز ننمائیم. با این که پاره‌ای از سطور نوشته‌های این دسته معنی و مفهومی ندارد، و یا لاقلاً ما نتوانستیم از اسناد آنان چیزی بفهمیم، با این حال قسمتی از نوشته‌ها را نقل کردیم تا در معرض قضاوت خواننده قرار دهیم. دوم اینکه از

انشعابی که بعد از سومین رهبر بهائیت صورت گرفته همگان - حتی خود بهائیان که دسترسی بدین اسناد ندارند - آگاه شوند. این انشعاب نیز نشان دهنده این است که بهائیت از روز تولد تا به امروز با چه حوادث و سرنوشت‌هایی روبرو شده است. [صفحه ۱۶۲]

ضمیمه بخش چهارم

میسن ریملی امریکایی که برخی از مخالفانش او را عنصری مرموز و حتی از سوی «سیا» می‌دانند [۸۵]، سالها قبل از مرگ شوقی ربانی به بهائیت پیوسته بود. ریملی در حدود نیم قرن با شوقی ربانی ارتباط داشت و شوقی اسرار فرقه بهائیت را با وی در میان می‌گذاشته است. در کتاب «اسرار صعود»، تعدادی نامه و الواح درج است که شوقی ربانی خطاب به میسن ریملی نوشته است. ما در اینجا برای آگاهی بیشتر خواننده از ارتباط این دو نفر برخی را عیناً نقل می‌کنیم و توجه خواننده را بدین نکته جلب می‌نمائیم که در نامه‌ها حتی کلمه‌ها و جمله‌های «عاشقانه» رد و بدل شده است. اول - نامه‌ی عباس افندی به ریملی: «ای دوست روحانی من مکتوبی که به تاریخ سیزدهم اگوست ۱۹۰۶ مرقوم نموده بودی رسید و از قرائتش سرور حاصل گردید، زیرا دلالت بر یگانگی یاران غرب می‌نمود که الحمدلله به سبب امضای آن دو نامه جمیع الفت و اتحادی تازه حاصل نمودند... پس در فکر تهیه و تدارک سرمایه ساختن باشید. نقشه‌ی مشرق الاذکار عشق آباد در دست است، فرستاده‌اند، شما به همان طرز نقشه‌های دیگر اگر بکشید و بفرستید اینجا ضرری ندارد...» [صفحه ۱۶۳] دوم - نامه‌ی عبدالبهاء عباس به ریملی: «ای نوجوان نورانی و عزیز روحانی من. نامه‌ی تو رسید و از قرائتش چنان مسرتی حاصل شد که وصف نتوانم. زیرا دلیل بر علو فطرت و قوت همت و خلوص نیت تو است. عبدالبهاء را سرور به اینگونه امور است. اگر جمیع لذایذ جسمانی جمع شود به خاطر عبدالبهاء خطور نماید که راحت و لذتی در جهان هست... از نامه شما نهایت مسرورم. این فکر شما بسیار موافق، امیدوارم که یک اهتزاز جدیدی در قلوب احبا حاصل گردد و ثبوت و استقامتی عظیم حصول یابد و سبب هدایت دیگران شود...» سوم - نامه‌ی عباس افندی به وسیله «روی ویلهم» به ریملی، در نیویورک ۷ - اکتبر ۱۹۲۱: «ای ثابت بر پیمان. دو نامه از شما رسید هر دو دلیل بر وفا و برهان بر محبت اله... الحمدلله موقف شدید که خریطه مسافرخانه حیفاً کشیدید. امیدوارم که این مسافرخانه در تحت اداره شما بنا گردد...» چهارم - در لوح خانم ساراج هریس، عبدالبهاء خطاب به ریملی می‌نویسد: «به آقای ریملی بگوئید: ای دوست عزیز من، ای انیس و جلیس من، و ای محبوب من! شما در حقیقت خادم ملکوت اله هستید که قیام به خدمت احباب و نشر نفعات اله فرموده‌اید خوشا به حال شما...» پنجم - در لوح به یگول می‌نویسد: «از خدا می‌خواهم که شما را در کلیه احوال تأیید بفرماید. افسرده مشو؟ غمگین مباش، عنقریب خداوند شما را آیت هدایت در بین نوع بشر خواهد فرمود.» [صفحه ۱۶۴] ششم - در لوح کرونین تر می‌نویسد: «به آقای ریملی تلگراف کرده‌ام که مسافرت خود را به تأخیر بیندازد. زیرا که در این ایام وجود ایشان در امریکا ضروری است. در حقیقت ایشان با تمام قوا قائم به خدمت امراله بوده و هستند و من او را بی‌نهایت دوست دارم و او سزاوار این محبت عبدالبهاء است.» هفتم - در لوح دیگر به خانم کرونین مورخ ۵ / ۳ / ۱۹۱۹ می‌نویسد: «شکر خدا را که خریطه‌ی مشرق الاذکار که به وسیله‌ی بورژوا تهیه شده مورد تصویب جناب آقای ریملی واقع گردید... جناب ریملی در واقع صداقت کامل دادند. ایشان مثل آب زلال و درخشان و تصفیه شده‌ای از هر گونه آلایش پاک و میرا هستند. برای سالیان متمادی با کمال جدیت خدمت امراله کرده‌اند بدون اینکه ادنی غرض شخصی و نظر خصوصی داشته باشند. به هیچ چیز به غیر از امراله متمسک نمی‌باشند. اینست جوهر ثبوت و این است علامت خلوص.» هشتم - در لوح جورج لایمر مورخ ۱۷ / ۹ / ۱۹۲۰ می‌نویسد: «ریملی آن نفس نورانی و مرد آسمانی در آلمان و هلند مشغول خدمت هستند. آنی استراحت نمی‌جویند و نفس بجز برای اعلای امراله نمی‌کشند.» نهم - در نامه‌ی ۲۴ / ۱۲ / ۱۹۱۹ به «ریملی» که بهائیان آن را لوح می‌نامند، می‌نویسد: «... در حقیقت شما ثابت بر میثاق و جانفشان بوده و پسر ملکوت هستید، و بدین جهت سزاوار تأییدات جمال اقدس الهی می‌باشید. عبدالبهاء بی‌نهایت از شما راضی است و از آستان جمال اقدس الهی مواهب نامحدودی را برای شما

آرزومند است. به جهت این بشارت عظمی به پر شوق [صفحه ۱۶۵] و شعف پرواز کن، به این ندا مترنم شو، من شاد و مسرورم، من خجسته و خوشحالم. « میسن ریمی در زیر لوح چنین می‌نویسد: « واحد و در همان زمان که مطرح می‌گردید چنین پاسخ می‌دادم: آن شوقی افندی هستند که هیئت بین‌المللی امراله را به منصبه‌ی ظهور و بروز رسانیده‌اند و فقط مقام انور ولایت امراله حق امر و نهی و صدور دستورات روحانیه و متعالیه تشکیلاتی نظم بدیع را دارا هستند لا غیر و منحصر در چنین مواردی است که این عبد به تشکیل جلسات این هیئت به منظور اجرای نوایای الهی اقدام خواهم نمود... شوقی افندی ربانی ولایت اولادی عزیز امراله بدون اینکه به این عبد دستورات و یا فرامینی درباره هیئت بین‌المللی صادر فرمایند از این جهان ترابی به فضای روح نامتناهی پرواز نمودند. شوقی افندی ربانی در زمان حیات مبارک در عالم ناسوت به هیئت بین‌المللی بهائی هیچگونه اختیارات و آزادی عمل تفویض نفرمودند، زیرا تا حینی که در این جهان فانی در مرکز جهانی امراله عهده‌دار مسئولیتهای عظیمه بوده و صدمات و لطمات لا- تحد و لا- تحصی را بر شانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند، ایشان تنها مقام فرید و بی‌مثیل امراله و دارای مقام محمود و معصوم ولایت اولای امراله در قطب عالم امکان یعنی در ارض اقدس و مرکز جهانی بهائی بودند. و لذا موقعیت این عبد در آن زمان بالقوه قبول مسئولیتهای و حل مسائل و مشاغل امور مهمه امری بود. ولی در زمانی که وجود اطهر شوقی افندی ربانی دیگر از لحاظ عنصری در میان ما نبود بالمره نمی‌توانست هیکل اقدس در این جهان ترابی مرکز سنوحات و عصمت ربانی [صفحه ۱۶۶] باشد. بنابراین بلافاصله و واسطه این عبد جهرا به مقام ریاست بالفعل هیئت بین‌المللی امراله فائز و به این ترتیب ریاست تامه و اکمل این هیئت منیر را حائز و حامل گردیدم. لذا این ذره‌ی بی‌مقدار بلا انقطاع و فی نفسه مسئولیتهای جسمیه و عوامل عظیمه و باهظه امر نازنین الهی را پس از صعود هیکل انورش بر دوش گرفته‌ام... اینست موقعیت ممتاز این عبد بی‌مقدار در جامعه اسم اعظم که الی یومنا هذا در اجرای نوایای آن غفلت نورزیده‌ام. در حالی که به هیچ فردی اجازه دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات تامه که به این عبد تفویض و تخصیص گردیده یعنی در امور هیئت بین‌المللی امراله نخواهم داد. بعباره آخری به هیچ فرد و یا افرادی اجازه دخالت در اعمال قدرت و یا ابداع نظر در اداره امور بهیئت این هیئت سامیه متعالیه که در واقع اکیل جلیل و تاج و حاج تشکیلات بین‌المللی نظم بدیع جهان و اداری الهی است نخواهم داد... » [۸۶]. [صفحه ۱۶۷]

دولت اسرائیل و جریان بهائیت

اشاره

روابط گروهها و رهبران بهائیت با دولت جدید التأسيس اسرائیل یکی از خصوصیات ویژه‌ی این تشکیلات و عوامل اختلاف و انشعاب رهبران آن را تشکیل می‌دهد. از یکصد و هفده سال پیش که با ظهور میرزا علی محمد باب بایبگری در ایران آغاز شد و تا مدتها پس از آن که باب معدوم شد و گروههای دوگانه « ازلی » و « بهائی » در ایران تشکیل یافت، ایران مرکز اصلی و به اصطلاح کعبه‌ی آمال بهائیان بود. اما پس از تار و مار شدن بهائیان در ایران و تبعید و فرار رهبران آن به بغداد و استانبول و سرانجام به جزیره‌ی قبرس (میرزا یحیی صبح ازل) و گریختن پیروان میرزا حسینعلی بهاء به عکا، این کعبه آمال تغییر جهت داد. از آن پس حتی نام و عناوین رهبران بهائیت که تا امروز با میرزا و سید آغاز می‌شد و به « افندی » که عنوان عثمانی بود تغییر شکل داد و می‌توان گفت مرکز ثقل بهائیت برای همیشه از ایران بریده شد و به ماوراء مرزهای آن کشید و تا زمانی که با مرگ چهارمین پیشوای بهائیان تشنت و تفرقه به حد نهائی خود نرسیده بود، ایران مرکزی فراموش شده، به شمار می‌رفت. در دوران رهبری شوقی افندی که مصادف با تشکیل حکومت اسرائیل بود، برای اولین بار نام « ارض اقدس » و « مشرق الاذکار » اصلی را از زبان [صفحه ۱۶۸] او می‌شنویم. و این شاید به چند دلیل باشد، که اظهار نظر قاطع درباره این نظر به عهده‌ی مورخان بعدی است. ما همین قدر

می‌دانیم که بایان و بهائیان به خاطر شدت عملی که در ایران با آن روبرو شده بودند و برخوردهای خونینی که با مسلمانان داشتند با پیروان این آیین بیش از گروه‌ها و دسته‌های دیگر کینه‌توزی می‌کردند و هنوز هم می‌کنند. در فصول پیشین خواندیم [۸۷] که بایان و بهائیان توسل به زور را برای پذیرفتن آیین خویش منع کرده بودند، مگر در مورد مسلمانان که مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده بودند و حتی آنان را شکنجه می‌دادند و سپس به شهادت می‌رسانیدند. این امر البته می‌تواند به نوعی انتقامجویی و کینه‌توزی توجیه شود. و به همین جهت می‌توان نتیجه گرفت که پس از تشکیل حکومت اسرائیل، چهارمین پیشوای بهائیت در صدد برآمد تا با استفاده از اختلافات دیرین مسلمانان و یهودیان سرزمین اسرائیل را به عنوان مرکز اصلی و کعبه‌ی آمال بهائیان پذیرد و دولت یهود را به صورت پناه‌گاه بلکه تکیه‌گاه جهانی این فرقه درآورد. طبعاً یکی دیگر از مظاهر دشمنی دیرین یهودیان نسبت به مسلمانان این بود که هر نیروی ضد اسلامی را مورد حمایت قرار می‌دادند، مخصوصاً که سرزمین اسرائیل در محاصره کشورهای اسلامی قرار داشت (و هنوز هم دارد)، و شاید به همین سبب باشد که دولت اسرائیل یکی از اولین و مؤثرترین حکومت‌هایی بود که همراه با به رسمیت شناختن مذاهب و ادیان مختلف، مسلک بهائی را نیز به رسمیت شناخت و جزء مذاهب رسمی مملکت قرار داد [۸۸]. [صفحه ۱۶۹] ضمناً بی‌هیچ تردیدی جلب سرمایه‌داران بزرگ - که بهائیان و مخصوصاً رهبران این فرقه - در رأس آنها قرار داشتند و طبعاً سرمایه‌های خود را در این سرزمین نوپیدا به کار می‌انداختند، به سود حکومت جدید التاسیس اسرائیل بود. و چنین بود که این دولت جدید به بهائیان به شدت روی خوش نشان داد و آنان را به سوی خود و سرمایه‌گذاری در سرزمین خود جلب کرد. اگر مجموعه‌ی این عوامل را به تدفین رهبران بهائی در این سرزمین بیافزاییم - که خود مرکز مقدسی برای بهائیان می‌شود و هر سال گروه‌های کثیری بهائی را با سرمایه‌های کلان و مخارج گزاف به سوی این سرزمین سرازیر می‌کند - به انگیزه‌ی تفام فوق‌العاده بهائیان و اسرائیلیان بیشتر و بهتر واقف می‌شویم. در اینجا ما را با این مبحث که اصولاً - بهائیت دنباله‌ای از صهیونیسم جهانی است کاری نیست. و باز چنان که گفتیم، دنباله‌ی تحقیق را به صاحب‌نظران و پژوهشگران دیگر وامی‌گذاریم تا شبهه‌ی جانب‌داری از مخالفین و سوء نظر و یا اختلافات خصوصی به وجود نیاید. هر چه هست اینک اظهار نظرهای مخالف و موافق را از جانب هر گروهی که باشد به کناری می‌نهمیم و با استناد به گفته‌ها و نوشته‌های چهارمین رهبر بهائیان (مبتکر ارتباط صمیمانه با اسرائیل) به بررسی موضوع می‌پردازیم: تشکیل دولت اسرائیل نه تنها مورد تأیید کامل بهائیان واقع شد بلکه چنانکه گفتیم چهارمین پیشوای بهائی از تأسیس حکومت مذکور استقبال کرد، وی در تلگراف ۹ ژانویه‌ی ۱۹۵۱ خود می‌نویسد: «... تحقیق به سنواتی که درباره تأسیس حکومت اسرائیل از فم مطهر شارع امر الهی و مرکز میثاق صادر و حاکی از پیدایش ملت مستقلی در ارض اقدس پس از مزی دو هزار سال می‌باشد...». شوقی ربانی پس از اینکه تأسیس دولت اسرائیل را صحیح و پیش‌بینی شده می‌داند، به شورای بین‌المللی بهائیان که خود به وجود آورده بود سه وظیفه مهم را توصیه می‌کند: اولین وظیفه پس از [صفحه ۱۷۰] تأسیس دولت اسرائیل، ایجاد حسن رابطه با آن دولت است: «... اول آن که با اولیاء حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید...». شوقی ربانی ایجاد رابطه را با دولت اسرائیل با ایجاد تشکیلات آتیه‌ی بهائیت مرتبط دانسته می‌نویسد: «... ثالثاً با اولیای کشوری در باب مسائل مربوطه به احوال شخصیه داخل مذاکره شود. و چون این شوری که نخستین مؤسسه‌ی بین‌المللی و اکنون در حال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهد شد، و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده سپس به هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب معین می‌شوند...» شوقی ربانی برای اینکه محکمه‌ی رسمی بهائیت را مورد حمایت اسرائیل قرار دهد شناخت و حقانیت دولت جدید التاسیس را اعلام کرده و ایجاد حسن رابطه را با این دولت توصیه می‌کند. وی همچنین طی نقشه‌ی ده ساله خود ضمن هدف بیست و چهارم، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه‌ی دولتهای جهانی ترجیح داده و به بهائیان توصیه می‌کند که در تأسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان فقط: «... در ارض اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التاسیس اسرائیل... این گونه محافل را به وجود آورید...». و در تشریح همین هدف، وقتی به بهائیان ممالک ایران، عراق، انگلستان و

آلمان، تشکیل شعب محافل روحانی و ملی را توصیه می‌کند هیچگاه اشاره به رعایت قوانین و مقررات این ممالک نمی‌نماید. در مقابل این توصیه‌ها و به علت همکاری و شعفی که از تأسیس دولت اسرائیل در جهان بهائیت پیدا می‌شود، پرفسور نرمان نیویچ دادستان اسبق حکومت فلسطینی که یکی از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی دولت اسرائیل است و بهائیت را در ردیف سه دین « یهودی - مسلمان - مسیحی » به رسمیت شناخته، چنین می‌نویسد: «... اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصرآ سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد، زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه‌ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته [صفحه ۱۷۱] که مقام دیانت جهانی و بین‌المللی را احراز نموده است. و همان طور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین‌المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار مؤثری به شمار می‌آید... » [۸۹] .

یهودیان بهائی

نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئت‌های محافل بهائی کنونی متفقا دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و می‌کنند، بلکه در بسیاری از نقاط جهان بخصوص در کشورهای اسلامی و عرب اکثر از بهائیان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از کشورها بخصوص - کشورهای عربی - شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی « موساد » شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبرچینی، و جاسوسی و نوکری مشغولند. این خصیصه‌ی ذاتی بهائیت در گذشته و حال نه تنها به نفع صهیونیسم جهانی و دولت اسرائیل بوده و هست، بلکه بهائیان از بدو پیدایش تا به امروز همواره از جهودان ممالک استفاده کرده آنها را بهائی کرده‌اند. می‌دانیم که ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجین شده است. یهودیان ممالک مسلمان که عده کثیری از آنان دشمن مسلمانان هستند و همه جا در پی آزار رسانیدن و دشمنی با مسلمین می‌باشند، خیلی زودتر از مسلمانان به بهائیت گرویده‌اند و از امتیازهای مالی بهره فراوان برده و می‌برند، و مقداری نیز به مرکز بهائیت (عکا) می‌فرستند [۹۰] . [صفحه ۱۷۲] فضل الله مهتدی « صبحی » که خود از مبلغین بهائی و « کاتب وحی بهائیت » بوده و از نزدیک با یهودیان بهائی آشنایی داشته‌اند، در کتابهای مکرر از یهودیان بهائی نقل کرده است. او می‌نویسد: «... از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دایزها و فرزندان‌شان را رانده و میان آنها تیرگی پدید شده و اکنون همه‌ی کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهائیان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست اندر کار نیست جز لطف الله حکیم که از جهودان بهائی است و کارش آوردن و گرداندن هبائیانست بر سر گور سروران این کیش که در ایران به این کار « زیارتنامه خوانی » می‌گویند. از اینرو بر آن شدم که با چند تن از آنها در نامه نویسی را باز کنم و بر بسیاری از چیزها آگاه شوم. آنها هم پذیرفتند و بی‌دریغ پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را در اینجا برای شما می‌آورم. در میان سخن چیزی به یادم آمد که بد نیست خوب گوش کنید و بهره‌ای از آن بگیرید: خاندان حکیم از بیخ و بن یهودی هستند و آئین و روش این کیش را نگه می‌دارند، ولی هر دسته‌ای از آنها در کیشی فرورفته‌اند: دکتر ایوب مسلمان شد و در مسلمانی [صفحه ۱۷۳] استواری نشان داد، به مسجد می‌رفت و فرزندان‌ش را مسلمان نمود، چنان که اکنون هم هستند. میرزا شکرالله و یک دسته از بستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس و میرزا یعقوب و فرزندان میرزا نورالله مسیحی و پروتستانت شدند و میرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت و در کلیسا روزهای یکشنبه پند بده بود و از روی انجیل سخنرانی می‌کرد. دکتر ارسطو پدر دکتر منوچهر و غلامحسین و برادرش لطف‌الله که نامش را بردیم بهائی شدند و همه‌ی اینها در هر کیشی که خودنمایی می‌کردند شور و جوش نشان می‌دادند، ولی در خانه همه با هم همدست و یگانه بودند تا آنجا که ارسطو دختر زیبای خود را به هیچیک از خواستگاران بهائی نداد و به میرزا جالینوس داد » [۹۱] . صبحی مهتدی در جای دیگر می‌نویسد: «... این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش

و آیینی دشمنی ندارم و در میان اسرائیل دوستان بسیاری دارم، ولی با این گروه که به دروغ و از راه ریب خود را بهائی نامیده و من آنها را جهود می‌خوانم دل خوش ندارم، زیرا اینها در سایه‌ی این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده‌اند که زیانش به همه‌ی مردم کشور رسیده است. گرانی خانه‌ها و بالا- بردن بهای زمین‌ها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری و بردن [صفحه ۱۷۴] نشانه‌های باستانی به بیرون کشور و تبهکاری و ناپاکی و روائی بازار زشتکاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهائی گری سرفرازند. « [۹۲] . [صفحه ۱۷۵]

شوقی ربانی و حوادث پس از درگذشت او

اشاره

یکی از مسائل مورد اختلاف گروههای گوناگون بهائی، موضوع مرگ شوقی ربانی است. دسته‌ی مخالف عقیده دارند که کسالت و مرگ چهارمین رهبر بهائیت - به عللی - از نظر آنان مکتوم مانده است. حتی این اعتقاد را گسترش داده، می‌گویند که شوقی به دست روحیه خانم ماکسول و یکی دو تن دیگر از بهائیان طرفدار انگلیس مسموم شده و به همین علت در گذشته است. در اینجا به بررسی این موضوع از دیدگاه مخالف و موافق می‌پردازیم: شوقی ربانی از نیمه‌ی اول سال یکصد و هفده بهائی (۱۳۳۷ ش - ۱۹۵۷ م) اظهار کسالت و ناراحتی عمومی در بدن خود می‌کرد. لذا به تجویز پزشکان محلی در فلسطین و تشویق یاران نزدیکش برای یک « چک آپ » روز بیستم اکتبر ۱۹۵۷ به اتفاق « روحیه خانم ماکسول » همسرش وارد لندن شد، و زن و شوهر در یکی از هتلها اقامت گزیدند. پس از یک هفته اقامت در پایتخت انگلستان، ناگهان آثار یک آنفلوآنزای شدید در شوقی ظاهر شد که بنا به ادعای پزشکان به علت ابتلاء به همین بیماری نیز درگذشت. ولی یک نشریه‌ی ۱۱ صفحه‌ای علت مرگ او را مسمومیت شدید ناشی از تحریکات همسر وی و عده‌ای از یاران او می‌داند. نویسنده این نشریه - سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ می‌نویسد: [صفحه ۱۷۶] « ... چون تسلیم به تغییر نقشه‌ی دهساله و بر هم زدن هیئت بین‌المللی و تعویض رئیسه عالی‌ی آن که من هو بعده بود نشدند. لذا با مشارکت جان فرابی و حسن بالیوزی افنان (شوقی را) مسموم و روز یکشنبه ۲۷ اکتبر سموم اثر خود را نموده بندهای انگلستان مبارک متالم می‌گردد. روحیه خانم سئوال می‌کند آیا هیکل مبارک درد دیگری هم احساس می‌فرمایند؟... فرمودند: « خیر، فقط انگشتها درد می‌کند و منقبض (کذا) شده است... » و بعد اضافه فرمودند: « من خیلی خسته‌ام... خیلی خسته‌ام » آن شب هیکل مبارک تب داشتند و روز بعد این تب به ۳۹ درجه می‌رسد و با بودن محفل ملی و تشکیلات بهائی در لندن و طبیهای حاذق و بیمارستانهای مجهز و دو نفر ایادی و معاونین ایادی، روحیه خانم موفق به یافتن یک نفر طبیب ناشناس می‌گردد و نسخه‌ی دوائی بدون بیمار و معاینه اخذ و سر شب که طبیب مزبور از کار مریضخانه فارغ می‌شود، به عیادت هیکل مبارک می‌آید. پس از معاینه اظهار می‌کند که هم شوقی ربانی و هم روحیه خانم مبتلا- به آنفلوآنزای آسیایی شده‌اند، با وجود این شورای پزشکی تشکیل نمی‌دهند و مرکز جهانی امر را مطلع نمی‌سازند. روز سه‌شنبه حال روحیه خانم به طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه می‌دهد برای امر مهمی به خارج بروند. ولی این امر مهم معلوم نشده است برای چه کاری بوده است... » [۹۳] . [صفحه ۱۷۷] با وجودی که این نشریه امضاء شده از طرف نویسنده، تنها سندی است که از « مسمومیت عمومی » شوقی ربانی برای « ایجاد نظم نوین بهائیت » و بر هم زدن نقشه دهساله تنظیمی او در دست است، با این حال باید داستان مسمومیت پیشوای بهائیان را با تردید قبول کرد. زیرا خود نویسنده ابتدا مدعی است که شوقی ربانی را مسموم کرده‌اند ولی چند سطر پایین‌تر او می‌نویسد که پزشک انگلیسی تشخیص ابتلای بیماری آنفلوآنزای آسیایی در زن و مرد بیمار داده است. اما نویسنده، بهبودی فوری « روحیه خانم ماکسول » و خروج او از

بیمارستان را « برای انجام امر مهم » با شک و تردید تلقی کرده، همین امر را پایه سوءظن خودش درباره مسمومیت پیشوای بهائیان می‌داند. سرهنگ راسخ دنباله‌ی داستان مرگ شوقی ربانی را چنین می‌نویسد: « ... هیکل مبارک میل داشتند که زودتر لندن را ترک گفته طبق نقشه اولیه به حیفا مراجعت نمایند، ولكن دکتر جدا مانع می‌شود و باز روحیه خانم که عضو رابط بین حضرت ولی امراله و هیئت بین‌المللی بودند، مراتب را به مرکز جهانی بهائی یعنی هیئت بین‌المللی و ولی امر ثانی اطلاع نمی‌دهد، و جان فرابی هم که ایادی امر و منشی محفل ملی بهائیان لندن بود یا حسن بالیوزی افنان که او هم از ایادی امر و عضو محفل ملی بهائیان لندن بود تشکیلات بهائی را مطلع نمی‌سازند، و از اعلام کسالت و تشکیل شورای پزشکی خودداری می‌نمایند. به ناچار صبح شنبه دوم نوامبر هیکل مبارک عرصه را به خود تنگ دیده از روحیه خانم خواستند نقشه‌ی دهساله را ارائه دهند تا تکمیل نمایند و جهان فانی را وداع کنند. روحیه خانم در صدد ممانعت و انصراف خاطر مبارک برآمده که حضرت ولی امراله فرمودند: « خیر، من باید آن را تمام کنم. زیرا فکر من را ناراحت [صفحه ۱۷۸] کرده و جز مقابله چیز دیگری باقی نمانده است. یکی دو اسم دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آن را تمام کنم ». باز در ضمن تکمیل نقشه فرمودند: « اینکار مرا از بین می‌برد، چگونه ممکن است به آن ادامه دهم؟ ... » آن روز حضرت ولی محبوب پس از فراغت از کار نقشه، خسته به نظر می‌رسیدند و در موقع ناهار به یک لقمه قناعت فرمودند و هنگام شب بکلی از تناول غذا امتناع نمودند. در آن شب طرز صحبت مبارک حاکی از افسردگی زیاد بود. هیکل مبارک بسیار بسیار غمگین و افسرده بودند و مدت مدیدی بیانات می‌فرمودند و این بار چنان با حرارت و تأثر و شدت به تفصیل بیان فرمودند که حتی خاطر مشارکین در این اعمال شنیعه را پریشان و مضطرب و مشوش نمودند... » [۹۴].

نقل این جملات بدان خاطر است که نشان دهیم قبل از مرگ « شوقی افندی » نیز اختلافات و مبارزات پنهانی برای دگرگون کردن دستگاه مدیره بهائیت و ایجاد طریقه جدیدی که با نقشه دهساله پیشوای بهائیان، یا کسی که بایست جانشین او می‌شد مغایر بوده، وجود داشته است. چون در آن ایام شوقی ربانی در لندن تنها بوده و اطرافیانش نیز با نظرات او موافق نبوده‌اند، لذا تا هنگام مرگ وی بر روی اختلافات سرپوش می‌گذارند تا بهائیان از این برخوردها بی‌اطلاع بمانند. اما ناگهان حال شوقی ربانی بهتر می‌شود، تا آنجا که وقتی شب هنگام پزشک به عیادت او می‌آید، می‌گوید که شوقی می‌تواند صبح سه شنبه به فلسطین عزیمت کند. ولی چون یک‌شنبه روز تعطیل و استراحت پزشک بوده [صفحه ۱۷۹] است، شوقی ربانی به او می‌گوید: « لازم نیست فردا و پس فردا بیایید... » آخرین پیشوای بهائیان روز یکشنبه را بدون ناراحتی استراحت می‌کند. صبح روز دوشنبه چهارم نوامبر « روحیه خانم ماکسول » به سوی اطاق شوهرش می‌رود. آهسته در می‌زند. لیکن جوابی نمی‌شنود، لذا داخل اطاق شده، می‌بیند که شوقی ربانی بر پهلوئی چپ خوابیده و دست چپ او بر شانه راست و دست راستش بر دست چپ قرار گرفته و چشمانش باز است. شوقی در همین حالت و بدین ترتیب در گذشته بود. خانم ماکسول خبر مرگ همسرش را به پزشک معالج اطلاع می‌دهد. او همچنین « حسن بالیوزی » و « جان فرابی » منشی محفل لندن را که هر دو از « ایادی امراله » نیز بودند، از مرگ شوقی آگاه می‌کند. جان فرابی، خانم ماکسول را به آرامش و سکوت دعوت کرده، پس از مدت کوتاهی به دیدن او می‌آید. آنگاه پیش‌نویس تلگراف زیر را تهیه کرده و بعد از ظهر روز دوشنبه به حیفا مخابره می‌کنند. البته چنان که ملاحظه می‌کنید در تلگراف خبری از مرگ شوقی نیست، بلکه باید گفت فقط تدارک مقدماتی است برای آماده ساختن ذهن بهائیان در سراسر جهان یا چنان که مخالفان جناح انگلیسی و طرفداران و پیروان روحیه عقیده دارند، تنها فرصتی است برای گذراندن وقت و اتخاذ تصمیم که: پس از مرگ شوقی، با توجه به مخالفتها و دشمنیهای موجود - که تا به امروز هم مخفی مانده است - و همچنین با توجه به قدرت غیر قابل انکاری چون « محفل بین‌المللی بهائیان »، ریاست میسن ریمی و قدرت گرفتن بهائیان امریکا، چه باید کرد...؟ به هر حال متن نخستین تلگراف که با امضای روحیه به سراسر جهان مخابره شده، به شرح زیر است: « ... حضرت ولی امراله به وضع مخطری به عارضه‌ی آنفلوآنزای آسیائی مبتلی گردیده‌اند. به لروی [۹۵] بگوئید [صفحه ۱۸۰] محافل ملیه را مطلع نمایند. به یاران اطلاع دهند با دعا و مناجات عون

و صون الهی را جهت محافظه امراله مسئلت نمایند. روحیه « [۹۶] . ملاحظه می‌کنید که نه تنها خبری از مرگ شوقی در تلگراف نیست، بلکه با نوعی فریبکاری و تظاهر از بهائیان خواسته شده است، تا دست به دعا بردارند و شفای عاجل رهبر خویش را از درگاه خداوند بخواهند. به عقیده‌ی مخالفان، این خود نیرنگ دیگری بوده است، تا از تفرقه و پراکندگی بهائیان پس از مرگ آخرین رهبرشان - تا اتخاذ تصمیم قطعی - جلوگیری شود. چون اگر بهائیان به این امر واقف می‌شدند، قبل از اینکه روحیه ماکسول و همراهان تصمیمی اتخاذ کنند، قبل از هر چیز به میسن ریسی و محفل بین‌المللی بهائیان می‌گرویدند، و این خود به زبان جناح انگلیسی بود. به هر حال، پس از مخابره‌ی این تلگراف، جان فرابی با تلفن با دکتر « یوکر جیاگری » که یکی از « ایادی امراله » و عضو سیار اولین « هیئت شورای بین‌المللی » بود، صحبت کرده خبر مرگ آخرین پیشوای بهائیت را به او اطلاع می‌دهد و از وی می‌خواهد که بدون لحظه‌ای درنگ خود را به لندن برساند. او سه‌شنبه شب - ساعت ۸ - وارد لندن می‌شود و پس از یک ساعت مشورت، خبر درگذشت « شوقی ربانی » را به رادیو لندن و مطبوعات اطلاع می‌دهد. ضمناً این تلگراف نیز به حیف‌ا مخابره می‌شود: « حضرت شوقی افندی محبوب قلوب احباء و امانت مقدسی که از طرف حضرت عبدالبهاء به یاران الهی سپرده شده بود، به عارضه‌ی آنفلوآنزای آسیائی بر اثر حمله قلبی در حالت خواب صعود فرمودند. به یاران تأکید نمایید به [صفحه ۱۸۱] استقامت قائم و به مؤسسه ایادی امراله که در ظل عنایت مبارک پرورش و اخیراً از طرف ولی محبوب موکدا تقویت و تحکیم یافته تمسک جویند. تنها وحدت قلوب و وحدت مقصد و منظور می‌تواند به طور شایسته بر وفاداری تمام محافل ملیه و یاران الهی نسبت به حضرت ولی امراله که تمام حیات خود را فدای خدمت به امراله فرموده شهادت دهد. روحیه « [۹۷] . چنان که ملاحظه می‌شود در این تلگراف نیز بیش از هر چیز روی وحدت و استقامت بهائیان تأکید شده است که با توجه به اظهارات مخالفان می‌تواند نشانه زنده دیگری از پراکندگی و تشتت در بین بهائیان باشد. پس از مخابره‌ی تلگراف، برای ترتیب دادن کار حمل جنازه به حیف‌ا انجام مراسمی که قبلاً برای سایر پیشوایان بهائیت انجام شده بود تلفنی با دکتر « ادلبرت مولشاگل » مشورت شد که به عقیده گروه مخالف او را « اغفال نموده ضمن واگذاری تغسیل عرش مطهر » [۹۸] بنا به نوشته سرهنگ راسخ « بدون تشکیل شورای پزشکی و حضور هیئت بین‌المللی و اخذ نظر نسبت به شهادت شوقی ربانی به لندن احضار و روز پنجشنبه ساعت ۲ بعد از ظهر جسد مطهر را تغسیل و در یک صندوق سربی محکم گذارده و آن را در صندوق دیگر از برنز قرار داده که وزن آن نیم تن گردید. با توجه به نص صریح کتاب مستطاب اقدس که باید صندوق چوب یا سنگ یا بلور [۹۹] باشد کوچکترین ایراد به این عمل ناشایست نمودند... » [۱۰۰] . [صفحه ۱۸۲] به هر حال، جان فرابی، حسن بالیوزی و روحیه ماکسول که هر سه از جمله ۲۷ نفر عضو « ایادی » و دو نفر اول عضو « محفل ملی لندن » نیز بودند، با کمک تنها عضو « هیئت شورای بین‌المللی » که به لندن احضار شده بود بدون اینکه تماسی با ۲۴ نفر بقیه « ایادی امراله » و یا اعضای « هیئت شورای بین‌المللی » داشته باشند و یا آنها را در جریان موقوف قرار دهند، ترتیب آمادگی جنازه را برای حمل به حیف‌ا داده و تلگراف زیر را به کلیه « محافل ملی بهائیان » جهان (۵۷ محفل ملی) مخابره می‌کنند: « محبوب قلوب عموم احباء ولی عزیز امراله دیروز متعاقب آنفلوآنزای آسیائی در نهایت آرامش صعود فرمودند از ایادی امرالله و محافل ملیه و هیئتهای معاونت رجا دارم احباء را در پناه خود گیرند و آنان را در مواجهه با این امتحان جانگداز عظیم یاری نمایند. مراسم تشییع روز شنبه در لندن به عمل خواهد آمد. از حضرات ایادی و اعضاء محافل ملیه و هیئتهای معاونت دعوت می‌شود حضور یابند. هر خبر مطبوعاتی باید مشعر بر این باشد که ایادی امرالله بزودی در حیف‌ا اجتماع نموده و در مورد نقشه‌های آینده عالم بهائی را مطلع خواهند ساخت. تأکید می‌شود که محافل یادبود روز شنبه منعقد گردد. » مخابره‌ی این نخستین تلگراف برای همه‌ی بهائیان جهان نمایشگر تضاد بین کارگردانان « بهائیت » و تخلف از دستورات و « نصوص » شوقی ربانی بود. زیرا به طوری که می‌بینیم سه نفر از « ایادی » که هیچ مسئولیتی در اداره‌ی امور بهائیت نداشتند، همه‌ی کارهایی را که معمولاً باید هیئت ۹ نفری (جنین بیت العدل اعظم) که با عنوان « هیئت شورای بین‌المللی » نامیده می‌شد و جانشین « شوقی ربانی » یعنی میسن ریسی

امریکائی ریاست آن را به عهده داشت انجام دهند، شخصا و بدون مشورت آنان انجام دادند و [صفحه ۱۸۳] بدین ترتیب عضو سازمان سیا از مرکز بهائیت طرد شد. کسانی که اداره‌ی آخرین ساعات زندگی پیشوای بهائیت و مراسم تشییع و تدفین او را به عهده داشتند، پیش‌بینی شوقی افندی را درباره‌ی اختلافاتی که پس از مرگ او روی خواهد داد ظاهر کردند. آخرین پیشوای بهائیت در تلگراف روز ۴ ژوئن ۱۹۵۷ خود تأکید کرده بود: «... آثار ازدیاد تعدیات معاندین از خارج و استمرار تحریکات محرکین در داخل مقدمه تصادم شدیدی است که بنا به پیش‌بینی حضرت عبدالبهاء بین سپاه نور و قوای ظلمت از سیاسی و دینی به تقدیر الهی واقع خواهد شد. اعظم دشمن بشر که باید با او مبارزه نماید نفس و هوای نفسانی است. این نفس و هوی بروزات مختلفه دارد. گاهی انسان را وادار می‌کند که ناظر به کمالات خود باشد و یا مشغول به آرزوهای نفسانی گردد و یا تعلق شدید به نظریات شخصیه خود یابد و یا به هزار حيله و سیله‌ی انحراف و ضلالت بشر می‌شود. اعدای امرالله با این دشمن همداستانند و از این طریق می‌کوشند که سموم خود را در جامعه‌ی بهائیان تزریق و تلفیق نمایند. هیچ نفسی مجبور به اقبال و ایمان نیست. ظهور الهی موهبت و عطیه رب منان به نوع انسان است... ولی پس از اینکه به کمال آزادی و استقلال ظهور الهی را قبول نمودیم و از پیروانش محسوب شدیم چاره‌ای جز اطاعت صرف و انقیاد صمیمانه نداریم. در ادوار گذشته افراد مغرور خودخواه توانستند زمام امور را به دست گیرند و اسباب ضرر امرالله شوند، ولی در این دور اکرم و اعظم قوه‌ی میثاق حفظ و صیانت می‌فرماید، چه که حضرت عبدالبهاء مؤسسات مقدسه و مجاری فیض و هدایت ربانیه را در الواح وصایای مبارکه مقرر فرمودند، و احدی هرگز قادر بر تغییر و تبدیل آن نیست، و برای اینکه وحدت جامعه بهائی و اصالت شریعت رحمانی و صانت امرالهی از ضد اهل کبر و غرور محفوظ و مأمون باشد در آخر الواح وصایا به کمال قدرت درباره‌ی اهمیت این مؤسسات چنین می‌فرماید: [صفحه ۱۸۴] «این کلمات را مبدا کسی تأویل نماید و مانند بعد از صعود هر ناقص ناکنی بهانه‌ای کند و علم مخالفت برافرازد و خود رائی کند و باب اجتهاد باز نماید. نفسی را حق رائی و اعتقاد مخصوص نه. باید کل اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند....» [۱۰۱]. اما چنان که دیدیم، آخرین کسانی که شاهد واپسین لحظات زندگی آخرین پیشوای بهائیت بودند، هیچ کدام از این وصایا و تأکیدات را به دیده نگرفتند. آنان در همان نخستین لحظات رفتاری در پیش گرفتند که بیش از پیش نشان دهنده‌ی اختلاف و تشتت در جامعه بهائیت بود که جز این هم انتظاری نمی‌رفت. همین تضاد و اظهار نظرهایی که بعداً ابراز شد مخالفان را به این نتیجه رسانید که بیشتر اختلافات بر سر مسائل مادی و میراث بازمانده از رهبران قبلی است نه موضوع ایمان و پاسداری از بهائیت. مطالبی که از این پس خواهد آمد، مسئله‌ی مورد بحث ما را بیشتر و بهتر روشن خواهد کرد.

جعل امضاء عبدالبهاء و برداشت غیر قانونی

با اینکه شوقی ربانی، از نخستین روزی که وارد تشکیلات حاکمه بهائیت شده از کمکهای صندوق رهبری و اموال عامه‌ی بهائیان برخوردار بود، ولی چندین بار از او نادرستی‌هایی دیده شده است. یک بار یک زن و شوهر امریکایی مبلغ هنگفتی حواله کتبی وسیله شرکت معروف «کوکس» انگلیسی برای عبدالبهاء فرستاده بودند، شوقی ربانی بدون اطلاع وی و با جعل امضایش حواله‌ی هنگفت ارسالی را به نفع خود برداشت کرد. داستان استفاده شوقی و جعل امضاء عبدالبهاء را چنین می‌نویسند: [صفحه ۱۸۵] ۱۲ بهمن ۱۳۳۲ - فوریه ۱۹۵۴ دوست عزیز آقای صبحی نامه‌ی شما، مورخه ۲۰ / ۲ / ۳۲، رسید کناره‌گیری میرزا شوقی و رفتنش به خارج: - به حسب شهرت شایع و تواتر غالب مابین اوساط و محافل بهائی - ثابت و ناقص به زعم عبدالبهاء در حیف و عکا. شوقی دبیر عبدالبهاء بود و رسیدگی به مکاتبات و مراسلات به زبان انگلیسی می‌کرد. از مراسلات وارده و آنچه را که مصلحت می‌دید به عرض عبدالبهاء می‌رسانید و بقیه را یعنی مراسلات غیر مرغوبه را از عین عبدالبهاء پنهان و مخفی می‌گذاشت. همه متفق علیه هستند که پس از متارکه و نهایت جنگ اول جهانی شوقی یک مرتبه مغضوب علیه گردید و از چشم و حسن توجه مرکز میثاق مزعوم

(عبدالبهاء) افتاد. سبب این نکبت و نعمت و سرنگونی در طی پنهان ماندن تا که یک بانوی امریکایی به نام «روث وایت» عضو منفرد سازمان روحانی بهائی امریکا و کانادا در کتاب خویش مسمی «مذهب بهائی و دشمن او سازمان بهائی» پرده و نقاب از این سر مکنون برداشت و حقیقت اوضاع را به انظار عام گذاشت. این بانو با شوهرش پس از جنگ اول جهانی به عبدالبهاء یک چک ناطق به مبلغ هنگفت به وسیله‌ی شرکت «کوکس» فرستاد. وصول پرداخت نمودن این مبلغ از جانب عبدالبهاء نرسید. پس از مدتی بانو و همسرش به حیفا آمدند و مدتی مهمان عبدالبهاء بودند. در خلال اقامتشان عبدالبهاء از این مبلغ حرفی نزد. بانو مجبور گشت در اواخر اقامتش از این [صفحه ۱۸۶] مسئله از عبدالبهاء استفساری کند. عبدالبهاء بی‌اطلاعی اظهار فرمود و چون به حسب سوابق به لدنیات امور آگاه و آشنا بود، داماد خود میرزا محسن مرفوع (در آنجا این واژه را به جای مرحوم به کار می‌برند) را به رسیدگی به این امر مأمور فرمود. مرفوع پس از تحقیقات ظاهری به زعم خویش گفت: این چک نرسیده. با نهایت تعجب و حیرت بانو به امریکا بازگشت و تکلیف این مسئله را به مرکز شرکت «کوکس» در لندن حواله نمود و شرکت هم مسئله را از شعبه‌ی خود در حیفا پرسید. یک دفعه دیدند که چک سالما رسیده و شوقی ولی امر مزعوم (پاینام شوقی است) آینده امضای عبدالبهاء را تقلید و تزویر نموده و به این وسیله پول هنگفت را گرفته و تصرف نموده. بانو در کتاب خویش این چک را به انضمام امضای مزور و مقلد عبدالبهاء چاپ و گراور کرده. پس از این اختلاس و ارتکاب، شوقی نامزد مقام ولی امر، به سر قدم زد و مغضوبا علیه و منکوبا از حیفا گریخت. این کتاب را به وسیله میرزا سهراب می‌توانید تدارک بنمائید. فضاحت‌های این قبیل فراوان است و سابقه‌ی این همه، حب جاه و مال است. پس از مرگ بهائیه خانم ملقب به ورقه‌ی علیا (خواهر عبدالبهاء) آل عبدالبهاء در تلاش و اضطراب بودند که مبادا برادران وی میرزا محمد علی و میرزا بدیع‌الله از میراث بهائیه خانم چیزی بگیرند. تنفیذاً للغایه و مآرب خویش داماد عبدالبهاء میرزا جلال مرفوع با توطئه حفید (نوه) عبدالبهاء میرزا روحی افغان دادخواستی مبنی بر تقاضای حصر وراثت از بهائیه خانم به دادگاه مدنی انگلیس حیفا تسلیم داشته حاکی از اینکه بهائیه خانم جز دخترهای [صفحه ۱۸۷] عبدالبهاء وارثی ندارد و حین الفوت (گاه مرگ) ورثه به آنها منحصر بوده و برادران بهائیه خانم را که حی یرزق (زننده و روزی خوار) بودند بالمره انکار کردند. این دادخواست را مذکورین تحت قسم و سوگند تأیید نمودند. دبیر دادگاه یک مسلم حلال‌زاده این تزویر نوین را به سمع میرزا بدیع‌الله رسانید. وی به محکمه‌ی شرعیه در عکا مراجعه کرده و به حسب شرع شریف حنیف اسلامی از آن محکمه گواهی نامه حصر وراثت بهائیت خانم صادر گردید و به وسیله‌ی این مدارک در دادگاه انگلیسی حیفا بر علیه حضرات دعوی تزویر و شهادت دروغ و سوگند کذب اقامه نمود. در روز جلسه برای رسیدگی دعوی میرزا بدیع‌الله حاضر بود. آقای «وین شل» وکیل مدافع حضرات، وی را شناخت و او را به ام عین حی یرزق دید و از خجالت و شرمندگی بیان معذرت طلبید و به حضرات تشر داد و سخت گفت و حضرات را از اطاق دادگاه مرخص نمود و به رئیس دادگاه خطاب کرد و تقاضای گواهی حصر وراثت حضرات را پس گرفت و اعتراض به خبطش کرد و ترضیه داد بدون تعلیق. دعوای میرزا بدیع‌الله طمعاً للمال و حرصاً للجاه نبود، مقصودش روشن کردن حقیقت حال و افشا نمودن توطئه‌ها و مواضع‌های آل عبدالبهاء بود، چنان که میرزا بدیع‌الله قبل از مرگش با ورثه‌ی میرزا محمد علی حصه موروثه را از بهائیه خانم در مزرعه جنینه در عکا به زین‌العابدین منشادی نقل و انتقال داد. وصیت نامه مزعوم عبدالبهاء: - مصادر مطلع بهائی در حیفا و عکا به این معتقد و قائلند که این وصیت نامه [صفحه ۱۸۸] جعلی و مزور است و می‌گویند که ضیا خانم مرفوعه دختر عبدالبهاء در تقلید کردن خط پدرش بسیار زرننگ و ماهر بوده و در این توطئه و مواضعه دخالتی بزرگ داشت. این وصیتنامه به حسب قانون و نظام معمولی حکومت فلسطین آن زمان در محکمه‌ی شرعیه و یا دادگاه مدنی اثبات نگردید، لذا قیمت قانونی نداشته و ندارد و به قول بعضی بهائیان وصیت نامه به حسب نصوص اوامر بهاء‌الله هر سال لازم است تجدید گردد. (بهاء دستور داده که هر بهائی باید خواستنامه‌ی خود را هر سال از نو بنویسد و تازه کند)، لذا از لحاظ ریعت فاقد اهلیات و اوصاف است و باز هم به قول بعضی بهائیان این وصیت نامه عبارت است از یک رساله سب و شتم و طعن به علیه آل بهاء که به تصرفات

غیر مرضیه عبدالبهاء معارض و مخالف بودند. به قول میرزا بدیع‌الله که اینجانب از او مرارا و کرارا شنیده عبدالبهاء در اواخر زندگانش از خلاف و تشنج واقع بین خود و برادرانش اظهار ندامت و پشیمانی می‌کرد و سعی و کوشش این بود که این خلاف و شر زائل و مرتفع گردد. ولی مرگ فجائی عبدالبهاء این نقشه را ناتمام گذاشت. میرزا بدیع‌الله قائل بود که مرگ برادرش با اجل موعود و موت طبیعی نبود و مرگش با این نقشه علاقه داشت. لذا متأسفانه و پشیمانه دائماً می‌گفت که در حین مرگ عبدالبهاء عمل فتح و میت و فحص طبی (بازرسی پزشکی) از اطبای حکومتی نطلبیدند. این نظریه‌ی میرزا بدیع‌الله مستند به آثار تسمم (زهر دادن) بود که در حین موت در بدن عبدالبهاء دیده بود. خلاصه به قول بهائیان آل عبدالبهاء به همکاری دسته جمعی و تصنع وصیت نامه [صفحه ۱۸۹] مبادرت نمودند و بت تازه در شخص شوقی تراشیدند که در او روح معلوم و معبود متقمص است. در این توطئه زن عبدالبهاء ملقبه به لیدی منیره به حساب نشان یک دولت بیگانه تقدیراً للخدمات ناپسندیده عبدالبهاء و به حسب وصف خود پدر عبدالبهاء ید طولی داشت، با وجود این کنه‌ی ادرنه (پاینامی بود که بهاء به او داده بود) که مخلفات نقدی عبدالبهاء را قبل از استعلام ریاست از جانب شوقی بین دخترهاش و برادرش تقسیم و توزیع کرده و حساب این کار را به شوقی نداده بود از لطف و عنایت شوقی محروم و از حظیره مطرود گردید و به اطاق عباسقلی مرفوع نزدیک مقام عبدالبهاء نفی و تبعید شد و در آن محل سالها تک و تنها مخدول و منکوب و مطرود و مریض از مرض دولاب (بیماری قند) با پرستار و بی‌پرستار معیشت کرد تا که مرد و رفت. بانوی امریکایی مذکور در بند اول این نامه در کتاب مذکورش راجع به وصیت نامه ایرادی بزرگ گرفته عکس فوتوگرافی وصیت نامه را با الواح خط اصلی عبدالبهاء به یک متخصص خط و املاء در لندن فرستاده و در صحت و وثوق وصیت نامه رأی اهل خبره را طلبیده. متخصص پس از تدقیقات موشکافانه و تتبعات دقیقه با دلائل و مدارک بر جعلیت وصیت نامه رأی داده، رأی وی با عکس وصیت نامه در کتاب بانو مندرج است. هم میرزا محمد علی در وصیت نامه و مذاکرات خود و هم میرزا بدیع‌الله در مذاکرات خود طعون و اتهامات وارده را در وصیت نامه با دلیل قاطع و برهان ساطع رد و جرح و تکذیب نموده‌اند، وصیت نامه میرزا محمد علی گراور شده [صفحه ۱۹۰] است می‌توانید نسخه‌ای از او از آقای محمد امین بگیرید. عکسی را که در عدسیه برداشته شده داشتم ولی متأسفانه این عکس اثنای غارت اموال اینجانب از طرف کلیمیان از دست رفت. سلام و تحیات و اشواق... من می‌خواستم این نامه را واریز و گسترده کنم تا برای همه روشن شود» [۱۰۲].

فقط همسر خارجی شوقی

اکنون برای شناخت بیشتر «شوقی ربانی» بناچار از نوشته فضل‌الله مهتدی «صبحی» که از همه اسرار بهائیت در دوران «کاتب وحی» و «مبلغ بهائیت» بودن اطلاع داشته است، یاری می‌گیریم: «میرزا هادی پدر شوقی است از جز شوقی دو پسر و دو دختر دارد. شوقی در سر پول و مرده ریگ عبدالبهاء و بخش آنها میان خویشاوندان با همه به هم زد و همه را راند و از خود دور کرد و چنان درین کار سنگدلی نمود که همه به شگفت آمدند. مادر و دائیزه‌ها و فرزندان آنها و خواهرها و برادرها را کنار زد و به زن کانادائی و کس و کار آن زن چسبید و سر از فرمان آنها بیرون نهاد. شوهر خواهر شوقی که نیر نام داشت او نیز با زن رانده شد. درین باره یکی از خویشاوندان او می‌نویسد: «چند سال است که عیال مرحوم نیر جهت تعلیم دو دختر به بیروت می‌رود و شوهر ایشان [صفحه ۱۹۱] در حیفا تنها مقیم بود. مذکور ناخوشی قلب داشته بغته در منزل خود تنها بوده فوت می‌شود. کسی خبردار نمی‌شود، بعد از دو روز حضرات اقوام ایشان روحی افندی افان و حسن افندی شهید فرزند حضرت روحا خانم صبیبه حضرت عبدالبهاء و پسر مرحوم آقا میرزا جلال و بعضی می‌آورند جنازه مذکور را در قبرستان ابوعتبه که نزدیکی بهجی است در جوار جدش افان کبیر و عمویش آقا سید محسن داماد قرار دادند... از طرف حضرات احدی نیامد و سؤالی نکرد.» «اگر سخن به درازا نمی‌کشید یک دسته از نامه‌هایی که از حیفا خویشاوندان شوقی در پاسخ پرسشهای من نوشته‌اند برای شما می‌آوردم تا بدانید این

بیچاره‌ها در چه رنجی و سختی روزگار می‌گذرانند» [۱۰۳]. «... هر چند از یادآوری این سرگذشت شرمنده‌ام و می‌دانم که نباید جز به ناچاری این سخنان را گفت، ولی چون نیازمندی دارم که شوقی را خوب بشناسید و بدانید همانندهای این گونه مردمان کم و کاستی دارند، چنانکه نمی‌شود اینها را نه در رج مردان گذاشت و نه از زنان به شمار آورد، نه بویه و دلبستگی و مهرورزی زنان را دارند و نه خرد و هوشیاری و مهربانی مردان را. در اینگونه آدمها دلبندیهای ویژه‌ای است که دشوار است انسان به آن پی ببرد. نمی‌دانم شنیده‌اید؟ که گاهی کورت پزشکی مردی را روی تخت می‌خواباند و با کنش پزشکی او را زن می‌کند و یا زنی را مرد می‌نماید، و هم آدمی که پیکره‌ی مردی دارد ولی نارس است و دارای خوی زنان است می‌شود که بر نیروی مردیش افزود. [صفحه ۱۹۲] فضل الله مهتدی داستانهای ننگ‌آوری باز می‌گوید که از نقل جزئیات گفته‌ها شرم دارم، لذا تنها قسمتی را که با اشاره آمده در زیر می‌آوریم: «... در میان نواده‌های عبدالبهاء در روزهای نخستین که من با شوقی آشنا شدم و او دارای سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم، خوی مردی کم داشت و پیوسته می‌خواست با مردان و جوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند! شبی با او و دکتر ضیاء بغدادی فرزند یکی از بهائیان نامور که در امریکا کارش پزشکی بود و برای دیدن عبدالبهاء به حیفا آمده بود در عکا گرد هم بودیم و شوخی که جوانان می‌کنند می‌کردیم، در میان گفتگو من برای کاری از اطاق بیرون رفتم و بازگشتم، در بازگشت دیدم دکتر ضیا کار ناشایستی کرده... من برآشفتم و گفتم: دکتر! این چه کاری است که می‌کنی؟ شوقی رو به من کرد و گفت اگر تو هم مردی داری نشان بده!! مانده‌ی این سخنان و چند بار از او شنیدم و دیدم و دریافتم که باید کمبودی داشته باشد...» [۱۰۴]. «مبلغ بهائیت» و کسی که افتخار گذرانیدن روزگار جوانی خود با عبدالبهاء را داشته و «کاتب وحی» و «سرنگهدار» بوده سپس با تأسف از سومین پیشوای بهائیت یاد کرده می‌گوید: «ای کاش در جوانی شوقی به کورت پزشک دانایی برمی‌خورد و ایارش یک پهلوی می‌شد، اینکه می‌بینید نه دلبستگی به پدر دارد و نه اندوه برادر و خواهر می‌خورد، نه رنج مادر را در پرورش و نگهبانی خویش به یاد می‌آورد و نه دوستان [صفحه ۱۹۳] جانفشان را سپاسگذار است، فرمانها می‌دهد که کار مرد خردمند نیست، بهانه‌ها می‌گیرد که از هوشیاری به دور است، همه از آن جا سرچشمه می‌گیرد...» [۱۰۵].

القاب زشت و وهن آمیز

نکته‌ی دیگری که در اینجا تذکر آن را لازم می‌دانیم، ناسزاهای زشت و القاب اختراعی شوقی ربانی علیه مخالفان بهائیت است. رساله‌ای که شوقی افندی در ۴۲ صفحه نوشته و دشنامهای فراوانی به دیگران داده، در تهران منتشر گردیده است. برای نمونه، چند لقب زشت را که به مخالفان داده در زیر می‌آوریم: - حسین خان فرمانفرمای فارس را «حسین شقی» - سعید العلماء بار فروش را «اشقی الاشقیاء» - سید محمد اصفهانی را که بهائیان در عکا او را کشتند «سید لئیم اصفهانی» - شیخ عبدالحسین تهرانی را «شیخ خبیث» - میرزا یحیی را «یحیی بی‌حیا و وسواس خناس» - سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی را «عبدالحمید پلید» - جرج واشنگتن را «اسفل السافلین» - میرزا تقی امیرکبیر را «تقی سفاک بی‌باک» - میرزا علی اصغر شیخ الاسلام را «شیخ الاسلام خبیث» - سید جمال‌الدین اسدآبادی را «سید افغانی عدود و حقود به مرض سرطان مبتلی شد و زبانش معطوع گردید.» [صفحه ۱۹۵]

یادی بهائیت

اشاره

از همان زمان که پس از کشته شدن باب، رهبران و پیروان وی به بغداد و سپس به ادرنه، قبرس و عکا رانده شدند، این فکر که باید

فرقه جدید ایادی و عواملی در مناطق مختلف - مخصوصا در ایران - داشته باشد، پیدا شد و قوت گرفت. زیرا تجربه نشان داده بود که جدا ماندن افراد عادی از مراکز تبلیغ، باعث نزول و افول سریع آنان خواهد شد، حال آن که وجود ایادی و عوامل رابطه چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی می‌توانست به نفع گسترش معتقدات فرقه‌ی جدید و پیوستگی افراد آن باشد. این موضوع پس از مرگ عباس افندی، اختلاف او با برادرش، جانشینی شوقی و به ویژه تجربه‌ای که از دوران جدائی ازلی‌ها و بهائی‌ها داشتند، اهمیت بیشتری کسب کرد که اینک به شرح آن می‌پردازیم: پس از درگذشت عباس افندی (عبدالبهاء) در دوم ذی‌قعدة ۱۹۲۱ (- ۱۳۰۹ م) مهمترین موضوع مورد بحث محافل بهائی انتخاب ۲۶ نفر از مؤمنین و سران بهائی به نام «ایادی امراله» بود. شش سال پس از این که شوقی ربانی به سمت چهارمین پیشوای بهائیت برگزیده شد، در توفیق نوامبر ۱۹۲۷ خود درباره ایادی گفت: «... ای احبای الهی تعیین ایادی امراله و تنفیذ احکام مقدسه شریعت اله و تشریح قوانین متفرقه از منصوص کتاب اله و انعقاد مؤتمر بین‌المللی پیروان امر حضرت بهاء‌الله و ارتباط جامعه بهائی به انجمنهای [صفحه ۱۹۶] متفرقه علمیه و ادبیه و دینیه و اجتماعیه کل به تشکیل و استقرار بیت العدل اعظم الهی در ارض اقدس در جوار بقاع مرتفعه منوره علیا منوط و معلق زیرا این معهد اعلی سرچشمه اقدامات و اجرائیات کلیه بهائیان است و معین و مرجع این عبد ناتوان...» [۱۰۶]. بعد از صدور این فرمان، شوقی در توفیق ۱۹۲۹ انتخاب ایادی را مختص خود دانسته می‌گوید: «... ایادی امراله را باید ولی امراله تعیین و تسمیه کند...» بعد از صدور این جملات درباره‌ی وظائف ایادی در تلگراف ۶ آوریل ۱۹۵۴ خویش می‌گوید: «... مقدر است که دو وظیفه مقدس خود یعنی حفاظت و تبلیغ امر حضرت بهاء‌الله را تحت نظر مراقبت ولی امراله انجام دهند...» [۱۰۷]. سرانجام در روز ۲۵ نوامبر ۳ (۱۹۵۷ آذر ۱۳۳۵) شوقی ربانی ۲۷ نفر از مبلغین و مؤمنین بهائیت را به نام «ایادی امراله» انتخاب کرد که اسامی آنان همان روز طی ابلاغیه‌ای به همه محافل بهائیت مخابره شد: ۱- ایادی امراله چارلز میسن ریمی ۲- ایادی امراله روحیه خانم ماکسول ۳- ایادی امراله امیلیا کالنیر ۴- ایادی امراله لروی لیواس ۵- ایادی امراله علی اکبر فروتن [صفحه ۱۹۷] ۶- ایادی امراله جلال خاضع ۷- ایادی امراله ابوالقاسم فیضی ۸- ایادی امراله پل هنی ۹- ایادی امراله حسن بالیوزی ۱۰- ایادی امراله دکتر یوگو جیاگری ۱۱- ایادی امراله دکتر هرسن گروسمن ۱۲- ایادی امراله دکتر ادلبرت موشگل ۱۳- ایادی امراله جان فرابی ۱۴- ایادی امراله هوراسس هولی ۱۵- ایادی امراله گورین ترو ۱۶- ایادی امراله موسی هنانی ۱۷- ایادی امراله انیوک الیگا ۱۸- ایادی امراله ویلیام سیرز ۱۹- ایادی امراله جان روبرتس ۲۰- ایادی امراله کلارا دان ۲۱- ایادی امراله اکنس الکساندر ۲۲- ایادی امراله کالیس فدرستون ۲۳- ایادی امراله طرازاله سمندری ۲۴- ایادی امراله شعاع‌اله علانی ۲۵- ایادی امراله ذکراه خادم ۲۶- ایادی امراله علی محمد ورقا ۲۷- ایادی امراله رحمت‌اله مهاجر [۱۰۸]. درباره‌ی وظایف و اختیارات «ایادی» و اینکه آیا امکان دارد آنان مصوبات «پیشوای بهائیت» را قبول نمایند...» و همچنین این نکته که [صفحه ۱۹۸] تفسیر نظرات عبدالبهاء در الواح وصایا در این باره چه بوده است...؟ شوقی افندی می‌گوید: «منظور از این بیان حضرت عبدالبهاء این نیست که به ایادی اختیار داده شده است که حاکم و مسلط بر ولی امراله باشند. حضرت عبدالبهاء هرگز دستوری نداده‌اند که باعث تصادم اختیارات در امراله باشد. این مطلب عین بیان مبارک در صفحه ۱۳ الواح وصایا کاملا- هویدا است که می‌فرمایند: «حضرت متین امراله به اطاعت من هو ولی امراله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت العدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امراله باید کمال اطاعت و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امراله داشته باشند. اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حق کرده و سبب تشمت امراله شود و علت تفریق کلمه اله گردد...» [۱۰۹].

انشعاب

با اینکه عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش خطاب به شوقی ربانی می‌گوید: «... ای احبای الهی باید ولی امراله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید... ای یاران، ایادی امراله را باید ولی امراله تسمیه و تعیین کند...» [۱۱۰]. پس از او و چنان که اشاره شد به

خاطر تعیین جانشینان خود او تشست رأی و انشعاب در کار بهائیان در گرفت. انشعابی که نخست با جدایی خود میرزا حسینعلی بهاء از میرزا یحیی صبح ازل در این گروه آغاز شده بود. [صفحه ۱۹۹] همین اختلاف نظرها و تشست آراء باعث شد، بهائیت که خود را دین و آئین تازه‌ای می‌داند، و نخستین ویژگی یک آیین اعلام اصول آن و تبلیغ در میان گروه‌های مختلف مردم است، به صورت جامعه‌ای بسته و نیمه سری درآید. حال آن که همین گروه در آغاز کار به خاطر اعلام اعتقادات و نظرات خود قربانیان بسیار داده بودند و بسیاری از آنان حتی تا دم مرگ نیز از عقاید خویش دفاع می‌کردند. طرح مطالب به صورت سری، بلافاصله پس از تشکیل ایادی بهائیت آغاز شد. در جلسات ایادی‌ها و اداره کنندگان بهائیان مطالبی سری عنوان می‌شود که تاکنون ماهیت این گونه گفتگوها و تصمیمات افشاء نشده و بر خود بهائیان نیز پوشیده مانده است. میسن ریمی که خود را جانشین شوقی ربانی و پنجمین پیشوای بهائیت می‌داند می‌نویسد: «... لازم می‌داند که حقایق مودعه‌ای را که جنبه‌ی عمومی داشته و در عین حال سری نباشد، به استماع یاران جامعه سامیه بین‌المللی بهائی برساند. در حالی که به هیچ عنوان چنین قصدی ندارم که مقاصد و مطالبی را که جنبه سری داشته باشد در معرض افکار عمومی اهل بهاء قرار دهم، زیرا در ارض اقدس در این اوان هیئت ایادیان اکثرا و بالاتفاق مصمم گردیدند که کلیه تصمیمات و اقداماتی که معمول می‌دارند بایستی صرفا جنبه سری داشته و غیر از بیست و هفت نفس ایادیان در خارج و میان مؤمنین و مؤمنات و بطور کلی جامعه امر به هر عنوان بسط و توسعه نیافته و افشاء نگردد. بلاشک افراد جامعه امراله مطلعند و هیئت ایادیان بخصوص به این حقیقت مدعند که هر یک از آنان مختار بلکه مجبورند که به آزادی کامل مطالب و مقاصد خود را در جلسات اجتماع ایادیان ابراز و اظهار نمایند و این از وظائف خطیر فرد ایادیان امراله است که تا زمانی که [صفحه ۲۰۰] در جلسات متشکله هیئت ایادیان جالسند نظرات و معتقدات و مفهومات خود را آزاد با سایر اعضای هیئت ایادیان در میان بگذارند...» [۱۱۱]. اما چنان که میسن ریمی در حین ابلاغیه چند بار تأکید کرده است این گونه مطالب تنها زمانی که ایادیان در مجامع محرمانه خود شرکت دارند به «آزادی» بیان می‌شود ولی جامعه بهائیان از مباحث و مذاکرات این جلسات کاملاً بی‌خبر می‌مانند همانطور که مردم غیر بهائی نیز هرگز در جریان این گونه مباحث قرار نمی‌گیرند. طبیعی است که چنین رفتاری آتش اختلافات و انشعابات را دامن می‌زند. زیرا وقتی مجموعه مذاکرات و گفت و شنودهای یکی از جلسات کاملاً-محرمانه ماند، شرکت کنندگان در جلسات محرمانه دیگر حق دارند تصور کنند، که در آن جلسه تصمیماتی علیه آنان یا علیه منافع آنان اتخاذ شده است. و با توجه به اینکه توطئه و تحریک حتی قتل و کشتار یکی از حرب‌های بهائیان از آغاز جدایی از ازلیان بوده و پس از آن نیز مرتباً گسترش یافته است، باید به طرفداران چنین نظراتی حق داد. یک نمونه زنده و بسیار برجسته از این گونه اختلافات که باعث شده است ایادیان رو در روی پنجمین پیشوای بهائیان بایستند و هر طرف، دیگری را انکار کند در نخستین ابلاغیه میسن ریمی آمده است: «... اهدافی که برای سنه‌ی ۱۹۶۰ به وسیله بیست و دو نفر ایادیان امضاء و در چهارم نوامبر ۱۹۵۹ به جامعه بین‌المللی بهائی ابلاغ گردیده و در اعلانات قبلی آنها نیز تأیید شده به وضع بی‌سابقه و شرم آوری مدلول الواح وصایای حضرت مولی‌الورا روح من فی العالمین لرمسه الاطهر فدا را بلااثر، و مقام ولایت معصوم الهی و تشکیلات نظم [صفحه ۲۰۱] بدیع جهان آرای الهی را که حضرت شوقی افندی ربانی با وجود هجوم لطمات و بلیات لا تحد و لا تحصی در طول مدت ولایت خویش تأسیس فرمودند خنثی و از حیض (کذا) [۱۱۲] انتفاع و ارتقاء ساقط و هابط نمود، که این عبد در این لحظه تاریخی و پر محن چنین اعمال غیر مرضیه از طرف ایادیان را نمی‌توانم نادیده گرفته و یا مورد عفو و اغماض قرار دهم. در سنه‌ی اوایل اظهاری ننمودم که شاید به خود آیند و چنین تبلیغات مهلک و انحرافات نابخشودنی و مخرب را یکباره به دور ریخته و در صدد ترمیم و تلافی مافات برآیند، ولی ثمری نبخشید و اثری حاصل نگشت، لذا در چنین اوضاع و احوالی بر این عبد مستمند فرض و واجب است که قلم بطلان بر روی کلیه این اقدامات سقیمه و غیر منتظره که شدیداً و بارزاً بر خلاف روح آیات و آثار الهی است کشیده و به قطع فوری و بلا-شرط تصمیمات و اجرائات غیر منصوصه آنان متوسل گردم.» در چنین موقعیتی بس خطیر و تاریخی به فرد فرد هیئت

ایادیان دستور می‌دهم که پیش‌بینیها و نقشه‌های ساخته و پرداخته خود را برای سال ۱۹۶۳ کلا- قطع و کان لم یکن انگارند، و همچنین به کلیه مؤمنین و مؤمنات چه فردا و چه جمعا یعنی محافل موجود در سراسر خطه امراله دستور می‌دهم که لمحهای تعلل روا نداشته و در نزدیکترین فرصت مناسب همکاری و پشتیبانی بی‌دریغ خود را در راه [صفحه ۲۰۲] اجرای این برنامه‌ها و اهداف سقیمه برای سال ۱۹۶۳ بکلی قطع و بلااثر گذارند. این عبد حداکثر گذشت و اغماض را قبل از صدور چنین دستوری روحانی و تاریخی به عالم بهائی رعایت نمودم، و در عین حال آرزو دارم که ایادیان امر یک به یک و من حیث المجموع به این حقیقت لا ربیبی واقف گردند، زیرا با اوضاع و احوال موجود الواح و صایای حضرت عبدالبهاء نقض و بساطش منطوی (کذا) گردیده و بالمآل بایستی به طرفه العین از مقاومت و مداومت در مقابل چنین لغزشی و خطای مولمه نادم گردیده و به جبران مافات پردازند...» [۱۱۳]. حملات سخت و شدید میسن ریمی به ایادیان مبین این واقعیت است که تصمیمات گروه ایادیان درست در جهت خلاف نظری وی بوده و در خفا تصمیماتی مغایر با خواسته‌های وی اتخاذ می‌کرده‌اند. و این در مجامعی که مباحث و نظرات در پوششی از رمز و راز بماند و محیط سرشار از سوءظن و بدبینی باشد طبیعی است. مخصوصا که ایادیان از یک سو به خاطر دوری از رهبر و از سوی دیگر با توجه به سودجویی و خودخواهی گروه رهبران دیگر طبعا به فکر خویش می‌افتند. میسن ریمی در پایان ابلاغیه خود بار دیگر فرمانبرداری مطلق ایادیان را خواستار شده و آنان را از دخالت در امور رهبری برحذر داشته است: «... ایادیان امراله می‌توانند منحصرا وظائف حارسان امر الهی را در زمانی که تحت عصمت و اراده‌ی ولی امراله باشند مجری دارند. و در واقعیت امر هیئت ایادیان به هیچ عنوان استحقاق و اجازه‌ی دخالت در حقوق وظائف اجرائی [صفحه ۲۰۳] ولایت امراله را نداشته و ندارند که یا مستقلا و یا از طرف کسان دیگر آن را به منصبی ظهور و بروز برسانند. مگر در ظل سلطه و صیانت ولی امر حاضر...» [۱۱۴]. متأسفانه بیخبری مخالفان بهائیت و بخصوص مسلمانان که بهائیان آنها را دشمنان بزرگ و اصیل خود می‌دانند، نتوانست دامنه این اختلافات را وسیعتر کرده این گروه را متلاشی کند. [صفحه ۲۰۵]

نقشه ده ساله

آنچه که بهائیان ادعا می‌کنند شوقی افندی از چند سال قبل از مرگش همیشه درباره‌ی نقشه‌ی دهساله و هدفهایی که بایست بهائیت آنها را به مرحله اجرا بگذارد صحبت کرد. گر چه هیچ یک از پیروانش از برنامه‌ها و اهداف تنظیمی او چیزی نمی‌دانستند اما همه منتظر انتشار نقشه دهساله بودند. مهمترین ابلاغیه‌ای که در این باره منتشر شد پیامی است که روز ۳۰ ژوئن ۱۹۵۲ با امضاء شوقی خطاب به همه بهائیان انتشار یافت. وی درباره‌ی نقشه دهساله می‌نویسد: [۱۱۵]. «... یاران و دوستان را به دماء مطهری که در سیل امر الهی و مبارزان بی‌شماری که جام فدا نوشیده‌اند و به جانبازی و شهادت کبرای مبشر اعظم الهی و به مصائب و بلاهایی که شارع مقدس این امر نازنین به کمال تسلیم و رضا قبول فرموده‌اند قسم می‌دهم که هر قدر حصول فتح و فیروزی نهائی بعید و هر اندازه وظائف یاران دشوار و مسئولیت آنان [صفحه ۲۰۶] جسیم و خطیر و ساعات و دقائق پر انقلابی که بشر هراسان و مضطرب در حال حاضر طی می‌نماید مظلوم و تاریک و امتحانات نفوسی که جهت نجات و استخلاص عالم «یعنی بهائیان» قیام نموده‌اند عظیم، و سیل لهام دشمنان فعلی و همچنین اعدائی که خداوند از روی اسرار و حکم بالغه از داخل و خارج امر بر خواهد انگیخت شدید و هر چند امتحان جدائی موقت آنان از قلب و مرکز اعصاب دینشان که در اثر تحولاتی که نمی‌توان آنها را پیش‌بینی کرد به وجود خواهد آمد ناگوار باشد، باز مؤکدا قسم می‌دهم که چون این ساعت مبارک یعنی حلول جهاد کبیر اکبر روحانی فرا رسد با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع قیام نمایند و تا مراحل باقیه را نپیموده و یک یک اهداف نقشه‌ای را که بعدا اعلام خواهد گردید به موقع اجراء نگذارند از پائین نشیند و آسایش و راحت آرزو نمایند...» [۱۱۶]. شوقی ربانی در اکتبر ۱۹۵۲ تنظیم نقشه دهساله را آغاز کرد و در اکتبر ۱۹۵۷ آن را به پایان رسانید. ولی هنوز چند جمله و مقابله آن انجام نشده بود که مجبور شد به انگلستان عزیمت کند.

شوقی زمانی که احساس کرد روزهای پایان عمرش نزدیک می‌شود به همسرش روحیه خانم گفت که برای تکمیل و امضاء نقشه دهساله وی را یاری کند. روحیه در صدد برآمد او را از اینکار باز دارد و حالت وخیم و بیماری شوهر را مناسب برای انجام این کار ندید اما او گفت: «خیر من باید آن را تمام کنم زیرا فکر من را ناراحت کرده و جز مقابله چیز دیگر باقی نمانده است. یکی دو اسم [صفحه ۲۰۷] دیگر هم با پست امروز رسیده که باید به آن اضافه شود و آن را تمام کنم» [۱۱۷]. اما خود او هنگام تکمیل نقشه گفته بود: «... اینکار مرا از بین می‌برد چگونه ممکن است به آن ادامه دهم...؟» شوقی ربانی آن روز آخرین اصلاحی که لازم بود در نقشه دهساله انجام داد و صبح روز دوشنبه چهارم نوامبر او را در اطاقش مرده یافتند. نقشه دهساله شامل ۲۸ هدف است که در مدت ۱۰ سال یعنی از ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۳ باید به مرحله‌ی اجرا درآید. چهارمین پیشوای بهائیت در دوران حیاتش برای تحقق برنامه دهساله به دو کار تازه دست زد: ۱- هیئت بین‌المللی انتصابی را به نام جنین بیت العدل انتخاب کرد. ۲- میسن ریمی که ریاست ایادی را عهده‌دار بود از جانب وی مأمور انجام اهداف نقشه دهساله شد. او امید داشت که مواد بیست و هشت گانه طرح در دوران پیشوایی خودش به مرحله اجرا درآید. و سپس با برقراری جشن در بغداد هیئت بین‌المللی را به «محکمه علیا» و بعداً محکمه «تشریمیه» و سرانجام به «بیت العدل اعظم» تبدیل نماید. ولی مرگ ناگهانی او اجرای هدفهایش را ناتمام گذاشت. بیست و هشت هدفی که در نقشه دهساله ذکر شده بدین شرح است: «هدف اول - اتخاذ تمهیدات اولیه جهت تشیید مقام اعز اطهر اقدس انجم جمال قدم و اسم اعظم در قلب حرم اقدس در ارض میعاد در مرج عکاء شمال مدینه منوره بیضاء [صفحه ۲۰۸] هدف دوم - مضاعفه عدد اقلیم که در ظل امر الهی وارد گشته که مستلزم ارتفاع علم دین الله در اقلیم مهمه‌ی باقیه‌ی عالم است و شامل جمیع اقلیم مذکوره در الواح مرکز میثاق است که تا به حال در ظل لواء مقصود وارد نگشته. مجموع این اقلیم به یکصد و سی و یک بالغ و شامل چهل و یک اقلیم در قاره آسیا و سی و سه اقلیم در قاره‌ی افریقا و سی اقلیم در قاره‌ی اروپا و بیست و هفت اقلیم در قاره امریکا و از این اقلیم فتح بیست و نه اقلیم [۱۱۸] به محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده محول گشته که یازده اقلیم از آن در قاره‌ی افریقا و هشت اقلیم در قاره‌ی آسیا و شش اقلیم در قاره اروپا و باقی در قاره امریکا واقع و فتح شانزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان هند و برما و پاکستان محول که یازده اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره افریقا و فتح سیزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان کنده محول که هفت اقلیم از آن در قاره اروپا و باقی در قاره افریقا واقع و فتح یازده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان آلمان و نمسه محول که تماماً در قاره‌ی اروپا واقع و فتح نه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان جمهوریات جنوبی امریکا محول که هشت اقلیم از آن در قاره امریکا و یک اقلیم در قاره آسیا واقع و فتح هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات مرکزی امریکا محول که چهار اقلیم از آن در قاره امریکا و باقی در قاره آسیا واقع و فتح هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان استرالیا و نیوزیلند محول که تماماً در قاره آسیا واقع و فتح شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان محول که تماماً در قاره افریقا واقع و فتح شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سوئیس و ایتالیا محول که تماماً در قاره اروپا واقع و فتح سه اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که دو اقلیم از آن در قاره آسیا و یک اقلیم در قاره افریقا واقع. [صفحه ۲۰۹] هدف سوم - ازدیاد عدد لغاتی که آثار امریه به آن ترجمه و طبع شده و یا در دست ترجمه است به بیش از دو برابر، و از این لغات جدیده چهل لغت در قاره‌ی آسیا و سی و یک لغت در قاره افریقا و ده لغت در هر یک از دو قاره‌ی اروپا و امریکا متداول، و از این لغات که اکثرش کتاب مقدس انجیل به آن ترجمه گردیده و سی و یک لغت مهم محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده و چهل لغت سهم محفل مرکزی بهائیان هند و برما و پاکستان. هدف چهارم - استحکام اساس امرالله در یکصد و هیجده اقلیم از اقلیم عالم که در ظل امرالله وارد گشته و شامل بیست و نه اقلیم در قاره‌ی امریکا و چهل و یک اقلیم در قاره آسیا و بیست و دو اقلیم در قاره اروپا و بیست و چهار اقلیم در قاره افریقا و دو اقلیم در قاره‌ی استرالیاست. و از این اقلیم استحکام اساس امرالله در بیست و سه اقلیم به محفل مرکز بهائیان ایالات متحده محول گشته که دوازده اقلیم از آن در قاره‌ی اروپا و شش اقلیم در قاره آسیا و سه اقلیم در قاره امریکا و باقی در قاره‌ی افریقا واقع و چهارده اقلیم به

محفل مرکزی بهائیان ایران محول که دوازده اقلیم از آن در قاره‌ی آسیا و باقی در قاره‌ی افریقا واقع، و چهارده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان هند و پاکستان و برما محول که یازده اقلیم از آن در قاره‌ی آسیا و باقی در قاره افریقا واقع، و سیزده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات مرکزی امریکا محول که جمعیتش در آن قاره واقع و یازده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان بریتانیا محول که نه اقلیم از آن در قاره‌ی افریقا و یک اقلیم در قاره‌ی اروپا و یک اقلیم در قاره آسیا واقع و ده اقلیم به محفل مرکزی بهائیان در جمهوریات جنوبی امریکا محول که تماما در آن قاره واقع و هشت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان محول که تماما در قاره افریقا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی آلمان و نمسه محول که ایضا تمامش در قاره اروپا واقع و هفت اقلیم به محفل مرکزی بهائیان عراق محول که جمعیتش در قاره آسیا واقع و شش اقلیم به محفل مرکزی بهائیان استرالیا [صفحه ۲۱۰] نیوزیلند محول که چهار اقلیم از آن در قاره آسیا و باقی در قاره استرالیا واقع و چهار اقلیم به محفل مرکزی بهائیان کنادا محول که سه اقلیم از آن در قاره امریکا و یک اقلیم در قاره اروپا واقع و یک اقلیم به محفل مرکزی بهائیان سویس و ایتالیا محول و آن در قاره اروپا واقع. هدف پنجم - مضاعف‌ی عدد مشارق اذکار در جامعه‌ی بهائی که مستلزم اقدام به تشیید دو معبد یکی در قاره آسیا در مهد امرالله در ارض طاکه به ام العالم و افق نور موصف و منعوث و دیگری در قلب قاره‌ی اروپا در مدینه‌ی فرانکفورت که در قلب مملکت آلمان است و از آن کشور پر استعداد انوار امرالهی به فرموده‌ی مرکز عهدالله ساطع گردد و اقلیم مجاوره را روشن و منور گرداند. هدف ششم - تعیین محل و ابتیاع اراضی جهت تأسیس بنیان افخم مشرق الاذکار جبل کرمل در جوار مرکز روحانی و اداری جهانی بهائیان در ارض اقدس. هدف هفتم - تعیین محل و ابتیاع اراضی لاجل بنای یازده معبد که سه عدد آن من بعد تأیید من الله در قاره‌ی امریکا یکی در شمال آن قاره در اقلیم کنادا [۱۱۹] در مدینه‌ی تورونتو و ثانی در عاصمه‌ی جمهوریت پناما و ثالث در جنوب آن قاره در مدینه‌ی سانتیاگوی عاصمه‌ی جمهوریت شیلی تأسیس خواهد گشت و سه عدد دیگر در قاره‌ی افریقا یکی در قلب آن قاره در مدینه‌ی کمپالا عاصمه‌ی اقلیم یوگندا و ثانی در شمال آن قاره در مدینه‌ی قاهره‌ی عاصمه‌ی قطر مصر مرکز عالم عربی و اسلامی و ثالث در مدینه‌ی جوهانیزیرگ که از مدن مهمه‌ی افریقای جنوبی محسوب بنا خواهد شد. و پنج عدد دیگر که در آینده در قاره‌ی آسیا و قاره‌ی اروپا و قاره‌ی استرالیا تأسیس خواهد گشت، که یکی از آن در مدینه‌ی الله در جوار بیت اعظم ثالث الحرمین عالم بهائی و دیگری در مدینه‌ی دهلی عاصمه‌ی خطه‌ی وسیعه هندوستان، و ثالث در شمال [صفحه ۲۱۱] قاره‌ی اروپا مدینه‌ی استهکلم عاصمه‌ی اسوج، و رابع در جنوب آن قاره در عاصمه‌ی ایتالیا در مدینه‌ی رومیه که مقر حبر اعظم و محور و مرجع اعلا‌ی اقدم و اهم مذاهب منشعبه‌ی از امت مسیحیه است و خامس در مدینه‌ی سیدنی که اولین مرکز امرالله است و از مدن مهمه‌ی قاره‌ی فسیحه‌ی تائبه‌ی استرالیا محسوب. هدف هشتم - بنای اولین مؤسسه از توابع و ملحقات ام المعابد غرب در ایالات متحده که در تاریخ امر بی سابقه و باعث استحکام روابط بین جامعه پیروان امرالهی و ساکنین آن دیار خواهد گشت. هدف نهم - تعیین وظائف و امتناع دایره اقدامات و خدمات ایادی امرالله در سراسر عالم بهائی. هدف دهم - تأسیس محکمه بهائی در ارض اقدس که مقدمه‌ی انتخاب و تشکیل اعظم هیئت تشریحیه جامعه پیروان امرالهی و استقرار بیت عدل اعظم در ارض اقدس خواهد بود. هدف یازدهم - تنظیم و تدوین احکام منصوصه کتاب مقدس اقدس ام الکتاب آیین بهائی ناموس اکبر « میزان الهدی بین الوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات. » هدف دوازدهم - تأسیس شش محکمه‌ی ملی بهائی در اعظم مدن ممالک اسلامیه در مدینه‌ی الله عاصمه‌ی عراق عرب و ارض طا عاصمه‌ی کشور مقدس ایران و مدینه‌ی قاهره عاصمه‌ی قطر مصر (کنادا!) مرکز عالم عربی و اسلامی و دهلی عاصمه‌ی هندوستان و کراچی عاصمه‌ی پاکستان و کابل عاصمه‌ی افغانستان. هدف سیزدهم - اتساع دایره موقوفات بین‌المللی بهائی در دامنه جبل کرمل و مرج عکا. هدف چهاردهم - بنای محفظه آثار بین‌المللی در جوار پر انوار مقام اعلی و در قرب مرقه بقیه البهاء خاتم اهل بها و رمیسن اطهر بن غصن شهید بهاء ورقه مبارکه‌ی علیا. [صفحه ۲۱۲] هدف پانزدهم - بنای مرقه منور حرم نقطه‌ی اولی در مدینه‌ی طیبه‌ی شیراز. هدف شانزدهم - تعیین مدفن والد ماجد جمال قدم و اسم اعظم و مخدره‌ی کبری

ام نقطه‌ی اولی و ابن خال آن حضرت و انتقال رمس آنان به گلستان جاوید بهائیان در جوار بیت اعظم در مدینه الله. هدف هیفدهم - تملک باغ رضوان در مدینه‌ی الله و ابتیاع محل و مقر سجن اکبر جمال رحمن در مدینه‌ی تهران و مشهد نقطه‌ی بیان در مدینه‌ی تبریز و محبس آن حضرت در جبل شدید در آذربایجان. هدف هیجدهم - تزئید عده‌ی محافل مرکزی روحانی به بیش از چهار برابر که مستلزم تشکیل بیست و یک محفل بدر قاره‌ی امریکا و سیزده محفل در قاره اروپا و ده محفل در قاره‌ی آسیا و سه محفل در قاره‌ی افریقا و یک محفل در قاره استرالیا و از بیست و یک محفل مرکزی که باید به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده در قاره‌ی امریکا تأسیس گردد. بیست محفل در جمهوریات مرکزی و جنوبی آن قاره و یک محفل در اقلیم السکا در قاره شمالی واقع، و از سیزده محفل مرکزی که در قاره‌ی اروپا تأسیس خواهد گشت دوازده محفل به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده در عواصم ممالک مستقله اسوج و نروج و لگهمبورگ و بلجیک و دانمارک و هلند و فرانسه و فنلند و پرتقال و اسپانیا و سویس و ایتالیا و یک محفل دیگر به همت محفل مرکزی بهائیان آلمان در عاصمه مملکت نمسه تشکیل خواهد شد، و از ده محفل مرکزی که در قاره آسیا من بعد تأسیس می گردد چهار محفل به همت محفل مرکزی بهائیان هند و پاکستان و برما در عواصم جزیره‌ی سیلان و برما و پاکستان و در منطقه‌ی واقع در شرق جنوبی قاره‌ی آسیا در مدینه‌ی جاکارتا عاصمه‌ی مجمع الجزایر اپندونی زیا و سه محفل به همت محفل مرکزی بهائیان ایران در عربستان در جزیره‌ی بحرین و عاصمه‌ی ترکیه و عاصمه‌ی افغانستان و دو محفل به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده در عاصمه‌ی ژاپان و در جزایر محیط اعظم در مدینه سودا عاصمه جزایر فیجی و یک محفل به [صفحه ۲۱۴] همت محفل مرکزی بهائیان عراق در شرق ادنی در ارض با تشکیل خواهد گشت و از سه محفل مرکزی که در قاره‌ی افریقا تشکیل می گردد یک محفل به همت محفل مرکزی بهائیان بریطانیا و موسوم به محفل مرکزی بهائیان افریقای شرقی و مرکزی و مرکز در مدینه کمپالا- و دیگری به همت محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده و موسوم به محفل مرکزی بهائیان افریقای غربی و جنوبی و مرکز در مدینه جوهانیزبرگ و دیگری به همت محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان و موسوم به محفل مرکزی بهائیان در شمال غربی افریقا و مرکز در مدینه تونس و محفل مرکز اخیر به همت محفل مرکزی بهائیان قاره‌ی استرالیا در عاصمه‌ی جزیره‌ی نیوزیلند در مدینه‌ی اوکلند تأسیس خواهد گشت. هدف نوزدهم - تزئید تعداد حظائر قدس ملی به همت برابر که مستلزم تأسیس بیست و یک حظیره در قاره‌ی امریکا و پانزده حظیره در قاره اروپا بونه حظیره در قاره آسیا و سه حظیره در قاره افریقا و یک حظیره در جزیره نیوزیلند و حظیره‌ای دیگر در مدینه لندن. و این حظائر قدس ملی در جمیع عواصم و مراکزی که در آن در سنین آتیه محافل مرکزی تأسیس خواهد شد استقرار خواهد یافت. هدف بیستم - تدوین قانون اساسی و نظامنامه ملی بهائی و تأسیس موقوفات ملی در هر یک از عواصم و مدن ممالک مستقله و اقالیم تابعه‌ی مذکوره. هدف بیست و یکم - تزئید عدد محافل مرکزی روحانی که تا به حال رسماً تسجیل گشته به بیش از پنج برابر که مستلزم تسجیل هر یک از محافل مرکزی ملی که من بعد تأسیس خواهد یافت و به اضافه تسجیل محفل مرکزی بهائیان ایران و عراق. هدف بیست و دوم - تأسیس شش مؤسسه مطبوعات ملی بهائی که دو مؤسسه از آن در قاره آسیا یکی در تهران و دیگری در عاصمه‌ی هندوستان و یک مؤسسه در قاره‌ی شمالی امریکا در شهر ویلمت و دیگری در قاره‌ی جنوبی در مدینه‌ی ریوو دو جانورو و مؤسسه دیگر در قاره افریقا در مدینه‌ی قاهره و [صفحه ۲۱۵] دیگری در قاره اروپا در مدینه‌ی فرانک فورت تأسیس خواهد گشت. هدف بیست و سوم - اشتراک اماء الرحمن ایران در عضویت محافل روحانی ملی و محلی. هدف بیست و چهارم - تأسیس شعبه‌های محافل روحانی ملی بهائیان ایران و عراق و بریطانیا و استرالیا و آلمان و کندا در ارض اقدس بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التأسیس اسرائیل. هدف بیست و پنجم - تأسیس مطبوعه ملی بهائی در عاصمه‌ی ایران. هدف بیست و ششم - تحکیم روابط بین جامعه‌ی بین‌المللی بهائی و هیئت امم متحده. هدف بیست و هفتم - در صورت امکان انضمام یازده جمهوری که از اجزاء اتحاد جماهیر شوروی محسوبند و دو کشور از کشورهای اروپا که مرتبط و تحت نفوذ آن هیئت است به دایره‌ی نظم اداری امر الهی به واسطه محافل مرکزی بهائیان

در ایران و آمریکا و آلمان. هدف بیست و هشتم - که هدف اخیر و مسلک الختام این جهاد عظیم و کبیر است انعقاد کنگره جهانی بهائی در جوار باغ رضوان که ثالث الحرمین عالم بهائی است به مناسبت جشن افخم اعز اعظم که مقارن با صدمین سال دعوت جهری جمال قدم و ارتقاء آن موعود امم و محبی رمم بر سریر سلطنت الهیه خواهد بود و در سراسر عالم بهائی برخواهد گشت...» [۱۲۰]. [صفحه ۲۱۷]

طرد ریمی و بهائیان دیگر

اشاره

ابلاغیه‌ی میسن ریمی و اخطار و تهدیدهای شدید اللحن او که کسی را اجازه دخالت در امور بهائیت نخواهد داد، حتی تأکید روی این نکته که وی تنها جانشین شوقی افندی و پنجمین رهبر بهائیان است نه فقط مشکلی را حل نکرد بلکه بیش از پیش آتش اختلافات را دامن زد و بر وسعت آن افزود و اکثریت بهائی که طرفدار دسته بهائیان انگلیسی بودند، به تهدیدهای او وقعی ننهادند. اگر در گذشته اختلافات خاصی با رهبری یکی و کنار ماندن دیگری به پایان می‌رسید، بعد از مرگ شوقی ربانی با انحلال «بیت العدل اعظم» یا «شورای بین‌المللی بهائیان» و بر کناری «ریمی» جانشین شوقی و رئیس این شورا اختلافات رسماً به صورت انشعاب جلوه کرد و گروههای مخالف با قاطعیت رو در روی یکدیگر ایستادند [۱۲۱]. مخالفان «ریمی» یعنی دسته طرفدار انگلیس و روحیه خانم ماکسول همسر شوقی، به این اقدام هم اکتفا نکرده با طرد و اخراج بهائیان که به نحوه اداره بهائیت اعتراض می‌کردند دامنه اختلافات را وسیع‌تر کردند. [صفحه ۲۱۸] در حالی که شوقی ربانی می‌گوید: «... ایادی امرالله باید بیدار باشند به محض اینکه نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابدا بهانه‌ای از او قبول ننمایند، چه بسیار که باطل محض به صورت خیر درآید تا القای شبهات کنند...» [۱۲۲]. این دستور چهارمین پیشوای بهائیت نه تنها از طرف مخالفات یعنی کارگردانان کنونی بهائیت اجرا نشد، بلکه اینان موفق شدند علیرغم توصیه شوقی افندی حتی جانشین خود او را نیز اخراج کنند. کارگردانان فعلی بعد از طرد «میسن ریمی» به تدریج شروع به اخراج و طرد بهائیان که خواستار اجرای نظرات شوقی افندی بودند نیز شدند. با اینکه شوقی گفته است. «طرد و اخراج افراد از شریعت الله جزء اختیارات خاصه ولی امرالله یعنی رئیس عالی‌ه روحانی جامعه می‌باشد» [۱۲۳]. همچنین عبدالبهاء نیز تأکید کرده است که: «طرد روحانی نفوس و اعاده نفوس مطروده به جامعه‌ی او از اختیارات خاصه و حقوق مسلمه ولی امرالله است و بس» [۱۲۴]. اما با همه اینها کارگردانان کنونی بهائیت که خود را به حق جانشین «شوقی ربانی» و «بیت العدل اعظم» می‌دانند موفق شدند چندین صد نفر را در ایران و خاورمیانه و چند هزار نفر را در آمریکا از محافل بهائیت [صفحه ۲۱۹] اخراج کنند. [۱۲۵] هنگامی که مسئله اخراج و طرد «ریمی» و سایر بهائیان مطرح بود، بهائیان ایران ترجمه توفیق شوقی را به تاریخ ۱۱ اپریل ۱۹۴۹، را که به افتخار محفل روحانی ملی بهائیان آمریکا صادر شده و در «اخبار امری آمریکا به شماره ۲۲۰» و «اخبار امری ایران» شماره ۶ سال ۱۰۶ بدیع به وسیله «ذکرالله خادم» ترجمه و چاپ شده بود، مجدداً به صورت پلی کپی منتشر کردند. در این توفیق که عیناً نقل می‌شود، چنین نوشته شده است: «حضرت ولی امرالله مانند سلف خویش حضرت عبدالبهاء نظر مبارکشان آنست که مناسب نیست به احدی یا محفلی اجازه داده شود نفسی را از امرالله طرد نمایند. در اینجا فرق مبینی است بین محروم نمودن شخصی از حق انتخاب که در حقیقت تنبیه شدید انتظامی است و اعلان طرد نفسی که در ظل امر بوده و حال به مرض روحانی مبتلا گردیده است. به عبارتی اخیری نفسی که حضرت عبدالبهاء مرض روحانی او را قبل از صعود مبارک در آخرین تلغراف خویش به آمریکا به این نحو توصیف فرموده‌اند که «هرکس با مجذوم نشیند به جذام مبتلا گردد» حضرت ولی امرالله در سنوات اخیر ملاحظه فرمودند که اساس محافل روحانیه

ملیه به نحوی مستحکم گردیده است که حال قادرند موضوع محروم نمودن فردی از بهائیان را از حق انتخاب تصویب نمایند. ولی احدی جز ذات مبارک ولی امرالله را یارای آن نیست که مرض جذام روحانی نفوس را اعلان نماید. این نفوس را ما ناقضین عهد و میثاق الهی می‌نامیم و احدی هم نمی‌تواند ناقضی را به جامعه اعاده دهد و همچنین به هیچ محفل روحانی ملی هم، چنین حقی اعطا نشده است. از این رو [صفحه ۲۲۰] هیچیک از محافل روحانیه ملیه هم قادر نیستند درباره‌ی طرد روحانی و یا اعاده‌ی احدی به جامعه تجدید نظر نمایند، و تنها وظیفه محفل روحانی ملی آنست که هر وقت با ناقضی مواجه گردد موضوع را به حضرت ولی امرالله عرض کند و وجود مبارک به نفسه درباره‌ی او تصمیم اتخاذ خواهند فرمود « حیف است بعضی از احبای غرب از روی کمال سادگی و بساطت این حقیقت را کاملاً درک نمایند که مطلقاً هیچ امری ناقضین را اعم از آنکه ناقضین عهد و میثاق حضرت بهاءالله و یا حضرت عبدالبهاء باشند از شریعت الله خارج نمی‌کند، مگر علت و مرض روحانی داخلی خودشان. و اگر چنین نفوس از مرض رهایی یابند و سالم گردند و بخواهند در خدمت امرالله وارد شوند باید راساً به حضرت ولی امر مراجعه نمایند و حضرت ولی امرالله اخلاص آنان را قضاوت خواهند فرمود و اگر واقعا انابه‌شان از روی خلوص باشد آنان را در صف ثابتین وارد و محشور خواهند فرمود، چنانچه نسبت به سیدنی اسپریک همین معامله را فرمودند. متأسفانه ناخوشی کسی که مریض است به صرف ادعای اینکه من بیمار نیستم رفع نمی‌شود، بلکه وضعیات و علائم بهبودی مریض باید معنی گواهی دهد. یحتمل در بین مردم دنیا همین گروه نرم زبان‌تر از کسانی که در زوایای قلب و در سلوک و اعمالشان دشمنان مرکز عهد و پیمان‌اند یافت نشود، و همین دسته‌ئی از نفوس هم به این اندازه فریاد و کوس بی‌گناهی بلند نمایند. حضرت عبدالبهاء این نفوس را خوب می‌شناختند و به همین جهت بود که فرمودند باید از معاشرت با آنها اجتناب نمود و در عین حال هم درباره آنها دعا کرد. اگر مریض جذامی را در اطاقی با اشخاص سالم قرار [صفحه ۲۲۱] دهید صحت و عافیت نفوس تندرست در مجذوم سرایت نماید، ولی بالعکس بسیار محتمل است که اشخاص سالم به مرض پلید و مسری جذامی مبتلا گردند. »

پیغمبر یا امام زمان اختلافات دیرین

دیدیم که باب و بهائیت از آغاز پایه‌های ادعایش بر انشعاب، مخالفت و تضاد استوار بوده است. بدین معنی که جز در دوران کوتاه پیدایش تا مرگ خود میرزا علی محمد باب، هرکس از سویی سر بر می‌دارد و داعیه‌ای دارد، تا آنجا که میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) به خاطر تحکیم موقعیت خویش ناچار می‌شود اصولاً وجود « باب » را نفی کند، او را تنها مبشری برای ظهور خود بشمارد، خود دعوی امامت، نبوت، الوهیت کند و جانشین و وصی واقعی باب (میرزا یحیی صبح ازل) را به گور فراموشی و انزوا بسپارد. میرزا حسینعلی که در آغاز کار خویش، یعنی پس از مرگ باب و شروع « بابی کشی » در تهران، برای نجات جان خود، حتی بابی بودن خویش را انکار می‌کند، برای مجاب کردن پیروان واقعی باب (طرفداران صبح ازل) حتی کتاب اساسی او را از بین می‌برد و چون در عربی دستی بیشتر از باب دارد، آیه‌هایی در رد او نازل می‌کند و به فکر می‌افتد که مسئله « باب » بودن، یا خود امام بودن را به نحوی حل و فصل کند، که مورد پسند همه پیروان فرقه جدید - اعم از بابی و بهائی - قرار گیرد. اما پس از اینکه موقعیتش در خارج از ایران مستحکم می‌شود، حتی به اینکار نیز احتیاجی نمی‌بیند. وقتی کسی خود بتواند دعوی الوهیت کند، دیگر نیازی به « باب » - در امام - یا « خود امام » بودن نیست. پیروان صبح ازل نیز که در اقلیت مانده بودند و رئیسشان کاربری و قدرت رهبری میرزا حسینعلی را نداشت، به تدریج یا تغییر آیین داده، به گروه بهائیان [صفحه ۲۲۲] پیوسته بودند (چرا که دیگر از این طرف راهی نبود، نمی‌توانستند همه حرفها و اعتقادات خود و پدران خود را تکذیب کنند و به مسلمانان - مخصوصاً شیعیان - پیوندند) یا بکلی قید آیین و مذهب جدید را زده و « عطای » آن را به « لقایش » بخشیده بودند. اما تردیدی نیست که حتی پس از گرویدن به پیروان « بهاءالله » ریشه‌های اختلاف همچنان در وجود آنان و فرزندانشان به جای مانده بود. آنها هنوز در بسیاری از مسائل که در

آغاز کار از ناچاری آن مسائل را پذیرفته بودند، شک داشتند. به همین جهت همین که پس از مرگ شوقی ربانی، گره اختلافات باز شد و توده‌های بهائی دانستند در پشت پرده چه خبرهاست و گروه طرفداران انگلیسی و امریکا، چگونه علیه یکدیگر توطئه و تحریک می‌کنند، بار دیگر زخمهای کهنه سرباز کرد و مسائلی که تصور می‌شد با تحکیم رهبری « بهاء‌الله » دیگر منتفی شده است از سر نو جان گرفت، که نمونه زنده‌ی آن موضوع « مهدویت » است. در بهائیت مسئله « قائم موعود »، ادعای « مهدویت » و ظهور امام زمان، یکی از ارکان اساسی است که رهبران فعلی در سالهای اخیر می‌کوشند - به هر ترتیب که شده - آن را مخفی نگاه دارند، و یا کمتر درباره آن بحث کنند. شوقی ربانی اشاره به نامه‌ای که به بهائیان امریکا در « تبیین مقام حضرت باب » نوشته شده، کرده و می‌نویسد: « ... به عظمت بی‌مثیل ظهور حضرت بهاء‌الله که حضرت باب خود را مبشر حقیر و خاضع آن خوانده است اجمالاً اشاره گشت. حضرت اعلی که بعمده [۱۲۶] (بفرموده) حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان همان قائم موعودی است که بنفسه بیست و پنج حرف از بیست و هفت حرفی را که جمیع انبیاء مأمور به بیان آن بوده ظاهر فرموده است بر اعظمت و اکمیت ظهور متعاقب خویش شهادت داده... » [۱۲۷]. [صفحه ۲۲۳] نویسنده سپس یک جمله از کتاب بیان فارسی را به شهادت طلبیده، می‌نویسد: « ... نطفه‌ی ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود... » [۱۲۸]. جالب‌ترین نظریه‌ای که برای نشان دادن عظمت پیشوایان بهائیان ابراز شده لوحی است که عبدالبهاء به زبان فارسی برای قوم و پیروان خویش نازل کرده است. او در این لوح سعی می‌کند ظهور باب و بهائیت را از جمله پیشگویی‌های دیانت زرتشت دانسته و این حوادث را با ارقام و اعداد به اثبات برساند. بهاء‌الله در لوحی که به افتخار یکی از احبای معروف زردشتی صادر گردیده، گوید: « ... در خصوص توقف آفتاب مرقوم نموده بودی که در کتاب زردشتیان مرقوم است که در آخر دوره مقرر است که این توقف در سه ظهور واقع گردد. در ظهور اول ده روز آفتاب در وسط آسمان توقف نماید. در ظهور ثانی بیست روز. در ظهور ثالث سی روز. بدانکه ظهور اول در این خبر ظهور حضرت رسول (اکرم - صلی الله علیه و آله) [۱۲۹] است که شمس حقیقت در آن برج ده روز استقرار داشت و هر روز عبارت از یک قرن است و آن صد سال به این حساب هزار سال می‌شود و آن دور و کور محمدی بود که بعد از غروب نجوم امامت تا ظهور اعلی هزار سال است. و ظهور ثانی ظهور نقطه‌ی اولی روحی له الفدا است [صفحه ۲۲۴] که شمس حقیقت در آن دور بیست سال در آن نقطه استقرار داشت. بدایتش سنه‌ی شصت هجری بود و نهایتش سنه‌ی هشتاد. و در دور جمال مبارک چون شمس حقیقت در برج آلهی که خانه شمس است طلوع و اشراق فرمود مدت استقرارش عدد سی بود که آن نهایت مدت استقرار آفتاب است » یک برج تمام. معهداً امتدادش بسیار اقلاً پانصد هزار سال » [۱۳۰]. شوقی ربانی برای اینکه « بهائیت » را تثبیت کند و آن را دنباله دین اسلام قلمداد نماید به بهائیان توصیه می‌کند که آنان شریعت اسلام و ظهور حضرت محمد (ص) را امری مستقل و از جانب خداوند بدانند. او اشاره به لوح فوق الذکر بهاء‌الله نموده می‌گوید: « در این بیانات تدریجاً دلالت بر حقانیت امامت یعنی سلاله ظاهره‌ئی دارد که حضرت باب از فرد ممتاز آن منشعب و آن سلاله مدت دو بیست و شصت سال واسطه فیض الهی بوده و یکی از ثقلین ثمین شریعت مقدسه اسلام به شمار می‌رفته... » [۱۳۱]. شوقی ربانی ضمن اعتراف به نبوت حضرت محمد (ص)، این امر را دلیل بر « استقلال شریعت باب » [۱۳۲] دانسته، لیکن معتقد است که چون ظهور هر مذهب و دیانتی، مکمل ظهور قبلی است و لذا « ظهور » میرزا علی محمد باب و « شریعت پیشنهادی » او را پایه اصلی پس از اسلام دانسته، منتهی بهاء‌الله را بر او ترجیح داده می‌نویسد: [صفحه ۲۲۵] « ... صرف نظر از فضیلت و امتیاز ذاتیه دیگری که ممکن است برای آئین بهائی قائل بود، این نبوت به تنهایی دلالت بر قدرت و عظمت بی‌نظیر ظهور حضرت بهاء‌الله می‌نماید. ظهوری که برای فهم قوای ممکنه آن طفل سبق خوانیم و هرگز به درک ظهورات و بروزات کامله آن موفق نخواهیم شد... » [۱۳۳]. شوقی افندی در جای دیگر در فضل « حضرت باب » عقیده‌ی دیگری ابراز داشته، و میرزا علی محمد باب را هم پیغمبر و هم امام زمان دانسته، چنین می‌نویسد: « ... احبای عزیز یکی از حقائق اساسیه‌ای که در امر حضرت بهاء‌الله صریحاً مذکور و باید اهل بهاء کماهی بدان معترف باشند آنست که حضرت باب

مؤسس شریعت بایه از جمله مظاهر مقدسه الهیه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حائز کلیه حقوق و مزایای رسالتی مستقله است، و به نظر این عبد این نکته محتاج به تصریح و تبیین است که حضرت اعلی فقط مبشر ظهور بهائی نیست، بل چنانکه خود در کتاب بیان فارسی تصریح فرموده همان موعود مقدسی است که به ظهورش وعود جمیع انبیای سلف تحقق یافته است...» [۱۳۴]. شوقی افندی برای اینکه استحکامی به عقاید و نظریاتش بدهد ادعای دو مقامی بودن میرزا علی محمد باب را مثال آورده می‌نویسد: «شکی نیست ادعای حضرت اعلی مشعر بر اینکه دارای دو مقام بوده‌اند خود اعظم وجه امتیاز دور بهائی است. این ادعای صریح و قطعی حضرت باب کرارا مورد تصدیق [صفحه ۲۲۶] حضرت بهاء‌الله واقع و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بران گواه است. و این ادعا خود دلیل دیگر بر امتیاز امر بهائی بوده به مراتب بر قوه و قدرت معنویه‌ای که به این کور مقدس عنایت شده می‌افزاید. در حقیقت عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عندالله به تبشیر چنین ظهور منیعی مبعوث گشته، بلکه بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولوالعزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقله را به نحوی که در هیچ یک از ظهورات قبل سابقه نداشته در ید اقتدار گرفته است. دوره کوتاه امر حضرت باب و محدودیت دایره اجرای احکام و فرائض حضرت نباید به هیچ وجه میزان سنجش حقانیت و عظمت امر آن حضرت قرار گیرد...» [۱۳۵]. شوقی افندی به کسانی که نسبت به «دو مقام» ی حضرت اعلی «شک داشته‌اند اخطار کرده می‌گوید: «اساس عقائد اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت رب اعلی مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم حضرت جمال ابهی روحی لاجبائنه الثابتین فدا مظهر کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون کل عباد له و کل بامرهم یعلمون...» [۱۳۶]. اما مجموعه همین گفتارها و تفسیر و تأویلها باعث شد که پس از مرگ شوقی افندی هر گروه مخالف به یک نکته‌ی آن استناد جویند و اختلافی را که [صفحه ۲۲۷] بین بهائیان گروه انگلیس و امریکائی آغاز شده بود و با طرد میسن ریمی به نفع گروه انگلیسی تمام شد بیش از پیش دامن زنند. و اساس جدیدی که برای فرقه بهائیت به وجود آوردند، به هیچ وجه شبیه آنچه که گذشتگان ادعا می‌کردند و می‌گفتند نیست. بنابراین باید قبول کرد که بهائیت نه «دین و آئین» است و نه «امامت» و بلکه خود ساخته و به معجون عجیبی شبیه است. [صفحه ۲۲۹]

روحیه ماکسول

عایشه ی بهائیان

تا اینجا چند بار از «روحیه خانم ماکسول» همسر شوقی افندی - چهارمین پیشوای بهائیان - نام برده‌ایم. و به اختصار از اختلاف او با «میسن ریمی» امریکائی - کسی که به فرمان شوقی باید پیشوا و رهبر بهائیان می‌شد - سخن گفته‌ایم. اینک می‌خواهیم بدانیم که اصولاً این زن کیست...؟ و چگونه توانست در مبارزه و انشعاب بهائیان بر ریمی و پیروان نیرومند او پیروز شود...؟ در نظر عده‌ای از بهائیان روحیه ماکسول همسر شوقی ربانی نقش «عایشه» را در دین اسلام بعد از حضرت رسول (ص) بازی کرده و می‌کند. آنها معتقدند همانطور که عایشه نازا و عقیم بود و در دیانت اسلام فتنه‌ها برپا کرد، روحیه ماکسول نیز به علت نداشتن فرزند بعد از مرگ شوقی بخاطر لذات دنیوی و مقام پرستی ایجاد نفاق و انشعاب در بهائیت را باعث شد. با اینکه «روحیه خانم» می‌دانست که در سال (۱۳۰۸ شمسی - ۱۹۲۹ م) شوقی ربانی «ایادی امرالله» را تعیین کرده و در (۱۳۳۰ ش - ۱۹۵۱ م) فرمان تشکیل «جنین بیت العدل اعظم» را صادر کرده است و جانشینی به نام «میسن ریمی» برای خود برگزیده است با اینحال وی پس از مرگ همسرش «سیاست مخصوصی را» که شاید «از خارج تلقین شده بود» در پیش گرفت و همه انتخابات و انتصابات انجام شده را ملغی کرد. [صفحه ۲۳۰] نویسنده نشریه‌ی شماره ۹ آثار لجنه‌ی امری تهران، نقش روحیه خانم را در بهائیت با «عایشه در اسلام» تطبیق کرده چنین می‌نویسد: «... عایشه به سبب عقده نازائی نسبت به فاطمه‌ی زهرا (علیهاسلام) رشک می‌برد و نسبت به

حضرت علی (ع) خصومت می‌ورزید. بنابراین معلوم می‌شود که وجود آن زن و اقدامات او بعد از رحلت حضرت رسول اکرم (ص) باعث بروز اختلاف و انشقاق در دیانت مقدسه اسلام شد. حال قدری تأمل فرمایید که در شریعت اسلام اگر پای عایشه در میان نبود و یا عقده‌ی نازائی او را محرک نمی‌گشت آیا ایادی و اصحاب خاص رسول الله (ص) بر علیه من کنت مولا فهدا علی مولا (ع) قیام می‌نمودند، و خیال نقض عهد و میثاق الهی را در سر می‌پرورانیدند؟ حاشا و کلا، باری بعد از صعود حضرت ولی امرالله تاریخ تکرار شد... پس از صعود مبارک اصحاب خاص آن حضرت یعنی حضرات ایادی تحت تأثیر حرم امه‌البهاء روحیه خانم قرار گرفتند و چون روحیه خانم مانند ام‌المؤمنین حرم رسول الله عقیق و به عقده‌ی نازائی مبتلا بود و نمی‌توانست اوامر رئیس بیت العدل انتصابی ولی امرالله را اطاعت کند، لذا ایادی امرالله را به نقض عهد و میثاق الهی دلالت نمود و حضرات ایادی... به موت و هلاکت روحانی دچار گشتند و بنای رکن نظم بدیع الهی را که به دست ولی امر عزیز امرالله بنا شده بود منهدم نمودند...» [۱۳۷]. انشعابیون و مخالفان سازمان کنونی بهائیت «روحیه خانم» نازا و عقیق را برهم زن اساس عقیده و شالوده آخرین پیشوای بهائیت و سایر پیشوایان [صفحه ۲۳۱] دانسته درباره‌اش چنین می‌گویند: «... باری آن بیت العدل جنین ولی الله (یعنی آنچه که شوقی ربانی ساخته بود) رئیس انتصابی داشت و این بیت العدل زاده حرم رئیس ندارد. بیت العدل جنین ولی امرالله از حد خود تجاوز نمی‌نمود و منصوبات الهیه را نسخ نمی‌فرمود، ولی این بیت عدل فعلی تا به حال نصوص متعددی را فسخ نموده است: بیت عدلی که زاده حرم است ناسخ امر هادی امم است [۱۳۸]. کرده خود را الی الابد ننگین چون به نسخ نصوص متهم است

اختیار طلاق

به موجب اسنادی که «لجنه‌ی امری تهران» در اختیار دارد چهار سال پیش از درگذشت شوقی افندی مابین زن و شوهر اختلاف روی داد و آخرین پیشوای بهائیت همسرش «روحیه» را در ادامه زندگی و یا طلاق و کناره‌گیری از او مخیر کرده است. خود روحیه خانم در کنفرانس بهائیان در «ویلنت» می‌گوید: «چقدر مسرور بودم که بایستی در خدمت حضرت شوقی افندی باشم. فکر می‌کردم که من دیگر به عالی‌ترین مقامات خود رسیده و هیچ‌گونه ناراحتی روحی نخواهم داشت. این فکر با من بود تا روزی حضرت شوقی افندی با نظری عمیق به من فرمودند: «آینده تو در ید اختیار تست و انتخاب طریق صواب و خطا در کف اقتدار تو» [صفحه ۲۳۲] «و از آن روز تا به حال این فرمایش هیکل مبارک در من ایجاد ناراحتی کرده است...» [۱۳۹]. نویسنده لجنه امری تهران «این اظهارات حرم... پیشوا» را تفسیر کرده می‌نویسد: «... ملاحظه می‌فرمایید زنی که عقیق بود و به سبب عقده‌ی نازایی که برای زنان عقیق بدترین دردهاست ناراحتی روحی به بار آورده و خود بدان معترف بوده و ولی عزیز امرالله با احاطه غیبیه‌ای که به حوادث امور داشتند، به مشار الیه یادآور می‌شوند که آینده تو در ید اختیار تست و انتخاب طریق صواب و خطا در کف اقتدار تو. تعجب در این است که ایادی چگونه خود را در اختیار چنین زنی قرار داده‌اند که با طرد رئیس جامعه بهائی به دست آنها موجبات انشقاق و اختلاف را در دیانت بهائی فراهم نمایند...» [۱۴۰]. منشعبین از بهائیت شعری درباره روحیه خانم سروده و می‌گویند: یا للعجا زنی عقیق و نازا بنمود چه فتنه‌ای به عالم برپا با عقده نازائیش آن مظهر حقد شد علت انشقاق در امر بها آنانکه مطیع آن زن حيله‌گرند از حيله و مکر او مگر بی‌خبرند آیا همه نادیده مطیعش گشتند یا این که تمام غافل و کور و کرند [۱۴۱]. اما موافقان «خانم روحیه ماکسول» درباره‌اش می‌گویند: «او پنجمین پیشوای بهائیت و اداره‌کننده فرقه بهائی در جهان است. و به نظر کسانی که همیشه با شک و [صفحه ۲۳۳] تردید به این فرقه نوظهور می‌نگریسته‌اند، بهائیت کنونی یک فرقه عادی است نه مذهب و آئین روحانیت.» درباره‌ی شوقی و همسر امریکائی‌اش گفته‌اند: «... پس از چندی زن کانادائی گرفت. اندک اندک زن و کسان زن بر او چیره شدند و نخست دست ایرانیها را از کار کوتاه کردند و آنگاه به خویشاوندان شوقی پرداختند و بر سر خواسته و پول و پیشکشی‌هایی که از ایران و هندوستان می‌فرستادند کشمکش درگرفت. در آغاز کار به جائی رسید که جز امریکائیها که کسان

زنش بودند همه از گرداگردش پراکنده شدند» [۱۴۲]. این را هم بدانیم که شوقی ربانی با این که از نظر جنسی به گفته‌ی عرب‌ها « انشی » و به اصطلاح دوگانه‌ای بود با این حال او پس از برگشت از لندن با یکی از خانم‌های انگلیسی که نامش لیدی بلام فیلد و دارای پایگاهی بود به حیفا آمد. به گفته صبحی: « این زن پاینام ستاره خانم در میان بهائیان داشت و اولین نامه را که شوقی به بهائیان نوشت دستینه‌ی او نیز در پایین آن بود و در آن روز با شوقی همدستی می‌کرد و درباره‌ی او سخنها گفته‌اند که ما از آن می‌گذریم » [۱۴۳]. [صفحه ۲۳۵]

آمار و ارقام و تبلیغات

اشاره

بهائیان از آغاز کار خود را به تبلیغ و پرورش مبلغین استوار ساخته بودند. البته در آغاز کار با توجه به اینکه مذاهب و ادیان اصلی پیشرفتشان بر جنگ و ستیز و برخورد با طرفداران ادیان پیشین استوار بود پیروان میرزا علی محمد باب نیز در آغاز دست به اسلحه بردند و چنانکه دیدیم نبردهای خونینی در زنجان و یزد و مازندران و سایر نقاط ایران در گرفت که ثمراتی زیان بخش - بویژه برای خود بایان - داشت. نمونه‌ی زنده آن جریان خونین بابی‌کشی در پایتخت و شهرهای مختلف ایران است. اما از دورانی که بایان و ازلیان تار و مار و پراکنده شدند و دوران بهائیکاری آغاز شد بهائیان مبنای کار خود را بر تبلیغ نهادند و کوشیدند تا از راه تبلیغ در محافل و مجامع مختلف و تربیت مبلغین ورزیده به توسعه‌ی مرام و مسلک خود بپردازند. بهائیان چه طی کتب و انتشارات خود و چه در برخورد با پیروان مذاهب مختلف، می‌کوشیدند تا از طریق تبلیغ مردم را با هدفهای خود و نظم نوین که می‌خواهند به جهانیان عرضه دارند، آشنا سازند. این امر از یک سو باعث شده است که کار تبلیغاتی در مجامع بهائی توسعه و گسترش شایان توجهی یابد، و از سوی دیگر سبب شده تا از راه انتشار آمار و ارقام گوناگون که خود اولین حربه تبلیغاتی است، جهانیان [صفحه ۲۳۶] را در قبال به اصطلاح پیشرفتهای بهائیت به شگفتی وادارند و باعث جلب توجه آنها شوند. گفتیم که از مدتها پیش بهائیان همه جا گسترش سازمانهای تبلیغی را هدف اساسی و اصلی خود قرار داده‌اند، چنانچه نویسنده کتاب « قرن بدیع » بخش بیست و پنجم کتابش را « توسعه بین‌المللی فعالیت‌های تبلیغی » نامیده و در مقدمه این بخش چنین می‌نویسد: « ... در حینی که نظم اداری امر حضرت بهاء‌الله رو به بسط و ارتقاء می‌رفت و به تأییدات غیبیه الهیه استقلال و اصالت این نظم اتم اقوم از جانب اعداء تصدیق و از طرف یاران تحکیم و تثبیت می‌گردید، تطور و تحول عظیم دیگری در شئون امریه رخ گشود که نتایج مهمه در بر داشت و آن توسعه نطق دین اله و تزئید عدد مؤمنین و تکثر مراکز اداری و نشر و اشاعه آثار و اعلام امر حضرت پروردگار در اقصی نقاط جهان بود که به تدریج قوت یافت و ثابت و محقق گردید که نفس اجرای این نظم الهی گذشته از جهات و خصائص ممتازه‌اش محرک امر تبلیغ و مایه ظهور جنبش و حرکت شدید در این مقصد خطیر است... » [۱۴۴]. عبدالبهاء نیز بکرات درباره تبلیغ دیانت بهائی جملاتی گفته است که از همه مشهورتر این جمله اوست: « در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است باید امر تبلیغ را مهم شمرد، زیرا اساس است » او به حواریون حضرت مسیح و کشته شدن آنها در راه تبلیغ دین مسیحیت اشاره کرده می‌گوید: [صفحه ۲۳۷] « در هر کشوری نعره یا بهاء‌الابهی زنند » بهائیان پیشرفت هر چه سریع‌تر بهائیکاری را جزئی از نقشه‌های عمومی برای گسترش هر چه بیشتر نقشه‌های خود دانسته‌اند: « ... این فتوحات و انتقادات عظیمه در اثر ایراد نطق و خطابه و ابلاغ کلمه الهیه به وسیله مطبوعات و رادیو و تأسیس کلاسهای مطالعه و تربیت مبلغ و انعقاد جلسات تبلیغیه و معاضدت با انجمنهای خیریه و شرکت در ترویج مصالح اجتماعی و انتشار کتب و الواح قیمه ربانیه و ترتیب نمایشگاههای مختلف جهت ارائه آثار امریه و مذاکره با رجال مهمه و دانشمندان ارض و اهل قلم و ارباب جرائد و خادمین نوع و رهبران احزاب و قائدان افکار عمومی حاصل گردید... » [۱۴۵].

این پیشرفت‌های سریع را بهائیان نتیجه‌ی: «... فعالیتهای تبلیغی بین‌المللی که از طرف پیروان امراله در غرب خصوصا توسط اعضای شجیع جامعه بهائی امریک...» [۱۴۶]. صورت گرفته است می‌دانند. بهائیان سعی دارند از راه نشر افکار و ترجمه کتب و رسالات و مقالات گوناگون در همه جوامع و کشورهای جهان حتی در دور افتاده‌ترین قبائل افریقا و استرالیا رسوخ کنند. بدین منظور در جلد چهارم کتاب قرن بدیع نود و دو صفحه به «توسعه بین‌المللی فعالیتهای تبلیغی» اختصاص یافته است. متأسفانه در سالهای اخیر بخصوص از دورانی که مسئله‌ی جانیشینی وجود «ولی امراله» منقضی شده است و یک اجتماع ۹ نفری جامعه بهائیت [صفحه ۲۳۸] را اداره می‌کنند، ارقام و اعدادی درباره پیشرفت بهائیت منتشر می‌کنند که اغلب اغراق آمیز به نظر می‌رسد. قبل از اینکه به بحث درباره این موضوع پردازیم آماری که در تقویم سال ۱۲۶ بدیع بهائیت (سال ۱۹۶۹ - ۱۳۴۸) در تهران و در یکی از چهار چاپخانه بهائیان چاپ شده است، عینا نقل می‌کنیم:

آخرین احصائیه پیشرفتهای عالم بهائی نوامبر ۱۹۶۸

- تعداد اقلیمی که در ظل امر بهائی وارد شد - ۳۱۴ - تعداد محافل بهائی - ۸۱ - تعداد محافل ملی که از طرف دولتها به رسمیت شناخته شده - ۵۷ - تعداد مراکز بهائی در سراسر جهان - ۳۱۵۷۲ - تعداد محافل روحانی محلی در سراسر جهان - ۶۸۴۰ - تعداد نقاط و جمعیت‌های بهائی در سراسر جهان - ۲۴۷۳۴ - تعداد محافل محلی که تسجیل شده - ۶۲۸ - تعداد قبائل و نژادهایی که در ظل امر بهائی درآمده‌اند - ۱۱۱۸ - تعداد زبانهای که آثار بهائی به آن ترجمه شده - ۴۰۰ - تعداد خطائر قدس ملی - ۷۸ - تعداد اراضی مشارق اذکار - ۴۹ - تعداد موقوفات ملی بهائی - ۶۱ - تعداد مدارس تابستانه دائمی بهائی - ۱۴ - تعداد مؤسسات تبلیغی بهائی - ۲۴ - تعداد مدارس بهائی - ۷۱ - تعداد مؤسسات ملی مطبوعات بهائی - ۹ [صفحه ۲۳۹] این اعداد و ارقام که تأیید صحت و سقم آن منحصر با سازمانهای بهائیت و یا «بیت العدل اعظم» است و دیگران را از اصالت آن اطلاعی نیست، چون به وسیله‌ی سایر مراجع جهانی تأیید نشده، نمی‌توان بدانها اعتماد کرد بخصوص که در بعضی از نشریات آمار ضد و نقیضی دیده می‌شود که بکلی ناقض آمار و ارقامی است که قبلا و در بالا ذکر کردیم، به عنوان مثال: ۱- در جلد چهارم کتاب قرن بدیع که در سال ۱۰۱ بهائی (۱۳۴۰ ه ق ۱۹۴۴ م) یعنی بیست و پنج سال قبل از انتشار تقویمی که آمار فوق از آن نقل شد چاپ شده است، تعداد کتبی که به السنه خارجی چاپ شده و انتشار یافته یک جا ۲۹ زبان و در جای دیگر سی و هفت زبان ثبت شده است: «... آثار منزله از کلک مقدس حضرت باب و حضرت بهاء‌اله که در حیات مبارکشان به دو زبان اصلی یعنی فارسی و عربی محدود و در اواخر ایام مبارک حضرت بهاء‌اله معدودی از آنها طبع و نشر گشته و بعدا در دوره میثاق به لغت انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و ترکی و روسی و برمائی ترجمه گردیده بود، اکنون پس از صعود مبارک وسعت بی‌اندازه حاصل نمود و کتب و صحف و رسائل مجلات و اوراق به بیست و نه لغت دیگر انتشار یافت [۱۴۷]. ۲- همین نویسنده، در جای دیگر تألیفات بهائیان را به سی و هفت زبان دانسته می‌نویسد: «... تألیف نفیس و جامع که به وضع مستدل و زیبایی تاریخ امر و تعالیم رحمانیه را تشریح نموده به سی و هفت لغت از لغات مختلفه از این قبیل ترجمه شده...» [۱۴۸]. [صفحه ۲۴۰] حال آن که تقویم سال ۱۲۶ بهائی (۱۳۴۸ ش - ۱۹۶۹ م) در ردیف نهم طی آمار ذکر شده تعداد زبان‌هایی را که آثار بهائی به آن ترجمه شده است «چهارصد زبان» می‌داند. به نظر می‌رسد که مسئولان و کارگردانان «بیت العدل اعظم» یا محفل بهائیان ایران برای هر چه بزرگتر نشان دادن اجتماع خود تعداد ترجمه آثار بزرگان و نویسندگان و مبلغین خود را چندین برابر بزرگتر نشان داده و با اغراق تعداد ترجمه به زبانهای خارجی را تا «چهارصد زبان» بالا برده‌اند. ۳- تضاد در نوشته‌های بهائیان به نشریات «لجنه‌ی ملی نشر آثار امری» و حتی کتابی که خود شوقی افندی نیز نوشته سرایت کرده است. شوقی افندی در کتاب «دوره بهائی» [۱۴۹] که در سال ۱۱۱ بهائی (۱۳۵۰ ه ق ۱۹۵۴ م) نوشته است، هنگامی که از گسترش بهائیت در جهان بحث می‌کند «تأسیس و تحکیم مستمر مؤسسات بهائی (را) در بیش از چهل اقلیم از

اقالیم مترقیه « می‌داند. حال آن که تقویم « محفل ملی بهائیان ایران » توسعه بهائیت را در « اقالیمی که در ظل امر بهائی وارد شده » تا سیصد و چهارده کشور و اقلیم بالا-برده و آن را در ردیف اول قرار داده است. به نظر خواننده آگاه و بیطرف، به هیچ وجه نمی‌توان قبول کرد که در مدت پانزده سال - یعنی از سال چاپ کتاب دور بهائی (۱۱۱ سال بهائیان) تا سال چاپ تقویم (چاپ تهران در سال ۱۲۶ بهائیان) - ناگهان ۲۷۴ اقلیم بهائیت را پذیرفته باشند. البته این اغراق گویی را نمی‌توان مستقیماً از ناحیه « شوقی افندی » دانست. زیرا اگر او می‌خواست ارقام و اطلاعات ناصحیح در اختیار خوانندگان و پیروان خود بگذارد می‌توانست در همان اثرش ارقام نجومی بزرگتری ذکر کند. بنابراین باید قبول کرد که هیئت مدیره کنونی بهائیان که در مرکز بهائیت در فلسطین مستقر هستند و به نامهای « هیئت شورای بین‌المللی »، « جنین بیت العدل اعظم » نامیده می‌شوند و یا « محفل ملی [صفحه ۲۴۱] بهائیان ایران » اقدام بدین گزاف گویی کرده‌اند. نوشته‌های بهائیان را در « ... بیست و پنج لغت از لغات کثیرالاشاعه... » می‌داند، حال آن که دیدیم پانزده سال بعد در تقویم سال ۱۲۶ بهائیت این رقم را چهارصد زبان نوشته‌اند. با این ترتیب آیا نباید نسبت به صحت سایر ارقام مندرج در تقویم سال ۱۲۶ بهائیت نیز شک کرد و آنها را نیز نادرست دانست؟ نتیجه مجموعه این مطالب و تطبیق آمار و ارقام متناقض و متضاد، همان مطالبی است که در مقدمه این بخش آمده بدین معنی که بهائیان در حال حاضر تبلیغ را در رأس همه برنامه‌های خود قرار داده‌اند. شاید هم به دلیل تشمت و اختلافات و انشعابات که اینک در میان مجامع بهائی وجود دارد می‌کشند تا با این آمار و ارقام واهی حقایق را از نظر دیگران پوشیده دارند و پرده‌ی استتاری نیز بروی اختلافات داخلی خویش که طبعاً اثری بسیار منفی در قضاوت دیگران خواهد داشت بکشند. [صفحه ۲۴۳] همانطور که در مقدمه فصل پیشین یادآور شدیم، چون بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده، از همان آغاز کار، یعنی اولین برخوردهای بایبان و مسلمانان، بهائیان می‌کوشیدند، آیین و ادعای خود را از همگان پوشیده بدارند، و این پنهان کاری تا چند سال پیش کماکان ادامه داد. اما از چندی پیش که تعدادی از بهائیان مقامات مهمی را در مملکت احراز کردند و قسمت عظیمی از قدرت اقتصادی مملکت در حیطه‌ی تسلط آنان درآمد از ابراز آیین خود ابائی ندارند. حتی در جریان سرشماری عمومی ایران (آبان ماه ۱۳۴۵) سران بهائیت در ایران به همه افراد دستور دادند که هنگام پرسش آمارگران، مذهب خود را رسماً « بهائی » اعلام کنند. ولی چون همان طور که گفتیم بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده و یک فرقه‌ی ضاله‌ی مذهبی سیاسی است، به دستور مسئولان امر سرشماری با این اقدام ضد اسلامی مقابله شد و طی بخشنامه‌ای به کلیه استانداران و فرمانداران و دیگر مقامات مسئول - بخصوص به مأموران آمارگری - دستور داده شد که از ثبت عنوان « بهائی » در جدول مربوطه و در ستون « دین او چیست...؟ » خودداری کنند. با آنکه این دستور به مورد اجرا گذارده شد ولی باز هم گروهی از افراد متعصب بهائی، مذهب خود را رسماً « بهائی » قید کردند که یک نمونه آن به عنوان سند در اینجا ارائه می‌شود. در این سند که یکی از اوراق سرشماری سال ۴۵، شماره‌ی منطقه ۲ - شماره‌ی قسمت ۱، - شماره حوزه ۱، - شماره‌ی خانوار ۳۸۸ - ساکن خیابان میکده - کوچه‌ی کامران و مربوط به خانواده شاپور راسخ است، چهار نفر اعضای اصلی خانواده دین خود را « بهائی » قید کرده‌اند. و تنها مستخدم منزل « صدیقه کبیری » که پیرو آیین اسلام بوده، در زیر عنوان « بهائی » مذهب خود را « مسلمان » اعلام داشته است. نکته‌ی جالب اینکه آقای دکتر شاپور راسخ که با چنین تعصبی، علیرغم دستور دولت مذهب خود را در برگ سرشماری « بهائی » قید کرده است، سالها ریاست مرکز سرشماری مرکز آمار ایران و معاونت سازمان برنامه را عهده‌دار بوده است. [صفحه ۲۴۵]

اوقاف بهائیت

اشاره

هر سازمان و تشکیلاتی اعم از سیاسی، مذهبی، اجتماعی یا عام‌المنفعه طبعاً نیاز به یک سرمایه‌ی اولیه دارد. این سرمایه جدا از نیروی انسانی است که معمولاً در این گونه موارد به مصرف می‌رسد. البته در نخستین روزهایی که میرزا علی محمد باب ادعای خود را عنوان کرد، تنها به نیروی خودش متکی بود، حال خواه برآستی خود را «امام زمان» می‌پنداشت یا «در امام» یا هر توهم و تصور دیگر به هر حال جز قدرت خویش (یا به قول کسروی هوای نفس) نیروی دیگری در اختیار نداشت. البته خیلی زود گروهی به او پیوستند، از جمله افرادی از صاحبان جاه و مقام، و این طبعاً بر قدرت باب و نفوذ کلام او افزود. ولی پس از کشته شدن باب، و بابتی‌کشی و قتل عام بایبان، یعنی از بین رفتن گروه کثیری از بایبان معتقد، و باقی ماندن افرادی که حتی ادعای امامت و نبوت و الوهیت آنها (میرزا حسینعلی نوری، بهاءالله) بابتی بودن خود و گرویدن به باب را با خواری تکذیب می‌کرد، امکانات مالی بیش از قدرت روحی مورد نیاز بود. به همین جهت مسائلی چون «وقف» و کمک مادی به مرکز رهبری در درجه اول اهمیت قرار گرفت. از روزی که میرزا حسینعلی نوری «بهاءالله» در عکا مستقر شد، موضوع وقف ابنیه و املاک بر بهائیت را مورد نظر قرار داد. وی همواره بهائیان ثروتمند - بخصوص بهائیان امریکا - را تشویق می‌کرد تا هدایایی را به نام وقف در اختیار بهائیت بگذارند. هنگامی که تدوین قانون اساسی جامعه [صفحه ۲۴۶] بهائیت پایان یافت و این قانون موجبات شناسایی محافل روحانی را فراهم ساخت، نمایندگان منتخب بهائی در نقاط مختلفه عالم راه را برای تأمین اوقاف ملی و محلی آماده ساختند. همانطور که شناسایی و ثبت بهائیت ابتدا از امریکا آغاز شد، در به رسمیت شناختن موقوفات بهائی نیز همین قاره پیشقدم گردید. بدین ترتیب که بهائیان امریکایی موفق شدند در مدت کوتاهی عوارض و مالیاتهای موقوفات بهائی را لغو کنند و حتی تسهیلات و مساعدتهایی نیز برای بهائیانی که صرفاً به امور بهائیت می‌پردازند، به وجود آورند. قبول و شناسایی موقوفات بهائی و لغو عوارض و مالیاتها به موجب یک رشته اسناد و اوراق رسمی که در سالهای ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ - ۱۹۳۵ - ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ - ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ به تصویب ایالات مختلف رسید، عملی شد. به موجب موافقت نامه و قراردایی که در سالهای فوق به تصویب فرمانداران محلی ایالات رسید، موقوفات بهائی متعلق به «محفل مرکزی بهائیان امریکا» و یا به نام «رفقای جامعه بهائیت» ثبت شد. شوقی ربانی می‌نویسد: «... در سنین اخیر به توسعه‌ی موقوفات ملیه و تشیید ارکان جوامع امریه کمک شایان نموده است. در رتبه‌ی ثانی اوقاف محلی است که مکمل اوقاف ملیه محسوب و آن نیز حائز اهمیت فراوان می‌باشد. و در نتیجه تسجیل محافل روحانیه‌ی محلیه به صورت شرعی و قانونی تأسیس و در ممالک مختلفه شرق و غرب به احسن وجه محفوظ شده است...» [۱۵۰]. هم او اضافه می‌کند: «... هر سال بر وسعت و اهمیت آن افزوده می‌شود، و در واقع لزوم به همت لجنه‌ی مخصوص که برای حفظ و [صفحه ۲۴۸] اداره‌ی اماکن مذکور گماشته شد، به نهایت سعی و مجاهدت تحت نظارت و توجه نمایندگان منتخب جامعه به تعمیر و مرمت آنها اقدام می‌گردد...» [۱۵۱].

اوقاف بهائیان امریکا

به موجب ارقام و آماری که بهائیان امریکا منتشر کرده‌اند جمع موقوفات بهائیت در آن قاره تا سال ۱۹۵۰ در حدود ۰۶ / ۲۶۶۴۶۶۹۷ دلار است. این رقم به اضافه مبلغ / ۸۶۰۰۰۰۰ دلار (۰۶ / ۲۷۵۰۶۶۹۹) دلاری است که صرف تزئینات داخلی اماکن بهائیت می‌شود که اینک قیمت تقریبی املاک بهائی در امریکا را ملاحظه می‌کنید: مشرق الاذکار ۹۱ / ۲۳۸۱۵۱۲ دلار حظیره القدس ۴۲ / ۲۵۵۲۶ دلار گرین عکا ۷۳ / ۱۲۶۷۱۸ دلار املاک ویلهلم ۰۰ / ۷۹۰۰۰ دلار مدرسه کایزرویل ۰۰ / ۴۸۵۰۰ دلار مدرسه بین الملل ۰۰ / ۵۱۵۰۰ دلار مدرسه ایالات مرکزی ۰۰ / ۶۴۷۰۰ دلار خانه ویلسن ۰۰ / ۷۰۰۰ دلار ۰۶ / ۲۶۶۴۶۶۹۷ دلار به موجب مندرجات جلد چهارم قرن بدیع و سایر نوشته‌های بهائیان موقوفه‌های ملی بهائیان در امریکا - که قیمت آنها اعلام نگردیده، به شرح زیر است: مشرق الاذکار واقع در ویلمت ایلیونز شامل قسمتهای ذیل: [صفحه ۲۴۹] ۱- معبد. ۲- منزل متصدی امور مشرق الاذکار. ۳- اراضی حول مشرق الاذکار. حظیره القدس ویلمت که شامل قسمتهای ذیل است: ۴- دفتر محفل روحانی

ملی. ۵- دوائر و شعب دفتر. ۶- دفتر لجنه نشریات امری. ۷- خانه موقوفه کالینز. مدرسه بهائی گرین عکا واقع در الویت Eliot در ایالت مین Maine شامل قسمتهای ذیل: ۱- تالار. ۲- اطاق خواب و ناهار خوری. ۳- سالن مطالعه. ۴- سه باب خانه شامل اطاقهای خواب اضافی. ۵- خانه ال بول Ole Bull - تالار هنر و صنعت ۷- خانه موقوفه شافلاخر Schopflocher - خانه موقوفه راجرز ۹ Rogers - تالار لوکاس ۱۰ Lucas - خانه فلوشیپ ۱۱ Fellowship - کامپ ری وز ۱۲ Reeves - خانه ات کینسن ۱۳ Atkinson - خانه تامسن ۱۴ Thompson - خانه و آن Vaghn خانه ناین گی بلز (Nine Gables) واقع در اراضی شافلاخر شامل [صفحه ۲۵۰] خانه، سالن مطالعه و ساختمان روستائی ۱۳۸ اکر [۱۵۲] زمین شامل اراضی واقع در من سالوات. ملک قدیمی ویلهلم (Wilhelm) در وست انگل وود (West Englewood) در ایالت نیوجرسی شامل: خانه ویلهلم. خانه اورگرین (Evergreen) یک باب خانه و گاراژ قطعه زمین شامل مزرعه کاج « که در سال ۱۹۱۲ حضرت عبدالبهاء در آن محل جشن اتحاد برپا داشتند » مدرسه تابستانه گایزویل در کایزویل واقع در کالیفرنیا: ۱- خانه بوش. (۲) Bosch - تالار بهائی. ۳- اطاقهای خواب. ۴- ساختمانهای روستائی. ۵- اراضی. ۶- مدرسه بین‌المللی بهائی واقع در پایین والی (Pine Valley) در ایالت کولورادو (۷) Colorado - خانه مانیوس. (۸) swehtaM - ساختمانهای روستائی. ۹- ۲۰ اکر زمین [۱۵۳]. ۱۰- مدرسه تابستانه ایالات مرکزی. ۱۱- خانه اکل استون. ۱۲- کتابخانه. [صفحه ۲۵۱] ۱۳- تالار خواب. ۱۴- منازل. ۱۵- اراضی. ملک ویلسن (Wilson) در مالدن (Malden) واقع در ایالات ماساچوست: (Masachost) خانه ویلسن « که در سال ۱۹۱۲ محل اقامت حضرت عبدالبهاء بوده است. » [۱۵۴].

موقوفات در ممالک مختلف

علاوه بر املاکی که در امریکا وقف بهائیت شده تعداد زیادی موقوفات در کشورهای مختلف جهان نیز به نام « محافل بهائی » به ثبت رسیده است. به موجب آخرین آماري که منتشر شده ارزش این املاک و یا مساحت اراضی موقوفه در سال ۱۹۴۸ مسیحی به شرح زیر است: این آمار از یک گزارش رسمی مربوط به بهائیان استخراج شده است: ۱- قیمت تقریبی موقوفات ملی بهائی در ایالات متحده آمریکا ۰۶ / ۲۷۸۳۹۵۶ دلار ۲- مساحت زمینی که برای اولین مشرق‌الاذکار ایران خریداری شده است. ۳۸۱۹۰۰۰ مترمربع ۳- مساحت اراضی موقوفه حول مقام اعلی از جبل کرم. ۱۶۷۱۰۰ متر مربع ۴- مساحت اراضی موقوفه روضه مبارکه حضرت بهاءالله در عکا. ۴۰۰۰ متر مربع ۵- مساحت اراضی موقوفه روضه مبارکه حضرت بهاءالله در ناحیه غزه. ۱۰۵۳۰ متر مربع [صفحه ۲۵۲] ۶- مساحت اراضی موقوفه مقام اعلی و روضه مبارکه حضرت بهاءالله در وادی اردن. ۲۳۵۴۱۰۸ متر مربع ۷- مساحت اراضی موقوفه روضه مبارکه حضرت بهاءالله و مقام اعلی در کشور اسرائیل که به نام شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا در اسرائیل به ثبت رسیده است. ۵۵۰۰۰ متر مربع مساحت اراضی موقوفه مقام اعلی در جبل کرم که به نام شعبه محفل روحانی به ثبت رسیده است: ۱- ملی بهائیان هند و پاکستان و برمه در کشور اسرائیل به ثبت رسیده است. ۲۰۴۸۰ متر مربع ۲- جمع کل مخارج ساختمان ایوان مقام اعلی در جبل کرم. ۲۴۰۰۰۰ دلار ۳- جمع کل مخارج ساختمان مشرق‌الاذکار در ویلمت. ۲۰۸۴۵۶۴۰۰ دلار ۴- قیمت حظیره القدس بهائیان هند و پاکستان و برمه. ۵۷۵۰۰۰ روپیه ۵- جمع مبلغ که تا به حال صرف ساختمان حظیره القدس بهائیان ایران گردیده است. ۵۰۰۰۰ پوند ۶- مساحت اراضی اولین مشرق‌الاذکار جنوب آمریکا در سانتیاگو واقع در شیلی. ۹۰۰۰۰ متر مربع شوقی ربانی درباره‌ی موقوفات جهانی بهائیان در سالهای آخر عمر خود می‌نویسد: « ... در این مقام لازم است به املاک و موقوفات کثیره‌ی دیگری نیز که از آغاز طلوع نظم اداری امر حضرت بهاءالله مترادفا و متتابعاً در سایر ممالک و اقالیم عالم مانند هندوستان و برمه و بریتانیای کبیر و آلمان و عراق و [صفحه ۲۵۳] مصر و استرالیا و ماوراء اردن و شامات تأسیس گردیده اشاره نمود. از آن جمله است حظیره القدس های بهائیان عراق - مصر - هندوستان - استرالیا و بیت بهائی در

اسلینگن و مؤسسه‌ی مطبوعاتی بهائیان انگلستان و مسافرخانه‌ی بهائی در بغداد و گلستانهای جاوید در عواصم ممالک ایران و مصر و ترکستان. این اوقاف وسیع‌ی متنوع خواه به صورت اراضی یا به صورت مدارس یا مراکز اداری یا دفاتر امریه یا کتابخانه یا مقر دفن متصاعدین یا محل پذیرائی واردین و یا شرکت‌های مطبوعاتی قسمتی از آنها به نام محافل مرکزی اقالیم مربوطه تسجیل و قسمتی به نحو امانت نزد وجوه احباء نگاه داشته...» [۱۵۵].

موقوفات بهائیان ایران

با اینکه «بهائیت» یکصد و بیست و شش سال قبل از ایران سرچشمه گرفت و به تدریج در نقاط دیگر استقرار یافت و ده‌ها موقوفه با ارزش در اختیار محفل مرکزی ایران است و به قول شوقی ربانی: «... اقدام و اعظم این مراکز ابنه متعددی است که احبای ایران علی‌رغم مشکلات و تضییقات موجوده به ارتفاع آنها اقدام و یا در بلاد مختلفه آن صقع جلیل برای این نیت خیر خریداری نموده‌اند...» [۱۵۶]. با این حال تاکنون بهائیان نتوانسته‌اند این موقوفات را به نام «بهائیت» به ثبت برسانند. تنها در سالهای اخیر و بعد از درگذشت «شوقی ربانی» قسمتی از موقوفات - املاک - دارائی و تأسیسات و سهام [صفحه ۲۵۴] شرکت‌های عمده که متعلق به بهائیت بوده به شرکت‌های «امناء» و «نونه‌الان» منتقل شده است. شوقی ربانی درباره‌ی افزایش املاک بهائیان در ایران می‌نویسد: «... در ایران مهد امرالله متعلقات امریه که به صورت اراضی و ابنه اداری و مدارس و سایر مؤسسات دیگر موجود است به نحو قابل ملاحظه‌ای بر وسعت و عظمت دایره موقوفات محلی بهائی در سراسر کره‌ی ارض افزوده و مایه‌ی مزید اعتبار و حیثیت آنها گردیده است...» [۱۵۷]. شوقی ربانی املاک موجود در ایران را بدین ترتیب شرح داده، می‌نویسد: «... دیگر از موقوفات امریه املاک و اماکنی است که در اقلیم مقدس ایران مهد آئین نازنین تقدیم امرالله گردیده و از لحاظ ارزش به مراتب از موقوفات مذکره در فوق وسیعتر و عظیم‌تر است، و چون تا این تاریخ جامعه بهائیان ایران موفق به تسجیل محافل ملیه و محلیه خویش نگردیده، اسناد و مالکیت آنها به نام افراد ثبت و نگاهداری شده [۱۵۸] ولی در حقیقت نفس الامر متعلق به جامعه بهائی [صفحه ۲۵۵] است. علاوه بر بیت مبارک نقطه اولی در شیراز و بیت موروثی بهاءالله در «تاکر» مازندران که از ایام حیات عبدالبهاء در تملک جامعه بهائی بوده، پس از صعود مبارک اراضی وسیع‌ای خارج از عاصمه‌ی مملکت در دامنه‌ی جبل البرز مشرف بر ارض مقدسه موطن اصلی جمال اقدس ابهی در نطاق موقوفات امریه درآمده است. این اراضی شامل مزرعه و باغ و تاکستان به مساحت متجاوز از سه ملیون و نیم متر مربع است و برای بنای اولین مشرق‌الاذکار بهائیان ایران اختصاص داده شده و سایر اماکن متبرکه که دایره‌ی اوقاف بهائی آن ارض را وسعت عظیم بخشوده عبارت است از بیت حضرت بهاءالله در طهران که محل ولادت مبارک می‌باشد، دیگر چند بیت مجاور بیت مبارک حضرت اعلی در شیراز متضمن خانه متعلق به جناب خال و همچنین حظیره‌ی القدس طهران و حجره بوشهر [۱۵۹] که در ایام اقامت هیکل اکرم حضرت باب در آن شهر محل تجارت آن حضرت بوده و یک ربع از قریه چهریق محل سجن اطهر در آذربایجان و خانه میرزا جانی که نقطه اولی در اثنای حرکت تبریز چند یومی در آنجا توقف فرمودند و حمام عمومی در شیراز که وجود مبارک بدانجا تشریف می‌بردند، و بعضی ابنیه‌ی مجاوره و نیمی از بیت متعلق به جناب وحید در تبریز و قسمتی از بیت متعلق به جناب حجت در زنجان و سه باغ در جلگه به دشت که به [صفحه ۲۵۶] امر بهاءالله اجاره شده بود. و مدفن جناب قدوس دربار فروش و خانه کلاتر محل سجن طاهره در طهران و حمام عمومی در ارومیه که هنگام توجه حضرت اعلی به صوب تبریز به قدوم مبارک مزین شده، دیگر خانه متعلق به آقا میرزا حسینعلی نور که چندی عرش مبارک در آنجا مخفی بوده، دیگر بیت بایه و خانه ملکی جناب ملا حسین در مشهد و منزل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در اصفهان، همچنین عده‌ی کثیری از بقاع مقدسه و اماکن تاریخیه که مدفن و مرقد شهدای اولیه امر می‌باشد. این مستملکات که به غیر از معدودی کلا در ایام اخیر به دست آمده اکنون موجود و هر سال بر وسعت و اهمیت آن افزوده می‌شود و در مواقع لزوم به همت

لجنه مخصوص که برای حفظ و اداره اماکن مذکوره گماشته شده به نهایت سعی و مجاهدت تحت نظارت و توجه نمایندگان منتخب جامعه به تعمیر و مرمت آنها اقدام می‌گردد...» [۱۶۰]. آنچه که در این بخش جالب توجه می‌باشد، اقرار صریح شوقی ربانی درباره‌ی موقوفه‌های بهائیان ایران است. به طوری که خواندیم شوقی ربانی «مالکیت» موقوفه‌های بهائیان را که در دست چند تن بهائی است و به نام آنها به ثبت رسیده، محرز و مسلم می‌داند. بنابراین اگر روزی یکی از رؤسای اوقاف بخواهد همه این املاک وقف شده را از جمله املاک ثبت دولتی شده بداند و آنها را به تصرف اوقاف کل کشور درآورد، بدون اشکال این املاک به مالکیت دولت در خواهد آمد. ولی چرا تا به امروز چنین اقدامی نشده بر ما مجهول است؟ این اعتراف رسمی که در کتاب چاپ شده از سوی بهائیان موجود [صفحه ۲۵۷] است، شایعه همگانی - نفوذ بهائیان در اقتصاد کشور - را که همه مردم ایران از سالها پیش می‌دانند، رسمیت می‌دهد. به طوری که می‌دانیم بهائیان ایران میلیاردها تومان زمین، املاک بزرگ، شرکتهای و مؤسسه‌های عام المنفعه، و دو بانک امناء و ترانه را - که به صورت شرکت اداره می‌شوند - به نام اشخاص به ثبت رسانیده‌اند و از منافع میلیاردها و میلیاردها ریالی آن استفاده می‌کنند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که محفل بهائیان ایران این همه ثروت و دارائی را چگونه خرج می‌کند؟ و آیا این شائبه و نظر برخی از هوشمندان، صحیح به نظر نمی‌آید که وجود دارائی و سرمایه بی حساب و شناخته نشده، آن هم در دست مردان و زنان شناخته نشده و بی مسئولیت، عواقب شومی برای اقتصاد و حتی استقلال مملکت و رژیم قانونی، به وجود نخواهد آورد؟ آیا روزی نمی‌رسد که به این بی‌بند و باری و هرج و مرج و سوء استفاده عده‌ای شناخته شده خاتمه داده شود؟ [صفحه ۲۵۹]

گلستان جاوید و یک کلاهبرداری قانونی

اشاره

چنان که در بخشهای پیشین گفتیم، پس از مرگ شوقی ربانی - آخرین پیشوای بهائیت - و مخصوصاً بر سر تملک و تصاحب ما ترک او، اختلافی که از مدتها پیش بین سران و رهبران بهایی پیدا شده بود، ولی جز گروهی اندک از خود سردمداران بهائیت کسی از آن آگاهی نداشت، به یکباره از پرده بیرون افتاد و کار شکایت گروههای مخالف از یکدیگر حتی به محاکم قضائی و دادگستری نیز کشیده شد. در جریان یکی از این شکایتها که مستقیماً علیه وارث شوقی ربانی و محفل ملی بهائیان ایران تدوین شده بود، متوجه شدیم که چگونه بهائیان با سند سازی و تبنائی با تنی چند از مأموران نادرست دولت، توانستند با صلح کردن میراث ابتدا به یک فرد و سپس واگذاری از طرف آن فرد به شرکت امناء، میراث چند میلیاردی شوقی ربانی در ایران را - بدون اینکه حتی مالیات بر ارث یا مالیات بر دو صلح انجام شده را به دولت پردازند - تصاحب کرده و در اختیار گروه موردنظر خود قرار دهند. در قسمتی از این کتاب خواندیم که محفل بهائیان ایران: «... از پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر دو صلح انجام یافته و مالیات بر درآمد و حق الثبت که بالغ بر یکصد و هفتاد و پنج میلیون تومان می‌شود، خودداری می‌نماید و بعد که مقامهای اداری و قضائی مستحضر می‌شوند، در تاریخ [صفحه ۲۶۰] ۲۶ / ۷ / ۳۷ به وکالت منوچهر قائم مقامی با اخذ ۱۰۵۴ سهم از ۱۵۰۰۰ سهم اقدام به حصر وراثت می‌نمایند. و شرکت سهامی امناء با اغفال کارکنان ثبت و تبنائی با ممیزین و کارشناسان اداره دارائی و ثبت با فعل و انفعاله‌ها به دستیاری منوچهر قائم مقامی بدون درج معاملات قطعی در اسناد مالکیت قبل و اعلام آن به اداره‌ی دارائی و اخذ مالیات بر ارث به موجب صلحنامه‌های تنظیمی اسناد مالکیت جدید به نام شرکت سهامی امناء صادر می‌نمایند، و شرکت سهامی امناء قبل از تعیین مالیات بر ارث و مالیات بر صلح و مالیات بر درآمد دولت، اراضی و املاک را به قطعات مختلف تقسیم و تفکیک می‌نماید و به اشخاص انتقال می‌دهد...». اما جالبترین قسمت این کلاهبرداری مطالبی است که پس از طرح تقسیم و تفکیک

اراضی و انتقال آن به افراد به میان آمده است، به شرح زیر: «... من جمله یکی از این رقبات پلاک ۳۷۴۲ بخش ۳ تهران، واقع در امیرآباد، بالای جلالیه، قبرستانی به نام گلستان جاوید بوده که طبق نامه‌های شماره ۱۱۷۸ / ۲۳ / ۴۱۵۵ تاریخ ۱۹ / ۲ / ۴۲ و ۱۵۶۱ / ۲۳ تاریخ ۱۵ / ۳ / ۴۰ شهرداری تهران مورد اعتراض شهرداری نیز واقع شده، معذالک با فعل و انفعالی سند مالکیت این رقبه بدون رعایت قوانین و مقررات ثبتی و نظریه‌ی شورای عالی ثبت به نام شرکت سهامی امانء تبدیل یافته و شرکت مزبور آن را به قطعه‌های مختلف تفکیک نموده و به اشخاص انتقال داده است، و با اینکه اداره‌ی ثبت و کارشناسان و مهندسین در موقع تقسیم و تفکیک پلاک ۳۷۴۱، بخش سه تهران را با وجود قبرها، می‌دانستند گورستان عمومی است نه باغ مشجر و می‌دانستند جنبه‌ی عمومی دارد نه خصوصی [صفحه ۲۶۲] و می‌دانستند وارث هنوز مالیات بر ارث و مالیات بر صلح انجام شده را پرداخت ننموده‌اند و برابر رأی شورای عالی ثبت که طی شماره ۵۸۴۲ / م مورخ ۲۳ / ۴ / ۴۲ ابلاغ گردیده توافق بین وارث نسبت به تقسیم ماترک حاصل نشده و مشخصات مورد صلح هر یک از وارث در صلح نامه‌ها قید نشده اقدام به صدور سند به نام افراد می‌نمایند.» بدین ترتیب سند سازان و کسانی که قصد تملک و تصاحب ماترک شوقی ربانی را داشتند نه فقط همه میراث او و آنچه را که موقوفه و اموال عمومی بهائیان به حساب می‌آمد، به نفع خود ضبط کردند، بلکه «گورستان عمومی» را نیز که در میان اماکن عمومی، «عمومی» ترین آنهاست! به نام «باغ مشجر» تفکیک و تقسیم کرده و در معرض فروش قرار دادند. و اما چگونگی تصاحب اراضی امیرآباد و اختصاص دادن آن به گورستان بهائیان (گلستان جاوید) داستانی طولانی دارد، که نیازمند رجوع به سالیان گذشته است. می‌دانید که بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده است، از طرفی با اختلافات عقیدتی شدیدی که بین مسلمانان و بهائیان وجود دارد [۱۶۱]، دفن مردگان بهائی (اگر بهائی بودن آنها فاش می‌شد) در گورستان مسلمانان امکان نداشت، همچنین خود بهائیان نیز نمی‌خواستند، در گورستان مسلمین دفن شوند. [صفحه ۲۶۴] اما چون بهائیت در ایران به رسمیت شناخته نشده است، طبعاً پیروان این طریقه نمی‌توانستند مانند مسلمانان یا سایر مذاهب رسمی، موقوفاتی به نام بهائیت داشته باشند، تا مثلاً بخشی از آن را به گورستان اختصاص دهند، پس، در آغاز کار که هنوز شرکت امانء تشکیل نشده بود، تا موقوفات به صورت سهم و در شرکتی به ظاهر تجارتي گرد آورد، این موقوفات به نام افراد، مخصوصاً پیشوایان بهائیت به ثبت می‌رسید. مخصوصاً در زمان شوقی ربانی، بسیاری از اموال و املاک و موقوفات، توسط بهائیان به این آخرین رهبر بهائیت بخشیده شد و به نام او به ثبت رسید که یک نمونه آن اراضی گلستان جاوید است.

ماترک امین امین

نخستین سندی که درباره‌ی این اراضی اینک در دست ماست، استشهادی است، به تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۱۲ که طی آن غلامرضا امین امین یکی از بهائیان متمکن و معتقد، از دیگران خواسته است که تملک و تصاحب او را بر اراضی مورد بحث تأیید کنند. متن استشهادی که رونوشت آن با شماره ۶۸۳۷۶۶ - ۷ / ۱۰ / ۴۷ از بایگانی دایره شمال ثبت تهران اخذ شده، به شرح زیر است: وزارت دادگستری - ثبت کل اسناد و املاک - ۶۸۳۷۶۶ مورخ ۷ / ۱۰ / ۴۷ رونوشت استشهاد استشهاد و استعلام می‌شود از آقایانی که اطلاع دارند که یک قطعه باغ محصور معروف به باغ میرزا محمد باقر خان واقعه بین جمشیدآباد و امیرآباد و زارعیه، ملک طلق متصرفی اینجانب حاجی غلامرضای امین امین است، شهادت خود را مرقوم فرمایند. ۳۱ فروردین ۱۳۱۲ - غلامرضا امین امین مهر [صفحه ۲۶۶] ... و در زیر این برگ استشهاد و استعلام، افرادی به شرح زیر تملکهای غلامرضا امین امین را بر باغ معروف به باغ «میرزا باقر خان» تأیید کرده‌اند: «این بنده میرزا اسحق خان حقیقی، دارای ورقه‌ی هویت ۴۰۸، صادره‌ی از ناحیه‌ی ۳ حسن آباد، اطلاع کامل دارم که باغ فوق الذکر ملک طلق متصرفی جناب حاج غلامرضا امین امین است. امضاء اینجانب یوسف وحدت، دارای ورقه‌ی هویت ۱۰۶۶۶ صادره‌ی از ناحیه ۳ حسن آباد، اطلاع کامل دارم باغ فوق الذکر که سابقاً ملک مرحوم میرزا باقر خان

جمع آن را بفروشد و به حضرت شوقی ربانی منتقل نماید و اولادهای فانی حقی از جمیع آنچه در دست و تصرف فانی است نیست) و وراثت آن مرحوم طبق گواهی‌نامه حصر وراثت شماره ۵۷۸ - ۴ / ۶ / ۱۹ صادره از شعبه سوم دادگاه بخش طهران منحصر است به اشخاص نامبرده زیر: ۱- بانو مسعوده امین امین دختر مرحوم علی به شناسنامه شماره ۱۱۰۲ (زوجه‌ی دائمه) ۲- بانو قدسیه امین امین به شناسنامه شماره ۳. ۱۲۳۱- بانو فروغیه امین امین به شناسنامه شماره ۴. ۱۱۹۵- آقای تقی امین امین به [صفحه ۲۷۲] شناسنامه شماره ۵۸۳۰۵ از بخش شش تهران. ۵- آقای محسن امین امین به شناسنامه ۶. ۱۲۰۱- آقای لطف‌اله امین امین به شناسنامه شماره ۷. ۱۲۳۰- آقای مهدی امین امین به شناسنامه شماره ۸. ۱۲۰۰- آقای عزت‌اله امین امین به شناسنامه شماره ۴۸۱ که کلا از بخش چهار تهران صادر شده (هفت نفر نامبرده اولاد او می‌باشند) در تاریخ زیر حاضر شد، آقای ولی‌اله و رقا فرزند مرحوم علی محمد به شناسنامه شماره ۱۴۱۴، از بخش ۲ تهران، ساکن بخش سه خیابان فیشرآباد، خانه شخصی وصی مخصوص مرحوم حاج علی غلامرضا امین امین به موجب وصیتنامه‌ی نامبرده بالا- و وکیل تام‌الاختیار کلیه وراثت نامبرده بالا به موجب وکالتنامه رسمی شماره‌ی ۲۶۴۵۸ - ۲۶۴۸۲ - ۳۱ / ۴ / ۱۳۲۴ این دفترخانه برای اجرای مدلول وصیتنامه نامبرده بالا تمامی و همگی املاک مرحوم حاج غلامرضا امین امین را چه نسبت به آنها تقاضای ثبت شده باشد و چه تقاضای ثبت نشده باشد و در صورت اول هر چه در جریان ثبت باشد و چه سند مالکیت صادر شده باشد به استثناء شش دانگ یک باب خانه پلاک شماره ۱۹۰۷ واقع در بخش ۴ تهران، خیابان انتظام السلطنه، به بیع قطع انتقال داد به مبلغ یکصد هزار ریال وجه رایج به آقای شوقی ربانی، فرزند آقای هادی شیرازی، دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی ۵ از فلسطین ساکن حيفا و آقای عنایت‌اله احمدپور میلانی فرزند مرحوم حاج... دارای شناسنامه‌ی شماره ۱۴۷۴۱ از بخش طهران ساکن بخش نامبرده خیابان تخت جمشید خانه شخصی وکیل مع الواسطه خود آقای شوقی ربانی قبول بیع نمود، و طرفین کلیه اختیارات متصوره و... اسقاط نمود و آقای و رقا اقرار به وصول ثمن [صفحه ۲۷۳] به توسط وکیل خریدار و آقای احمدپور وکیل خریدار اقرار... و تصرف کلیه مورد معامله که بین طرفین معین و مشخص است نمودند، به طوری که حقی و نصیبی به هیچ عنوان برای موکلین فروشنده در مورد معامله باقی نماند. به تاریخ نهم مردادماه ۱۳۲۴ - محل امضاء ولی‌اله و عنایت‌اله احمدپور میلانی بر احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد. به تاریخ متن امضاء رونوشت برابر اصل است. به تاریخ ۴ / ۱۱ / ۲۷ محل مهر و امضاء دفتر کل دادگاههای بخش طهران - رونوشت برابر اصل است « رونوشت سند دیگری نیز در اختیار ماست که طی آن تأکید شده است، مقصود از املاک و اموال غلامرضا امین امین که به شوقی افندی بخشیده شده، کلیه دارائی او در سراسر ایران است و به املاک و اموال او در تهران منحصر نمی‌شود: « شیر و خورشید وزارت دادگستری، ثبت کل اسناد و املاک برگ داد و ستد مشترک نوع سند اقرارنامه دفترخانه رسمی شماره ۲۵ درجه اول حوزه طهران این برگ که در صفحه ۱۸۸ به شماره ۲۶۸۵۹... دفتر ثبت شده است در دفتر اینجانب نماینده ثبت اسناد هم در صفحه‌ی ۴۸۸۰۴ دفتر اسناد رسمی شماره‌ی ۲۵، در تحت شماره ۲۶۸۳۵، در تاریخ ۲۳ / ۵ / ۲۴ به ثبت رسید. در پیرو سند رسمی شماره ۲۶۷۹۷ - ۲۶۸۲۱ همین دفترخانه حاضر گردیدند. آقایان ولی‌اله و رقا و عنایت‌اله احمدپور میلانی هر کدام دارای... دفترخانه (وکلا و متعاملین) در سند نامبرده و بعدالحضور اقرار و اعتراف قانونی نمودند بر اینکه مقصود از ذکر جمله [صفحه ۲۷۴] قطعی و همگی املاک مرحوم نامبرده در کلیه نقاط ایران است. در تاریخ بیست و سوم مرداد ماه ۱۳۲۴ - محل امضاء ولی‌اله و رقا - عنایت‌اله - احمدپور میلانی - با احراز هویت اقرار کنندگان تمام مراتب مسطوره در... در نزد اینجانب واقع شده - به تاریخ متن - امضاء. رونوشت برابر اصل است. محل مهر و امضاء مدیر کل دادگاههای بخش طهران تاریخ. »

سند مالکیت گلستان جاوید

بدین ترتیب کلیه املاک و اموال حاج غلامرضا امین امین که گفتیم بالغ بر ۲۸۷ میلیارد دلار بوده است، در اختیار شوقی افندی

پیشوای وقت بهائیت قرار می‌گیرد. از جمله باغ مورد بحث ما که بعداً «گلستان جاوید» نامیده شد و به گورستان بهائیان مبدل گردید. ما رونوشت سند مالکیت این اراضی را که شماره پلاک آن ۳۷۴۲ است، در اختیار داریم. متن این رونوشت به شرح زیر است: وزارت دادگستری ثبت کل اسناد و املاک ۶۸۳۷۶۶ مورخ ۷ / ۱۰ / ۴۷ رونوشت ماشین نویسی سند مالکیت پلاک ۳۷۴۲ بخش سه تهران شماره پلاک ۳۷۴۲ بخش سه تهران شماره صفحات ثبت املاک در دفتر املاک ۹۹ ص ۴۷۱ ذیل شماره ۱۲۳۱۷ شیر و خورشید وزارت دادگستری - ثبت اسناد و املاک - تاریخ ثبت ملک ۵ / ۲ / ۲۹ - نام و نام‌خانوادگی مالک و محل صدور آن: آقای شوقی ربانی، فرزند آقای هادی شیرازی، دارای شناسنامه‌ی شماره ۵ از قنصلگری ایران در فلسطین تابع ایران. ملک و محل آن شش دانگ یک قطعه باغ [صفحه ۲۷۵] مشجر به شماره‌ی سه هزار و هفتصد و چهل و دو، واقع در بخش سه تهران، حسن آباد خارج دروازه اسب دوانی زیر اراضی امیر آباد که مورد تقاضای ثبت آقای حاج غلامرضا امین امین بوده و به نام او آگهی و به مالک انتقال یافته حدود و مشخصات شمالاً و شرقاً دیواری است به اراضی شماره سه هزار و هفتصد و چهل و یک جنوباً دیواری است به خیابان شیراز غرباً دیواری است به خیابان سابق امیرآباد. بها یک میلیون و سیصد و شصت و هشت هزار و شصت ریال. این برگ که مطابق است با ثبت دفتر املاک بر حسب دستور (خوانده نشد) و قانونا ثبت اسناد و املاک به آقای شوقی ربانی داده می‌شود و سند رسمی است. رئیس ثبت شمال تهران - امضاء ۱۰ / ۲ / ۲۹ رسیدگی سه قطعه باغ پلاک ۳۷۴۲ بخش سه را آقای غلامرضا امین امین به شرح اظهار نامه‌ی مورخ فروردین ۱۳۱۲ تقاضا و ضمن اعلانات ششماهه به این عبارت (آقای حاج غلامرضا امین امین شش دانگ یک قطعه باغچه از اراضی امیرآباد) آگهی و طبق صورت مجلس تجدیدی مورخ ۱۲ / ۹ / ۱۶ بدون حضور و امضاء (یک کلمه خوانده نشد) تجدید و در آنجا ذکر لزوم مساحی شده، اخیراً آقای عنایت‌اله احمدپور ضمن درخواست رسیده شماره ۱۰۲۰۶ - ۹ / ۸ / ۲۸ به اظهار و کالت از طرف آقای شوقی ربانی به نام موکل خود تقاضای صدور سند نموده و مدارک زیر تسلیم داشته. ۱- رونوشت حصر وراثت ۵۷۸ - ۴ / ۶ / ۱۹ شعبه سه دادگاه بخش مبنی بر مرگ آقای غلامرضا امین امین و انحصار ورثه بانو مسعوده زوجه و بانوان قدسیه و فروغیه و آقایان تقی - محسن - لطف‌اله - مهدی - عزت‌اله فرزندان. [صفحه ۲۷۶] ۲- رونوشت اقرار نامه‌های ۱۸۳۰۵ / ۱۸۳۳۶ - ۱۳ / ۹ / ۱۹ و ۲۲۲۴۲ / ۲۲۲۷۳ - ۱۷ / ۴ / ۲۱ ورثه مرحوم غلامرضا امین امین مبنی بر اینکه جز خانه ۱۹۰۷ بخش ۴ کلیه اموال مرحوم غلامرضا امین امین به استثناء خانه پلاک ۱۹۰۷ بخش ۴ از مال آقای شوقی ربانی خریده شده. ۳- رونوشت سند ۲۶۷۹۷ / ۲۶۸۲۱ - ۹ / ۵ / ۲۴ و اقرارنامه ۲۶۸۳۵ / ۲۶۸۵۹ - ۲۳ / ۵ / ۲۴ مشعر بر اینکه آقای ولی‌اله ورقا وصی مورث و وکیل ورثه پیرو وصیت‌نامه مربوط کلیه املاک مرحوم غلامرضا امین امین را به استثناء خانه پلاک ۱۹۰۷ بخش ۴ انتقال به آقای شوقی ربانی داده. ۴- رونوشت سند عادی انتقال مورخه ۲۰ رجب ۱۳۲۱ آقای ارباب جمشید به آقای محمد باقر که خریدار در ۵ محرم ۲۲ اقرار به خرید از جانب آقای غلامرضا نموده و در ۱ / ۵ / ۱۰ و ۱ / ۶ / ۱۰ به تصویب هیئت تصفیه رسیده. ۵- رونوشت سند رسمی ۶۱۱ / ۶۱۳ / ۸ شیراز ۱۸ / ۱۲ / ۱۱ انتقالی آقای عبدالحسین دهقان به وکالت از ورثه مرحوم محمد باقر دهقان به آقای غلامرضا امین امین (رونوشت این دو سند برای تکمیل مدرک تقاضا داده شد). چون تجدید بدون حضور و امضاء بوده مراتب ذیل درخواست رسیده به ۱۰۲۰۶ - ۹ / ۸ / ۲۸ قید و کسب تکلیف گردیده و در ۳ / ۹ / ۲۸ حاشیه همان تقاضا چنین دستور داده شده که در صورت امکان عملی طی ماده ۱۵ قانون ثبت یا تأیید متقاضی و امضاء مشارالیه در صورت مجلس تمدیدی اشکالی ندارد که برای انجام این عمل در ۷ / ۹ / ۲۸ آقای عنایت‌اله احمدپور ذیل صورت مجلس تجدیدی شرحی نگاشته و امضاء نموده است و از جهت امکان عملی طبق ماده ۱۵ شمال و شرق دیوار این ملک پلاک ۳۷۴۱ است که مجاور هم در تجدید [صفحه ۲۷۷] مورخه ۱۵ / ۲ / ۲۴ این دو قسمت را به دیوار این ملک محدود نمود. جنوب و غرب هم شارع یعنی خیابانهای شیراز و امیرآباد است و ملک هم محصور می‌باشد. در ذیل صورت - مجلس تجدیدی تذکر داده شده که چون در مدرک تقاضا قید مساحت شده مساحی شود. در ۶ / ۱ / ۲۸ طبق گزارش و نقشه پیوست پرونده به وسیله‌ی آقای

(یک کلمه خوانده نشد) مساحی به عمل آمده و به میزان ۱۷۴۸۵ / ۷۵ متر درآمده. ولی چون اولاً مدرک تقاضا دو سند است یکی با قید مساحت و دیگری بدون ذکر مساحت. بعلاوه مورد تقاضا به طور مطلق یک قطعه باغ بدون قید مساحت بوده و در آگهی هم همینطور ذکر مساحت نشده و از جهت اربعه محصور است. لذا مستخرجه هم یک قطعه باغ بدون ذکر طول و ابعاد و مساحت تهیه شد. پرونده حاکی از (یک کلمه خوانده نشد) نیست، ولی در زیر صورت مجلس تجدیدی عبارت (اراضی امیرآباد هیئت تصفیه ارباب جمشید توقیفی دولت است که ذکر شده و این قسمت به طور کلی به روایت اوراق پرونده ۳۹۱۴ - ۳ ک از وزارت دادگستری نسبت به اراضی ارباب جمشید (یک کلمه در اصل سند پاره شده) که اگر اشخاص رأساً تقاضای ثبت کرده‌اند هرگاه در مدت قانونی اعتراض رسیده جریان دعوای دنبال و تعیین تکلیف و نتیجه نشود... (یک کلمه پاره شده) همین سند صادر می‌گردد و در صورت نداشتن پیشینه بازداشت و اقدام به هیئت تعیین بهاء و... حساب شده، پس از (پاره شده است) تذکرات به شرح مندرجات فوق است و مانع دیگری به نظر نمی‌رسد. رونوشت برابر ماشین نویسی است که به موجب فتوکی گواهی شماره ۱۵۵۵ - ۱ / ۱۰ / ۴۷ بازپرس شعبه سه تهیه شده. بایگان دایره‌ی شمال ثبت تهران - مهر و امضاء [صفحه ۲۷۸]

امین امین کیست؟

اکنون که به اختصار از دارائی امین امین آگاه شدیم، لازم می‌دانیم سخنانی کوتاه درباره کسانی که در بهائیت بدین نام مشهور شده‌اند، بازگوئیم. ما دانستنی‌های خود را درباره‌ی «امین» از نوشته صبحی مهتدی «کاتب وحی عبدالبهاء»، «مبلغ بهائی گری» و کسی که از نزدیک با سران بهائیت همراه بوده و «بهائی زاده» نیز بوده گواه می‌آوریم. او در این باره چنین می‌نویسد: «حاجی شاه محمد نام داشت و چون قطع کرد که بها موعود بیان است تمام ثروت و دارائی خود را تسلیم بهاء کرد و در ازای این عمل به دو پادشاه نائل گردید: یکی لقب امین البیان و دیگری مأموریت جمع حقوق، و حقوقی که باید اهل بها رئیس مذهب را دهند صد نوزده از عایداتست، حاجی شاه محمد امین مأمور جمع آوری این وجوه و ارسال آن به عکا بود، و همچنان بر سر این کار ماند تا وقتی که در فتنه‌ی شیخ عبدالله کرد در میاندوآب آذربایجان کشته شد و بعد از او بهاء اخذ حقوق را به حاجی ابوالحسن اردکانی که مدتی در صحبت و خدمت حاجی شاه محمد مذکور روزگار به سر می‌برد واگذاشت. و این حاجی ابوالحسن که بعدها به حاجی امین معروف شد و مقام مهمی در بهائیت احراز کرد، به طوری که خودش برای من و بسیاری از احباب حدیث می‌کرد، اصلاً از بایان ازلی بوده و موقعی هم ادعای من یظهري کرده و شرح ادعای وی به قراری که مکرر بیان آن را از او شنیده‌ام چنین است: «زمانی که سید ببر به یزد آمد، شبی در مجمعی بودیم، ناگهان سید ببر اظهار داشت که دیشب ۲ ساعت و ۵ دقیقه از شب رفته به الهام غیبی ملهم [صفحه ۲۷۹] شدم! و همانا من یظهر موعود منم، حاضرین بی هیچ اندیشه و تأملی گفتند: آری دوره دوره‌ی فوآد است، نباید دلیل و برهان طلبید، پای استدلالیان چوبین بود، و همه سر به سجده نهاده خاضع شدند. من نیز به تبعیت دیگران ساجد گشتم ولی با خود گفتم، اکنون که حال بر این منوالست و نفس ادعا برای قبول عوام کافست، من چرا اظهار نکنم؟ دفعه‌ی دیگر که دور هم مجتمع شدیم، من پیش از همه آغاز سخن کرده گفتم که در شب گذشته نور الهی بر قلب من پرتو افکند و ذات من جلوه‌گاه محبوب حقیقی شد. مجلسیان و حتی شخص سید ببر بی هیچ چون و چرائی به سجود آمده گفتند حق لا ریب فیه، دوره دوره‌ی فوآد است و خلاصه از برکت دوره‌ی فوآد آن ایام در هر گوشه صدائی بلند شد و از هر سری سودائی آشکار گشت.» اما سید ببر یکی از ابطال بابیه بود، و همان کس است که در عتبات عرش درجات بدن فاضل دربندی را به ضرب کارد مجروح ساخت. ولیکن حاجی امین با همه‌ی این تفصیلات قدرت اینکه طوق عبودیت ازل را از گردن بنهد، نداشت و از طرفی حاجی شاه محمد او را به حال خود نمی‌گذاشت و به تبری از ازل و تولای بهاء دعوت و دلالتش می‌کرد، بالاخره به سعی حاجی شاه محمد روی به سوی بهاء کرد و قرار بر تشرف به حضور او مقرر شد، قضا را آن ایام بهاء به عکا سرنگون شده بود و به موجب

التزاماتی که به اداره حکومت سپرده از ملاقات و پذیرفتن اشخاص خارجی ممنوع بود و مأمورین دولت بسیار مواظب بودند که کسی از خارج به قشله (سربازخانه) که بهاء در آنجا محبوس بود نرود، و لذا راه آمد و شد زائرین بسته بود، فقط نفوس مهمه از [صفحه ۲۸۰] زوار را به حیل و تدابیر مخصوص کارگذاران بهاء به شرف حضور نائل می‌ساختند. و چون حاجی ابوالحسن به عکا وارد شد باب لقا را مسدود یافت پس به توسط وسائط عرض حاجات خود را نموده به الحاح خواهش زیارت کرد و چون از باب حل و عقد هر رأیی زدند موافق نبود و هر تدبیری اندیشیدند صواب نمی‌نمود، قرار بر این شد که در روزی که نوبت استحمام بهاء در حمام عمومی است او نیز چون ناشناسی به حمام رود و قامت مبارک را خوابیده زیارت کند! به شرط آن که هیچ‌گونه سخنی نگوید و حرکتی که مخالف حکمت باشد نکند. چون روز موعود فرارسید و حاجی ابوالحسن به گرمابه اندر شد، بهاء نیز با یکی دو از اصحاب خود به حمام درآمد و بر گوشه‌ی قرار گرفت و دلاک را به تلطیف بدن و خضاب گیسو و محاسن و سرانگشتان خود امر کرده! سپس در جای خود دراز کشید حاجی امین با کمال احتیاط از زیر چشم نگران « جمال مبارک » بود، ولی از ترس جرئت تقرب نداشت « دل و جانم به تو مشغول و نظر بر چپ و راست - تا نفهمند حریفان که تو منظور منی! » قضا را حمام خلوت بود و جز دلاک شخص خارجی در بین نه، و حاجی منتظر فرصت که به هر وسیله باشد اظهار حب و عشقی به مولای خود بنماید! از حسن اتفاق سعادت مساعدت کرده دلاک برای شغلی بیرون رفت، حاجی به عجله‌ی تمام خود را به بهاء رسانده پایش را بوسه زد، بهاء گفت قرار ما این نبود، حاجی را این سخن و هم ترس اینکه مبادا دلاک برگردد و از این رابطه اطلاعی یافته مأمورین دولت را خبر دهد سراسیمه کرد، و چون خواست به جای خود بازگردد دست از پا نشناخته بر روی سنگهای مرمر بر زمین خورد و سر [صفحه ۲۸۱] تراشیده‌اش بشکست! بالجمله حاجی امین به فراست دریافت که باید دست از هر چه هست بکشد و یکباره به بهاء پیوندد. این بود که خدمت امین البیان را از دل و جان اختیار کرد، تا پس از قتل او شغل امانت به وی تعلق گرفت، و چندی نگذشت که در عالم بهائیت معروف و به جمعیتشان مأنوس و محرم گردید، به طوری که هر وقت به هر خانه و به هر جا که وارد می‌شد، کسی را از زن و مرد از او پروا نبود و چون به شئون زندگی قیدی نداشت به هر جا که وارد می‌شد تکلفی ایجاب نمی‌کرد و از این جهت خانه‌ی شخصی نداشت هر روز در جایی بود و هر شب در محلی می‌غنود و پیوسته در گردش از کویی به کویی و از خانه‌ای به خانه‌ای و این همه راه سواره نمی‌رفت، حتی در اوائل کار خود مسافت شهری به شهری را پیاده طی می‌کرد، چنانکه یک سفر بدین نحو از تبریز به تفلیس رفت. وقتی برای من حدیث کرد که: « چون از طرف بهاء مأمور به اخذ حقوق شدم و هنوز بسیاری از احبا با آنکه اسم مرا شنیده ولیکن خود مرا ندیده و نمی‌شناختند از قزوین پیاده به رشت وارد شدم، ولدی الورود به سراغ دکان آقا علی در سرای طاقی رفتم، قضا را یکی دو نفر از احباب نیز در دکان نشسته بودند که دیدند مردی قوی جثه با لباس مندرس و گردآلود در مقابل دکان می‌پرسد، حجره‌ی آقا علی قزوینی اینجاست؟ گفتند بلی شما کیستید و چه کار دارید؟ گفتم: من ابوالحسن ارکانیم، آقا علی فی الحال مرا بشناخت و به درون دکانم خواند، بعد از تحقیق معلوم شد که آقایان حاضر از مبلغینند و خیال سفر قزوین را دارند و از آقا علی مصارف راه می‌خواهند، چون دریافتند که من [صفحه ۲۸۲] از قزوین پیاده آمده‌ام، دلتنگ شدند که مبادا پیاده روی مبلغین بعدها به واسطه‌ی این عمل سنت سبیه‌ی شود. از این جهت نهانی از من به دست آویز حفظ عز و آبروی « امرالله » در ضمن عریضه شکایت به بهاء کردند، ولی او در جواب گفته بود شهادت می‌دهیم که امین بر بهترین کالسکه‌های عالم سوار بوده! از خصائص ذاتی حاجی امین این بود که به هیچ وجه حالت رقت قلب و رأفت نداشت، هر کس از فقر و تنگدستی شکایتی بر او می‌برد و کمکی می‌خواست اگر مرد بود می‌گفت برو حمالی کن، و اگر زن بود به اختیار شوهر دلالتش می‌کرد! و در صورتی که آن عذر ناتوانی می‌آورد و این زیان جمال را بهانه می‌کرد! می‌گفت غم مخور که راحتی، گوشه‌ای بگیر و بخواب بعد از سه شبانه روز خواهی مرد و از ننگ سؤال رهایی خواهی یافت! با هر کسی که از او چیزی می‌خواست یا حواله‌ی وجهی از مرکز امر به او می‌نمود، صفایی نداشت. خواهش را مطلقاً رد می‌کرد و حواله را گاهی نکول

می‌نمود، از اینجهت رابطه‌ی خوشی با مبلغین نداشت! بهترین کسان در نزد او اشخاصی بودند که به او تقدیم نقدینه می‌کردند، در نزد او پارسا و ناپرهیزکار، زانی و عفیف علی‌السویه بود! و در نفس الامر عملی را قبیح نمی‌شمرد! و با این گونه اقوال سر و کاری نداشت. او سیم و زر می‌خواست از هر دستی که عطا شود، و حقوق الله می‌گرفت از هر وجهی که عاید گردد. بسیار متأثر می‌شد اگر می‌دید یکی از دوستان خوان کرم گشاده و جمعی را به ضیافت خوانده، بهتر می‌دانست که وجه این سور و مهمانی را تسلیم او کنند، بسیار اتفاق می‌افتاد که در ولائم و غرائم در حضور [صفحه ۲۸۳] مهمانان محترم میزبان را به واسطه این عمل توبیخ کرده به حماقت منسوب می‌داشت، در مدت عمرش کسی را میهمان نکرده ولو عمری مهمان دوستان شده بود. اعیاد اگر احباب به عنوان تبرک از او دست لافی می‌خواستند می‌گفت این خواهش را از من نکنید، زیرا شما (مثلاً) بیست نفرید، اگر من به هر یک قرانی بدهم بیست قران خسارت برده‌ام، و شما را یک قران عاید شده است، پس عمل را معکوس کنید، تا هر یک از شما قرانی زیان کرده و من دفعه‌ی صاحب دو تومان شده باشم! همیشه در جیب و بغل مقداری چاقو و شانه و بند زیر جامه و امثالها داشت و هر جا وارد می‌شد بساط خود را گسترده به داد و ستد مشغول می‌گشت، و از این راه مبلغی نیز فایده می‌برد. و چند دفعه، احباب عبدالبهاء را ازین کار اخبار کردند و عبدالبهاء هم او را منع فرمود ولی تأثیری در او نکرد. خود را از جمیع خلق پست تر می‌شمرد، در هر جا می‌نشست با هر کس مأنوس می‌شد، بسیار جسور و قوی‌القلب بود و در راه بهائیت بسیار آزار دید، حبسها رفت و تحمل سختیها کرد. قوای بدنیه‌اش کامل بود و شهواتش غالب، چندان که اکثر با زنان بیوه و شوی مرده اظهار رغبت می‌فرمود و آنان را به مضاجعت می‌خواند، ولی به هیچ وجه گرد تصابی نمی‌گردید، و هم به قول خود مشتری مال بی‌صاحب بود. همیشه در ضمن کلام می‌گفت: خداوند من احمق پست فطرت را امین خود کرد تا به وعده‌ی خود وفا کرده باشد که «و نرید ان نمن علی الذین استضعفو فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم [صفحه ۲۸۴] الوارثین!» [۱۶۴]. صبحی مهتدی در کتاب دیگری در وصف «حاجی امین» اضافه کرده، می‌نویسد: «... در کتاب صبحی گزارش کار و زندگی حاجی امین را نوشته‌ام، بد نیست بخوانید و این مرد را بشناسید و بدانید که برآستی به اندازه‌ی یک سر سوزن دلسوزی برای کسی نداشت. کارش این بود که تا می‌تواند مردم را لخت کند و پولشان را بگیرد و به بالا بفرستد، مرد پرهیزکار و پاکدامن نیز نبود. سرا پا هوس بود، هر زنی که شوهرش می‌مرد بی‌درنگ خود را به او می‌رسانید و از او کام می‌خواست و پایان بدی در زندگی داشت. ماه‌ها گرفتار بستر بود و بدنش زخمی و ریشمند شد تا درگذشت و جای خود را به حاجی غلامرضا داد که او را امین امین می‌گفتند، او نیز چند سال از این و آن گدایی کرد و برای شوقی فرستاد، ولی مانند حاجی امین در این کار توانا نبود. او فرزند یکی از بازرگانان بنام اصفهان بود و در جوانی خوشگذران بود. جز زن نخست خود که خویشاوندش بود و از او پسری به نام محسن داشت «صیغه‌ی» یکی از سران را هم پس از خودش گرفت و از او هم چند پسر و دختر به هم زد، و آن زن در آن خانه با ناز و کرشمه چنان خود را جا کرد که زن نخست را بیرون کرد و محسن زیر دست زن پدر افتاد و سختیها کشید، و پس از مرگ حاجی غلامرضا برادر دامادش که [صفحه ۲۸۵] سرلشکر بود با یکی دو تن سپاهی به خانه‌ی آن در گذشته رفت و زر و خواسته‌ی او را در چنگ گرفت. بعد از حاجی غلامرضا، ولی الله ورقاء جانشین او شد و پولهای از بهائیان می‌گرفت و برای شوقی می‌فرستاد و زمین و خانه‌ی بسیاری را به چنگ آورد و از سوی شوقی به نام خود کرد.» [۱۶۵].

انتقال اموال و املاک به شرکت امناء

تا زمانی که شوقی افندی زنده بود، طبعاً کلیه املاک و اموال موقوفه بهائیان به نام او و در اختیار او بود. اما پس از مرگ شوقی، به دنبال اختلافاتی که در میان جانشینان او پیدا شد، و محفل بهائیان ایران برای تملک و تصاحب ماترک او دست به کار شد، چنانکه در جای دیگر به تفصیل گفته‌ایم، پس از اقدام به تشکیل شرکت امناء، کوشیدند تا کلیه ماترک شوقی را که قبلاً به دکتر علی

محمد ورقا صلح شده و او نیز به شرکت امناء واگذار کرده بود، در این مرکز گرد آورند. چون قبلا به حیف و میل حقوق دولت و خودداری از پرداخت مالیات بر صلح و مالیات بر ارث در این نقل و انتقالات اشاره کرده‌ایم، در اینجا دیگر از آن سخن نمی‌گوئیم. فقط با ارائه چهارده سند، از صدها سند و مدارکی که در این زمینه وجود دارد، نشان می‌دهیم که چگونه کلیه اسناد املاک را به شرکت امناء انتقال داده‌اند و اسنادی را نیز که قبلا به شرکت منتقل نشده بود، پس گرفته‌اند، تا بعدا به شرکت امناء انتقال دهند. فتوکپی این اسناد با شماره‌های ۲۳۵۲- ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۷۷۱- ۴ / ۱۱ / ۳۸ و ۷۶۴- ۳ / ۱۱ / ۳۸ و ۲۳۵۶- ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۲۲۵۷- ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۷۶۵- ۳ / ۱۱ / ۳۸ و ۳۳۵۹- ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۷۶۸- ۱۳ / ۱۱ / ۳۸ و ۲۲۵۷- [صفحه ۲۸۶] ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۷۹۵- ۳ / ۱۱ / ۳۸ و ۲۳۵۶- ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۷۶۴- ۳ / ۱۱ / ۳۸ و ۲۳۵۹- ۲۷ / ۹ / ۳۹ و ۷۶۸- ۱۳ / ۱۱ / ۳۸ در اینجا از نظر خوانندگان می‌گذرد: شرکت سهامی امناء - شماره ۲۳۵۹ - تاریخ ۲۷ / ۹ / ۳۹ ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک تهران پیرو نامه ۷۶۸- ۳ / ۱۱ / ۳۸ این شرکت موضوع تبدیل سند مالکیت شش دانگ اعیانی یک قطعه باغچه پلاک ۱ / ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ طهران چون بواسطه موانعی تا حال سند فوق تبدیل و تعویض نگردیده و از طرفی مورد لزوم این شرکت می‌باشد لذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را به انضمام شش برگ ضمائ آن به آقای حسین مطلق نماینده این شرکت تسلیم فرمایند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت امناء علائی شرکت سهامی امناء - ۲۶۸ - تاریخ ۱۳ / ۱۱ / ۳۸ ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران با تقدم یک جلد سند مالکیت شش دانگ اعیانی یک قطعه باغچه دارای پلاک ۱ / ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ طهران کوجه تلفنخانه متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت آن را بنام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند و شش برگ رونوشت گواهی شده دادنامه حصر وراثت و گواهی نامه مالیات بر ارث و اسناد رسمی صلحنامه‌ها مدارک مالکیت این شرکت در پرونده ملک پلاک ۴۴۳۱ اصلی بایگانی است. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت عبدالعلی علائی. [صفحه ۲۸۸] شرکت سهامی امناء - ۲۳۵۶ - تاریخ ۲۷ / ۹ / ۳۹ ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران پیرو نامه ۷۶۴- ۳ / ۱۱ / ۳۸ این شرکت در موضوع تبدیل سند مالکیت یک باب خانه پلاک ۶ / ۳۴۰۷ واقع در بخش ۹ طهران چون به واسطه موانعی تا حال سند مزبور تعویض و تبدیل نگردیده و از طرفی مورد لزوم می‌باشد لذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را با شش برگ ضمائ آن به آقای حسین مطلق نماینده این شرکت تسلیم فرمایند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت امناء علائی شرکت سهامی امناء - ۷۶۴ - تاریخ ۳ / ۱۱ / ۳۸ ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران با تقدم یک جلد سند مالکیت یک باب خانه دارای پلاک شماره ۶ / ۳۴۰۷ واقع در بخش ۹ طهران خیابان بوذرجمهری و دو برگ گواهی نامه حصر وراثت و گواهینامه مالیات بر ارث و چهار برگ رونوشت گواهی شده اسناد رسمی صلحنامه‌ها متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت خانه مزبور را به نام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت - عبدالعلی علائی [صفحه ۲۹۰] شرکت سهامی امناء - ۲۳۵۷ - تاریخ ۲۷ / ۹ / ۳۹ ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران پیرو نامه ۷۶۵- ۳ / ۱۱ / ۳۸ این شرکت در موضوع تبدیل سند مالکیت یک باب خانه پلاک ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ طهران چون به واسطه موانعی تا حال سند فوق تبدیل و تعویض نگردیده و از طرفی مورد لزوم این شرکت می‌باشد لذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را به انضمام شش برگ ضمائ آن به آقای حسین مطلق نماینده این شرکت تسلیم فرمایند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت امناء علائی شرکت سهامی امناء - ۷۶۵ - تاریخ ۳ / ۱۱ / ۳۸ ریاست محترم بخش ۹ ثبت املاک طهران با تقدم یک جلد سند مالکیت یکباب خانه دارای پلاک شماره ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ طهران کوجه تلفنخانه و دو برگ رونوشت گواهی شده دادنامه حصر وراثت و گواهینامه مالیات بر ارث و چهار برگ رونوشت اسناد رسمی صلحنامه‌ها متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت خانه مزبور را به نام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت عبدالعلی علائی [صفحه ۲۹۲] شرکت سهامی امناء - ۷۷۱ - بتاريخ ۴ / ۱۱ / ۳۸ ریاست محترم دایره شمال ثبت املاک طهران با تقدم یک ورقه سند مالکیت یک قطعه زمین به مساحت ۵۶ / ۲۵۶۲ متر مربع پلاک شماره ۴ /

۲۹۷ واقع در بخش ۱ طهران و رونوشت گواهی شده دادنامه حصر وراثت و گواهینامه مالیات بر ارث و رونوشت گواهی شده چهار فقره صلحنامه‌های رسمی متمنی است مقرر فرمائید سند مالکیت ملک مزبور را بنام شرکت سهامی امناء تبدیل و تجدید نمایند و آقای مهندس یعقوب انصاری در اخذ سند مالکیت و انجام تشریفات قانونی آن سمت نمایندگی این شرکت را دارند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت علانی شرکت سهامی امناء - ۲۳۵۲ - تاریخ ۲۷ / ۹ / ۳۹ ریاست محترم دایره شمال ثبت املاک طهران پیرو نامه ۷۷۱ - ۴ / ۱۱ / ۳۸ - این شرکت موضوع تبدیل سند مالکیت یک قطعه زمین پلاک شماره ۴ / ۲۹۷ واقع در بخش یک طهران چون به واسطه موانعی تا حال سند مزبور تعویض و تبدیل نگردیده و از طرف دیگر مورد لزوم می‌باشد علیهذا متمنی است مقرر فرمائید سند فوق را با شش برگ ضمائ آن به آقای مهندس یعقوب انصاری نماینده این شرکت تسلیم فرمایند. با تقدیم احترامات فائقه - مدیر عامل شرکت امناء علانی [صفحه ۲۹۳]

فروش اراضی گورستان...

پلاک شماره ۳۷۴۲ یا بهتر بگوئیم باغ معروف به باغ میرزا محمد باقر خان شیرازی و یا « گلستان جاوید » نیز یکی از این اراضی و املاک بود، که همراه با سایر املاک و اسناد، در اختیار شرکت سهامی امناء قرار گرفت و بعدا تفکیک شده به افراد مختلف فروخته شد. به عنوان نمونه، رونوشت چند برگ از اسناد معاملاتی را که روی اراضی پلاک اصلی شماره ۳۷۴۲ یعنی اراضی مورد بحث، که بنام « باغ مشجر » تفکیک شده و توسط شرکت امناء به افرادی خاص و یا توسط این افراد به کسان دیگر فروخته شده است ارائه می‌دهیم: وزارت دادگستری - ثبت کل اسناد و املاک برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۴ حوزه ثبت تهران - شماره پلاک ملک ۳۷۴۲ اصلی و ۱۲۳۰ / ۳۷۴۱ - محل وقوع ملک بخش سه تهران - شماره صفحه ثبت شده - شماره‌ی صفحه ثبت شده ۱۲۳۱۷ ص ۴۷۳ دفتر ۹۹ و چاپی ۴۷۸۹۴ شماره ۳۴۸۰۳ ص ۳ دفتر ۲۵۱ و چاپی ۰۲۰۵۰۹۴. معامل: جناب آقای مهدی مشایخی فرزند مرحوم علی اکبر به شناسنامه شماره ۷۳۷۵ صادره بخش هفت تهران. متعامل: به شرح ظهر خلاصه: مورد معامله و مبلغ: شش دانگ هر یک از دو قطعه زمین قطعات سوم و چهارم تفکیکی شماره ۵۹۲۶۵ - ۱۹ / ۱۱ دایره شمال - هر یک به مساحت دویست و شصت و یک متر مربع [صفحه ۲۹۵] مفرور و مجزا شده از پلاک‌های فوق در قبال مبلغ دویست و هفتاد هزار ریال که تماما در مقابل مبلغ دویست و شصت هزار ریال در رهن و وثیقه فروشنده قرار گرفت. حدود مورد معامله: به موجب برگ تفکیکی شماره ۵۹۲۶۵ دایره شمال قطعه سوم شمالا بطول نه متر به قطعه ۳ و ۴ تفکیکی سابق شرقا به طول ۲۹ متر به قطعه دوم مورد تفکیک جنوبا به طول ۹ متر به کوچه هشت متری غربا به طول ۲۹ متر به قطعه چهارم مورد تفکیک - حدود قطعه چهارم شمالا به طول ۹ متر به قطعات ۲ و ۳ تفکیکی قبلی شرقا به طول ۲۹ متر به قطعه سوم مورد تفکیک جنوبا به طول ۹ متر به کوچه هشت متری غربا به طول ۲۹ متر به قطعه نه تفکیکی پلاک ۲۷ / ۳۷۴۲ که اسناد مالکیت مرقوم بنام شرکت سهامی امناء صادر و سپس به موجب سند شماره ۲۱۲۰۷ این دفتر بفروشنده منتقل شده است. محل امضاء معامل - متعامل - سر دفتر - نماینده وزارت دادگستری - ثبت کل اسناد و املاک برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۴ حوزه ثبت تهران - شماره پلاک ملک ۳۷۴۲ - بخش سه تهران - شماره صفحه ثبت شده معامل: بشرح ظهر خلاصه متعامل: آقای حسین جلالی زاده فرزند استاد احمد دارنده شناسنامه شماره‌ی ۱۰۴۲۹ یزد. مورد معامله و مبلغ: شش دانگ هر یک از دو قطعه زمین اولی به مساحت ۳۱۲ متر مربع قطعه ۱۲ و دومی به مساحت ۳۱۲ [صفحه ۲۹۶] متر مربع قطعه ۱۳ تفکیکی شماره مورد ثبت سند مالکیت فوق الذکر در قبال مبلغ پانصد هزار ریال وجه رایج. حدود مورد معامله: طبق صورت تفکیکی اول قطعه ۱۲ شمالا بطول ۱۰ متر به کوچه ۸ متری احدائی شرقا به طول ۲۰ / ۳۱ متر به قطعه ۱۱ مورد تفکیک جنوبا به طول ۱۰ متر به قطعات ۲۰ و ۲۱ مورد تفکیک غربا به طول ۲۰ / ۳۱ متر به قطعه ۱۳ مورد تفکیک. دومی قطعه ۱۳ شمالا به طول ۱۰ متر به کوچه ۸ متری

احداثی شرقا به طول ۲۰ / ۳۱ متر به قطعه ۱۲ مورد تفکیک جنوبا به طول ۱۰ متر به قطعات ۱۹ و ۲۰ مورد تفکیک غربا به طول ۲۰ / ۳۱ متر به قطعه ۱۴ مورد تفکیک. امضاء معامل - شعاع اله علائی (مدیر عامل شرکت امناء) متعامل - سردفتر - نماینده وزارت دادگستری - ثبت کل اسناد و املاک برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده دفتر اسناد رسمی شماره ۳۱ تهران - شماره پلاک ملک ۳۶ / ۳۷۴۲ - بخش سه حسن آباد - شماره صفحه ثبت شده معامل: در ظهر ورقه قید شده است. متعامل: آقایان حسنعلی و جعفر قلی هر دو (حسین آذر داریانی) به ترتیب شناسنامه ۵۵ و ۳۱۳۱ حوزه ۲۲ تبریز. مورد معامله و مبلغ: شش دانگ قطعه سوم تفکیکی شماره ۹۲۴۹ - ۲۶ / ۲ / ۲۶ - دایره شمال به مساحت ۱۴۱ متر مربع مفروز و باقیمانده از پلاک مورد ثبت در قبال پانصد و نود و پنج هزار ریال و با رقبه دیگر کلا در قبال هشتصد هزار ریال متمه قیمت در رهن فروشندگان است. [صفحه ۲۹۷] حدود مورد معامله: طبق تفکیکی مذکور شمالا به طول ۲۰ / ۱۲ متر به قطعه دو این صورت مجلس شرقا به طول ۷۵ / ۱۱ متر دیوار است به خیابان آسفالتی امیرآباد جنوبا به طول ۸۰ / ۱۱ متر به خیابان شیراز غربا به طول ۷۵ / ۱۱ متر به قطعه ۲۱ تفکیکی. توضیحا سند مالکیت مورد ثبت به نام فروشندگان هر یک دو دانگ صادر شده است. امضاها وزارت دادگستری - ثبت کل اسناد و املاک برگ خلاصه معاملات غیر منقول ثبت شده دفتر اسناد رسمی شماره ۱۰۴ حوزه تهران شماره پلاک ملک ۳۷۴۲ - و ۱۲۳۰ - ۳۷۴۱ - بخش سه تهران شماره صفحه ثبت شده... معامل: جناب آقای مهدی مشایخی فرزند علی اکبر به شناسنامه شماره ۷۳۷۵ از بخش ۷ تهران. متعامل: به شرح ظهر خلاصه مورد معامله و مبلغ: بشرح ظهر خلاصه حدود مورد معامله: بر حسب صورت مجلس تفکیکی شماره ۳۸۴۷۷ دایره شمال عبارت از شمالا به طول ۱۳ متر به کوچه هشت متری احداثی شرقا به طول ۸۰ / ۲۷ متر دیوار است به خیابان امیرآباد. آسفالتی جنوبا به طول ۱۲ متر به قطعه ۱۵ تفکیکی غربا به طول ۸۰ / ۲۷ متر به قطعه هفتم تفکیکی که اسناد مالکیت مرقومه بنام شرکت امناء صادر و سپس به موجب سند شماره ۲۱۲۰۷ این دفتر به فروشنده منتقل شده است. امضاها [صفحه ۲۹۸] همچنین در پرونده بهائیان بیست و سه مورد از معاملاتی را که روی اراضی پلاک ۳۷۴۲ صورت گرفته است و در آنها یکی از طرفین معامله شرکت سهامی امناء و یا شخص و اشخاصی هستند که قبلا قسمتی از اراضی مورد بحث را از شرکت مذکور خریده و بعد به کسانی دیگر فروخته‌اند، ثبت و ضبط است. جالب توجه این است که شرکت امناء بهائیان موفق می‌شود میلیون‌ها متر از اراضی گورستان جاوید را از متری دویست تا سه هزار تومان در خیابان امیرآباد - از پمپ بنزین روبروی خیابان شیراز تا کوچه استاد شهریار درب غربی قزل قلعه - بفروشد و از این راه میلیون‌ها تومان سوء استفاده کند، بدون این که حتی یک شاهی مالیات بر درآمد یا مالیات بر ارث به دولت بدهد. چگونه ممکن است که بهائیان این اراضی را که با حکم (وقف) به ثبت رسیده و متعلق به اداره کل اوقاف مملکت و یا اوقاف تهران است با نیرنگ و همدستی دزدان دولتی به نام خود به ثبت و به فروش برسانند و روساء اوقاف مملکت هم به هیچ وجه کوچک‌ترین دخالتی در این کلاهبرداری نکنند؟! [صفحه ۲۹۹]

شرکتهای بهائیان (شرکت امناء)

اشاره

اگر چه بهائیان ایران نتوانستند چون سایر کشورهای جهان اراضی موقوفه و اعتبارات وقفی خود را به ثبت برسانند، ولی برای تمرکز این گونه سرمایه‌های مادی - که در حال حاضر پشتوانه فعالیت و تبلیغ هر فرقه و گروه و جمعیتی است - راههای دیگری اندیشیدند، که نمونه آنها تشکیل شرکتهای « امناء » و « نونهالان » است و ما اینک درباره چگونگی این شرکتهای سرمایه آنها صحبت می‌کنیم:

شرکت امناء

اشاره

شرکت امناء که در سال ۱۳۳۷ ش (۱۹۵۸ - م) در ایران تشکیل شد، در حقیقت یکی دیگر از سازمانهای نیمه مخفی بهائی است که برای معاملات، قبول موقوفه، و هدیه، و ضبط ماترک بهائیان بدون اولاد و احفاد به وجود آمده است. برای نخستین بار نظیر این شرکت در امریکا در سال ۱۹۲۹ - م (۱۳۰۸ ش) در واشنگتن تشکیل شد. این شرکت نویناد بدون اینکه تا آن روز سابقه داشته باشد توسط (هنری. ل. استیسون) وزیر امور خارجه وقت امریکا به رسمیت شناخته شد و اعتبارنامه تأسیس آن از جانب وی به محافل مرکزی بهائیان امریکا و کانادا صادر شد. شرکت مزبور که به نام « هیأت امناء » به ثبت رسید، به موجب اظهارنامه تقاضا کنندگان به منظور: [صفحه ۳۰۰] عقد قراردادها - قبول وصیت نامه‌ها - پذیرفتن موقوفه - انجام معاملات تجاری و بالاخره انجام هر گونه معاملات مذهبی و غیر مذهبی تشکیل شده بود. شوقی ربانی در این باره می‌نویسد: « ... تسجیل محفل ملی بهائیان امریکا به عنوان هیأت امناء که از لحاظ مقررات مملکت یک نوع شرکت رسمی محسوب است موجب گردید که هیأت محفل بتواند طبق قانون به عقد معاملات و قراردادها مبادرت نموده، املاکی به نام خود به ثبت و آنچه که از طریق وصیت و غیره به جامعه بهائی اهدا می‌شود به نام و عنوان رسمی محفل منتقل نماید... » [۱۶۶]. پس از تشکیل شرکت امناء امریکا و کانادا شرکتهای مشابهی تحت همین عنوان در ممالک زیر به وجود آمد: ۱- شرکت محفل بهائیان هند و برمه در ژانویه ۱۹۳۳ در لاهور در ایالت پنجاب، طبق قانون ثبت شرکت‌ها، مصوب ۱۸۶۰. ۲- شرکت محفل مرکزی بهائیان مصر و سودان، در دسامبر ۱۹۳۴، طبق مصوبه محکمه مختلط کشور مصر. ۳- شرکت امناء محفل مرکزی بهائیان استرالیا و زلاند جدید، در ژانویه ۱۹۳۸، طبق تأیید مدیر کل ایالت جنوبی استرالیا. ۴- شرکت امناء غیر محدود و غیر انتفاعی محفل مرکزی بهائیان جزائر بریتانیا، در اوت ۱۹۳۹، طبق قانون شرکت‌ها مصوب ۱۹۲۹. بعد از به ثبت رسیدن پنج شرکت از طرف محافل مرکزی بهائیان در پنج قاره عالم، به تدریج همهی محافل بهائی مقیم کشورهای مختلف جهان برای رسمیت دادن به تشکیلات بهائیت و ایجاد « هیأت امناء » و « شرکت [صفحه ۳۰۱] امناء » دست به اقدام زدند و موفق شدند شرکتهای تأسیسات بهائی را به ثبت برسانند. چنانچه تا امروز به موجب ادعایی که در تقویم سال ۱۳۳۶ بدیع بهائی (۱۳۴۸ ش - ۱۹۶۹ م) شده هشتاد و یک « شرکت سهامی » متعلق به محفل ملی بهائی در سرتاسر جهان به ثبت رسیده است. البته این محافل فقط در پنجاه و هفت کشور از طرف دولتها به رسمیت شناخته شده‌اند، زیرا سایر دولتها « بهائیت » را به عنوان یک مذهب پذیرفته‌اند.

تأسیس و تشکیل شرکت امناء در ایران

گفتیم که « بهائیت » در ایران - مرکز اصلی پیدایش - هیچگاه از جانب دولتها به رسمیت شناخته نشده و اجازه فعالیت علنی به پیروان آن داده نشده است. بدین سبب هر گونه اقدامی نیز که از طرف محافل مرکزی بهائیان ایران و یا محافل مختلف انجام می‌گیرد، به رسمیت شناخته نمی‌شود. نخستین باری که بهائیان ایران موفق شدند، در سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷ - م) بود. در آن سال « شرکت سهامی امناء » به منظور انجام « هر گونه عملیات عمرانی » با سرمایه ظاهری سی میلیون ریال در اداره ثبت شرکتها به ثبت رسید [۱۶۷] این شرکت که سه هزار سهم ده هزار ریالی داشت فقط « ده سهم آن با نام » و بقیه « سهام بی‌نام » و متعلق به محفل مرکزی بهائیان ایران بود. در تقاضای ثبت شرکت مذکور گفته شده بود که: « ... یک ثلث بهای اسمی آن نقدا پرداخت شده و طبق اظهار در تحویل و اختیار مدیران شرکت می‌باشد و بقیه تعهدی است از تاریخ اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ به مدت نامحدود ». [صفحه ۳۰۲] این شرکت در روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۷ در دفتر ثبت شرکتهای داخلی به شماره ۶۰۸۸ به ثبت رسیده و هیئت مدیره آن به این شرح معرفی شدند: ۱- سرلشکر بازنشسته شعاع الله علائی، رئیس هیئت مدیره. ۲- هادی رحمانی، مدیر عامل. ۳ و ۴-

ذکرالله خادم نه و عباسقلی شاهقلی، عضو هیئت مدیره. «شرکت امناء» متعلق به بهائیان ایران در محل خریداری شده، واقع در خیابان ارباب جمشید، ساختمان نونهالان [۱۶۸] شروع به کار کرد، و در مدت بسیار کوتاهی صاحب چندین میلیون تومان سرمایه و دارایی شد. این شرکت خیلی زود توانست چندین صد میلیون تومان املاک و دارایی گرد آورد و حتی تعداد سهام را از سه هزار به پانزده هزار سهم بالا برد. صورت مجلس مجمع عمومی سال ۱۳۴۶ شرکت که عینا نقل می‌شود، نمودار جانشینی این شرکت به «مجلس مرکزی بهائیان ایران» است: مجمع عمومی عادی شرکت سهامی امناء که به موجب آگهی دعوت منتشره، در روزنامه کیهان، شماره ۷۱۴۶ مورخه ۱۳ / ۳ / ۴۶ روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی شماره ۶۴۹۶ مورخه ۲۰ / ۳ / ۴۶ ساعت ۶ بعد از ظهر سه شنبه ۳۰ خردادماه ۴۶ در محل شرکت واقع در خیابان منوچهری کوچه ارباب جمشید شماره ۳۷ با حضور کلیه سهامداران یا نمایندگان آنها به ترتیب ذیل: [صفحه ۳۰۳] ۱- هادی رحمانی شیرازی ۱۰۷۶ سهم ۲- منوچهر قائم مقامی ۱۰۵۴ سهم ۳- مهندس عبدالحسین تسلیمی ۱۰۳۰ سهم ۴- عنایت‌اله عزیزی ۹۶۲ سهم ۵- روح‌اله فتح اعظم ۹۸۸ سهم ۶- دکتر ریاض قدیمی ۸۷۵ سهم ۷- موسی مستقیم ۶۴۹ سهم ۸- دکتر عزت‌اله عزیزی ۶۳۶ سهم ۹- موسی رستگار ۶۴۳ سهم ۱۰- مسعود خمسی ۷۶۴ سهم ۱۱- امیر عزیزی ۶۹۵ سهم ۱۲- فتح‌اله فردوسی ۷۶۰ سهم ۱۳- دکتر مهدی ورقا ۸۳۶ سهم ۱۴- هدایت‌اله رحیمی ۶۱۸ سهم ۱۵- دکتر حسین نجمی ۶۵۳ سهم ۱۶- جلال صحیحی ۵۲۹ سهم ۱۷- ایرج ثابت ۸۷۵ سهم ۱۸- امیر علانی ۷۳۷ سهم ۱۹- حسن خواجه نصیری ۶۳۰ سهم جمع ۱۵۰۰۰ سهم تشکیل و چون حاضرین در جلسه حائز اکثریت کامل بودند، جلسه رسمی و برای انتخاب رئیس و منشی مجمع اقدام و در نتیجه مهندس عبدالحسین تسلیمی [۱۶۹] به سمت [صفحه ۳۰۴] رئیس و فتح‌اله فردوسی به سمت منشی جمع انتخاب و سپس در خصوص دستور جلسه مذاکره شد: ۱- سرتیپ عطاءالله مقربی [۱۷۰] عضو هیئت مدیره گزارش جامعی از عملیات و اقدامات شرکت بیان و بیلان سال ۱۳۴۵ را به اطلاع سهامداران رسانید. ۲- عنایت‌الله عزیزی و فتح‌الله فردوسی بازرسان قانونی شرکت گزارش خود را که حاکی از تأیید بیلان بود قرائت نمودند. ۳- بیلان سال ۱۳۴۵ شرکت به اتفاق آراء تصویب شد. ۴- برای انتخاب بازرسان شرکت در سال ۱۳۴۶ اقدام به اخذ رأی گردید منتخبا عنایت‌الله عزیزی و عنایت‌الله بستانی برای مدت یکسال به سمت بازرس قانونی شرکت انتخاب گردیدند. ۵- چون دوره چهار ساله اختیارات هیئت مدیره پایان یافته بود، لذا برای انتخاب اعضاء اصلی هیئت مدیره و اعضاء علی البدل اقدام به اخذ رأی گردید و بالنتیجه: ۱- سرلشکر شعاع‌الله علانی. ۲- دکتر علی محمد ورقا. ۳- سرتیپ عطاءالله مقربی. ۴- طرازالله هوشمند. ۵- عطاءالله قدیمی. به سمت اعضاء اصلی هیئت مدیره و افراد ذیل: ۱- هادی رحمانی شیرازی. [صفحه ۳۰۵] ۲- روح‌الله فتح اعظم. ۳- مهندس عبدالحسین تسلیمی. به سمت اعضاء علی البدل هیئت مدیره برای مدت چهار سال از تاریخ مذکور انتخاب گردیدند. در پایان مهندس عبدالحسین تسلیمی رئیس مجمع از زحمات اعضاء هیئت مدیره و مدیرعامل و بازرسان و کارکنان شرکت و همچنین تشریک مساعی کلیه سهامداران قدردانی و تشکر نمودند. [۱۷۱] و جلسه در ساعت ۹ بعد از ظهر خاتمه یافت. محل امضاء بیست و سه نفر از سهامداران. «جالب اینکه تشکیل این شرکت، آتش اختلافات و انشعاب را در میان بهائیان دامن زد، زیرا با توجه به سرمایه کلانی که گرد آمده بود، طبعاً سوءظن مخالفان نیز افزایش یافت، تا آنجا که گروهی، گروه دیگر را به کلاهبرداری، تدلیس و سند سازی متهم کرد.

اساسنامه‌ی شرکت سهامی امناء...

می‌دانیم که در دنیای امروز ثروتهای جهان به نحو شگفت آوری از نظر [صفحه ۳۰۶] عدم تعادل بین دو گروه تقسیم شده است. گروه اول یعنی اقلیت انگشت شماری که همه‌ی ثروتها را در اختیار خود دارند، و گروه دوم اکثریت عظیمی که از هر گونه ثروت و سرمایه‌ای محروم مانده‌اند، حال آن که قوانین اولیه طبیعت حکم می‌کنند که آنچه را خداوند از راه طبیعت در اختیار آدمیان نهاده است، به نسبتی متعادل بین همگان تقسیم شود و هر انسان آزادی امکان استفاده از حداقل امکانات زیست را داشته باشد. با

این وصف، هنوز در ایران بخش عظیمی از ثروتها و درآمدهای ملی در انحصار و اختیار گروهی ضد ملی قرار دارد. و این گروه با سوء استفاده از گریزگاههای قانونی و در پاره‌ای موارد با تهدید و تطمیع، تصاحب و حیف و میل سرمایه‌های مملکت را ادامه می‌دهند. بهائیت که در سالهای نخستین - یعنی پس از ظهور و ادعای میرزا علی محمد باب - ادعا داشت یک مسلک دینی است، پس از کشته شدن او و تقسیم بایبان به دو گروه ازلی، بهائی متکی بر ثروت و سرمایه شد. بدین معنی که رهبران گروه هم از نظر بهره برداری فردی و هم به خاطر تطمیع و جذب افراد جدید پول و ثروت را استوارترین پشتوانه کار خویش می‌دانستند، و در حقیقت این نظر آنان چندان هم دور از واقعیت نبود، چرا که در زمان ما که همه چیز حتی وجدان و آیین افراد را می‌توان با پول خرید ثروت ارزنده‌ترین و برنده‌ترین سلاح هر گروه و دسته‌ای است. به همین دلیل از آغاز کار بهائیت گروه کثیری از افراد معتقد و متمکن این گروه ثروت (و اغلب میراث) خود را در اختیار رهبران قرار می‌دادند تا به نحو دلخواه آنان مورد استفاده واقع شود. اما در این میان مشکل بزرگی - بویژه در ایران - وجود داشت و آن اینکه چون بهائیکاری در ایران رسمیت نداشت، این امکان نیز موجود نبود تا به صورتی شبیه «وقف» اسلامی سرمایه‌ها و به اصطلاح موقوفه‌های خود را در اختیار مراجع مورد نظر قرار دهند. پس از اینکه برای اولین بار در امریکا شرکت خاصی به نام بهائیان [صفحه ۳۰۷] و برای حفظ موقوفات و ثروت‌های بخشوده شده به ثبت رسید، - به طوری که در همین بخش خواندیم - در ایران نیز بهائیان به فکر افتادند تا این طرح را به نحوی دیگر پیاده کنند. بدین معنی که نام «شرکت تجارتي» روی آن بگذارند، تا هم مرجعی باشد برای پرداخت پولها، و بخشیدن املاک و میراثها و هم ممری برای درآمد که روز به روز بر سرمایه آن افزوده می‌شود. از سوی دیگر، با اجرای این طرح خریداران سهام هر یک به سهم خود در سود و زیان شرکت (یا بهتر بگوییم در سود و زیان بهائیت) شریک و سهیم می‌بودند، و طبعاً با دلسوزی بیشتر به تبلیغ آیین (یا کار تجارتي) خود ادامه می‌دادند. با این مقدمات بود که شرکت سهامی امناء در ایران تشکیل شد و به ثبت رسید. متن اساسنامه شرکت چنین است که عیناً در اینجا آورده می‌شود: اساسنامه شرکت سهامی امناء فصل اول - کلیات - ماده اول - نام شرکت - شرکت سهامی امناء ماده دوم - موضوع شرکت - انجام هر گونه عملیات عمرانی - ماده سوم - نوع شرکت - سهامی است - ماده چهارم تابعیت شرکت - ایران - ماده پنجم مرکز اصلی شرکت - تهران خیابان امیرآباد جنوبی خیابان نصرت شماره ۱۷۵ - و لدی الاقتضاء شعبات آن در هر محل دیگری که هیئت مدیره صلاح بداند تشکیل خواهد شد - ماده ششم مدت شرکت نامحدود است - ماده هفتم سرمایه شرکت مبلغ یک صد و پنجاه میلیون ریال منقسم به پانزده هزار ریالی بی‌نام تمام پرداخت تقسیم گردیده و صاحبان سهام کسانی شناخته می‌شوند که سهام در ید آنان باشد و برای انتقال سهام نیازی به هیچ گونه ظهر نویسی نخواهند بود - ماده هشتم مسئولیت صاحبان سهام [صفحه ۳۰۸] محدود به سهام آنها است - ماده نهم سهام شرکت باید دارای شماره ردیف و ممضی به امضاء رئیس هیئت مدیره و یکی از مدیران عامل و رئیس محاسبات و مهور به مهر شرکت باشد - ماده دهم هر یک از اوراق سهام دارای ده کوپن بوده و هر کوپن معرف منافع یکساله آن سهم است و در انقضای مدت ده سال ده کوپن جدید که دارای شماره همان ورقه سهم باشد به دارنده سهم برای مدت ده سال دیگر داده خواهد شد و به همین ترتیب در انقضای هر ده سال عمل خواهد شد - ماده یازدهم هر یک از سهم غیر قابل تقسیم است و شرکت بیش از یک نفر را که سهم در ید او است مالک نخواهند شناخت - صفحه دوم - فصل دوم - هیئت‌های اداری شرکت - ماده دوازدهم - هیئت‌های اداری شرکت عبارتند از (۱) مجمع عمومی صاحبان سهام - (۲) هیئت مدیره (۳) بازرسان شرکت - الف مجمع عمومی - ماده سیزدهم مجمع عمومی شرکت بر دو قسم است - عادی و فوق العاده ماده چهاردهم مجمع عمومی عادی برای شور و اتخاذ تصمیم در امور جاری و عادی شرکت تشکیل می‌گردد و مجمع عمومی فوق العاده برای تغییر دادن مواد اساسنامه و یا اضافه نمودن سرمایه و یا انحلال شرکت انعقاد می‌یابد. ماده پانزدهم - دعوت مجمع عمومی بوسیله انتشار آگهی در یکی از جرائد کثیر انتشار به عمل می‌آید و در آگهی مزبور دستور مجمع عمومی و محل تشکیل و روز و ساعت انعقاد جلسه تعیین می‌شود - ماده شانزدهم در صورت تقاضای کتبی

بازرسان و یا صاحبان سهامی که لااقل دارای یک پنجم سرمایه شرکت باشند با تعیین موضوع - مجمع عادی بطور فوق‌العاده و یا مجمع عمومی فوق‌العاده تشکیل خواهد شد و هیئت مدیره در این صورت مکلف است ظرف ده روز از تاریخ وصول تقاضای مجمع عمومی را با توجه به ماده ۱۵ اساسنامه دعوت نماید و در صورت تأخیر بازرسان یا بازرسان شرکت حق دارند مستقیماً به دعوت مجمع عمومی مبادرت نمایند و در هر حال انعقاد مجمع عمومی نباید دیرتر از یکماه پس از تاریخ اولین آگهی به عمل آید آگهی مزبور ظرف ده روز در دو نوبت انتشار خواهد یافت مواد ۴۵ و ۷۴ قانون تجارت و ماده ۲۷ [صفحه ۳۰۹] اساسنامه حاضر در موارد مربوطه رعایت خواهد شد. صفحه سوم - ماده هفدهم در موقع تشکیل مجمع عمومی صاحبان سهامی که در جلسه مجمع عمومی حضور بهم خواهند رسانید باید سه روز قبل از تشکیل جلسه با ارائه سهام خود به مدیر عامل شرکت ورقه ورودیه که در آن تمديد سهام صاحب سهم قید و به امضای مدیر عامل می‌رسد دریافت دارند و در این حال دارندگان سهام حق حضور در مجمع عمومی را داشته و به تعداد سهامی بر طبق ورقه ورودیه مالک هستند حق رأی خواهند داشت - ماده هیجدهم رئیس یا نائب رئیس هیئت مدیره مجمع عمومی را افتتاح می‌نماید و مجمع یک نفر رئیس و یک نفر منشی برای اداره مجمع به اتفاق یا به اکثریت آراء انتخاب و شروع به اجرای دستور جلسه خواهد نمود رئیس و اعضای هیئت مدیره و بازرسان را نمی‌توان به سمت رئیس یا منشی مجمع عمومی انتخاب کرد - ماده نوزدهم در هر جلسه منشی مجمع عمومی خلاصه مذاکرات و تصمیمات مجمع عمومی را در دفتر مخصوص که برای این منظور باید قبلاً تهیه شده باشد نوشته و به امضاء رئیس مجمع و یکی از بازرسان می‌رساند و این دفتر در مرکز شرکت نگاهداری خواهد شد - ماده بیستم کلیه تصمیمات مجمع عمومی به اکثریت نصف به علاوه یک رأی از آراء صاحبان سهام حاضر اتخاذ خواهد شد - ماده بیست و یکم موضوعی را که قبلاً ضمن دستور جلسه آگهی نشده نمی‌توان در مجمع عمومی مطرح نمود - ماده بیست و دوم صاحبان سهام غائب می‌توانند به صاحب سهم دیگری از شرکاء شرکت برای حضور در مجمع عمومی و کالت دهند و در این حال تسلیم و کالت نامه رسمی یا وکالتنامه‌ای که امضای صاحب سهم گواهی شده باشد ضروری است و در این صورت رعایت ماده ۱۷ این اساسنامه نیز لازم‌الرعایه خواهد بود ماده بیست و سوم - مجامع عمومی شرکت که مطابق این اساسنامه تشکیل می‌شود نماینده قانونی کلیه صاحبان سهام بوده و تصمیمات مجامع مذکور که در حدود مقررات این اساسنامه اتخاذ می‌شود درباره کلیه صاحبان سهم اعم از حاضر و غائب و حتی درباره شرکائی که مخالف آن تصمیمات بوده باشند نافذ و معتبر است [صفحه ۳۱۰] - ماده بیست و چهارم اخذ رأی در مجمع عمومی علنی است - ماده بیست و پنجم اعضاء هیئت مدیره و بازرسان در مسائلی که راجع به شخص آنها است حق رأی ندارند - ماده بیست و ششم مجمع عمومی عادی سالیانه در هر سال منتها تا آخر خرداد ماه تشکیل خواهد شد - ماده بیست و هفتم مجمع عمومی عادی وقتی رسمیت دارد که عده حاضر در مجمع لااقل ثلث سرمایه شرکت را دارا باشند و اگر در جلسه اول این حد نصاب حاصل نشد مجمع عمومی برای ۱۵ روز دیگر مجدداً بوسیله آگهی دعوت می‌شود و این آگهی باید تا پنج روز بعد از جلسه اول منتشر گردد مجمع دوم ولو حد نصاب فوق حاصل نشود دارای رسمیت بوده و فقط حق شور و رأی در مسائلی دارد که جز دستور مجمع اول بوده است تصمیمات این مجمع قاطع خواهد بود - ماده بیست و هشتم وظائف مجمع عمومی بقرار ذیل است - ۱- رسیدگی به گزارش هیئت مدیره و بازرسان راجع به عملیات محاسبات سالیانه و اوضاع مالی شرکت و تصویب ترازنامه - ۲- انتخاب بازرسان و هیئت مدیره و اعضاء علی‌البدل - ۳- شور و اخذ تصمیم در پیشنهادهاتی که هیئت مدیره و بازرسان راجع به خط مشی سال بعد نموده‌اند - ۴- بحث و تصمیم در مسائلی که در دستور جلسه گذارده شده - مجمع عمومی برای رسیدگی به آن مسائل صلاحیت دارد - ۵- تعیین و تصویب حقوق هیئت مدیره بازرسان - ۶- تصدیق بیان شرکت و طرز تقسیم سود صاحبان سهام - ۷- تصویب بودجه سال بعد مجمع عمومی فوق‌العاده - ماده بیست و نهم مجمع عمومی فوق‌العاده که طبق ماده ۷۴ قانون تجارت تشکیل شده باشد می‌تواند راجع به موضوعات ذیل اتخاذ تصمیم نماید - ۱- ازدیاد سرمایه - ۲- تغییر مواد اساسنامه - ۳- شور و اتخاذ تصمیم درباره ابقاء یا انحلال

شرکت - ماده سی ام - شرایط حضور در مجمع عمومی فوق العاده همانست که در ماده ۱۷ این اساسنامه تصریح شده است - ب - هیئت مدیره شرکت - ماده سی و یکم - هیئت مدیره تشکیل می‌گردد از پنج نفر اعضاء علی البدل که به اکثریت آراء مجمع برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردند - ماده سی و دوم - چنانچه هر یک از [صفحه ۳۱۱] اعضاء هیئت مدیره برای مدت سه ماه بدون اجازه غیبت نماید همچنین در صورت استعفاء یا فوت هر یک از اعضاء هیئت مدیره باید در مدت یکماه عضو علی البدلی را که در موقع انتخاب رأی بیشتری داشته بجانشینی عضو اصلی مذکور دعوت نماید و - چنانچه اعضاء علی البدل دارای رأی مساوی باشند حق تقدم در شرکت در جلسات هیئت مدیره با عضو علی البدلی است که سن او بیشتر از سایر اعضاء علی البدل باشد و در این حال مدت مأموریت عضو علی البدل محدود به بقیه مدت دوره انتخابی هیئت مدیره خواهد بود - ماده سی و سوم هر یک از اعضاء هیئت مدیره باید در مدت تصدی خود تضمین کتبی که مورد قبول هیئت مدیره باشد معادل دو سهم به صندوق شرکت بسپارد و این تضمین وثیقه خساراتی است که ممکن است از اعمال اداری هیئت مدیره یا یکی از افراد آن شرکت وارد شود. ماده سی و چهارم - جلسات هیئت مدیره هفته‌ای یکبار منعقد می‌گردد و انعقاد جلسات فوق العاده موکول به دعوت رئیس هیئت مدیره و یا مدیر عامل شرکت می‌باشد و رسمیت جلسه منوط به حضور اکثریت اعضاء خواهد بود و اخذ تصمیمات به اکثریت آراء به عمل خواهد آمد - ماده سی و پنجم - انعقاد جلسات هیئت مدیره و تصمیمات هر جلسه باید در دفتر مخصوص ثبت شده و به امضای رئیس هیئت مدیره و منشی هیئت برسد و در مرکز شرکت بایگانی گردد - ماده سی و ششم - هیئت مدیره نماینده قانونی شرکت بوده و بدون اجازه مخصوص می‌تواند در تمام امور شرکت مداخله و اقدام نماید خصوصاً در موارد مشروحه ذیل الف - انجام تشریفات قانونی در مورد مربوطه به شرکت بلااستثناء - ب - اداره امور شرکت از هر قبیل - ج - حفظ اموال و تنظیم فهرست دارائی شرکت اعم از منقول و غیر منقول - د - تنظیم بودجه و تعیین حقوق و پاداش کارمندان و پرداخت هزینه‌های دیگر - ه - رسیدگی به محاسبات شرکت - و - پیشنهاد سود قابل تقسیم سالیانه - ز - تهیه نظامنامه‌های اداری - ح - اجرای تصمیمات مجمع عمومی - ط - ادای دیون و وصول مطالبات شرکت - ی - تأسیس به شعبه واگذاری نمایندگی و قبول نمایندگی و تعیین [صفحه ۳۱۲] میزان حقوق نمایندگان و حق انفصال آنان - ک - انتخاب و استخدام کارمند و کارگران برای شرکت از هر قبیل - ل - عقد هرگونه پیمان و قرارداد با بانکها و شرکتهای و ادارات و اشخاص و بطور کلی کلیه شخصیتهای حقوقی و حقیقی به هر یک از عقود - م - خرید و فروش، اجاره و استیجاره و انجام هر گونه معامله بنام و برای رفع حوائج شرکت - ن - استقراض با رهن یا بدون رهن - س - تحصیل اعتبار از بانکها و از سایر مؤسسات اعم از ملی و دولتی - ع - وام دادن و وام گرفتن از بانکها و شرکتهای و اشخاص و مؤسسات دولتی - ف - افتتاح حساب جاری در بانکها بنام شرکت - ض - صدور و ظهر نویسی و قبول و پرداخت به روات و سفته‌ها و هر نوع اوراق بهادار و نزول آنها - ق - دخالت در دعاوی اعم از اینکه شرکت مدعی باشد یا مدعی علیه در تمام مراحل دادرسی اعم از بدایت استیناف - تمیز چه در امور جزائی چه در امور حقوقی و محاکم اختصاصی و دادگاههای مال الاجاره‌ها و کمیسیونهای ادارات مالیاتی و بطور کلی هر مرجع صلاحیتدار مملکتی اعم از اینکه در حال حاضر وجود داشته باشد یا بعداً تشکیل گردد با حق توکیل غیر خصوصاً وکالت در مصالحه و تعیین وکیل سازش وکالت در ادعای جعل نسبت به سند طرف و استرداد سند وکالت در تعیین جاعل و ارجاع امر به داوری و تعیین داور وکالت در تعیین مصدق و کارشناس و وکالت در اقرار به نحوی که قاطع دعوی باشد و وکالت در دعوی خسارت و مطالبه و دریافت آن و وکالت در استرداد دعوی و جلب شخص ثالث و دفاع از دعوی ثالث و وکالت در دعوی متقابل و دفاع از آن و حق صدور اجرائیه و تعقیب عملیات اجرائی و توقیف اموال و شخص مدیونین و اخذ محکوم به و خسارات و بالاخره هرگونه اقدامی را که هیئت مدیره صلاح و مقتضی بداند در اختیارات هیئت مدیره خواهد بود و می‌تواند برای انجام امور مزبور وکیل یا وکلاء یا تفویض حق توکیل بکرات انتخاب نماید هیئت مدیره می‌تواند سرمایه شرکت را تا مبلغ ۲۵۰ میلیون ریال افزایش دهد - ماده سی و هفتم - هیئت مدیره حق دارد به مسئولیت خود یکم یا چند نفر

از اعضاء هیئت مدیره و یا اشخاص خارج را [صفحه ۳۱۳] به سمت مدیر عامل شرکت انتخاب نموده تمام یا قسمتی از اختیارات خود را به آنان تفویض نماید و نیز حق دارد هر یک از اختیارات یا تمام آن را به هر یک از اعضاء هیئت مدیره یا بروسای دوائر شرکت یا اشخاص خارج به مسئولیت خود واگذار کند هیئت مدیره در هر حال حق وکالت در توکیل را ولو بطور مکرر دارد - ماده سی و هشتم - مسئولیت هیئت مدیره و مدیر یا مدیران عامل در حدود ماده ۵۱ قانون تجارت است - ماده سی و نهم - مسئولیت مدیران شرکت نمی‌توانند به هیچ وجه در معاملات که با شرکت یا به حساب شرکت می‌شود بطور مستقیم یا غیر مستقیم سهیم شوند مگر با اجازه مجمع عمومی - ماده چهلم کلیه اسناد و مراسلات و چکها و اوراق شرکت اعم از بهادار و غیره دارای دو امضاء خواهد بود و هیئت مدیره کسانی را که از طرف شرکت حق امضاء دارند تعیین خواهد نمود - ماده چهل و یک هیچیک از افراد هیئت مدیره منفرداً حق انجام هیچ امری را بنام شرکت نخواهند داشت مگر به موجب تصویب هیئت مدیره و داشتن اختیار نامه مخصوص. ماده چهل و دوم - هیئت مدیره در صورتی که مقتضی بداند از مدیران یا مدیران عامل تضمین کافی خواهد گرفت - ج - بازرسان - ماده چهل و سوم مجمع عمومی در هر سال برای رسیدگی به محاسبات و امور مالی شرکت دو نفر از بین خود یا خارج به سمت بازرس انتخاب می‌نماید بازرسها مکلفند تا پانزده روز قبل از انعقاد مجمع عمومی صورت حسابها و صندوق و سرمایه و ترازنامه راجع به محاسبات سالیانه شرکت را که از طرف هیئت مدیره تهیه می‌شود رسیدگی نموده گزارش خود را طبق قانون تجارت که مشتمل بر بیان اوضاع عمومی شرکت باشد کتبا در دو نسخه تهیه نموده یک نسخه آن را به هیئت مدیره برای تهیه جواب و نسخه دیگر را به مجمع عمومی تقدیم نمایند - ماده چهل و چهارم بازرسان برای انجام وظائف خود می‌توانند همه وقت دارائی و اموال شرکت را در محل اداری شرکت بازرسی نموده و عملیاتی که در ظرف سال انجام شده و مخارجی که به عمل آمده تحت رسیدگی در آورند - مدیران عامل و اعضاء هیئت مدیره مکلفند تمام وسائل لازم را برای انجام این [صفحه ۳۱۴] منظور در دسترس بازرسان قرار دهند - فصل سوم - محاسبات سالیانه شرکت - ماده چهل و پنجم - ابتدای سال محاسباتی شرکت اول فروردین ماه و انتهای آن آخر اسفندماه هر سال خواهد بود - ماده چهل و ششم صورت محاسبات و ترازنامه سالیانه شرکت طبق مقررات این اساسنامه بعد از آماده شدن از طرف هیئت مدیره به بازرسان تحویل می‌گردد که رسیدگیهای لازم را معمول و نظریات خود را به هیئت مدیره تسلیم نمایند تقسیم سود - ماده چهل و هفتم از کلیه منافع سالیانه شرکت بدواً مخارج اداری و انتفاعی موضوع و ۲٪ درصد از بقیه منافع سالیانه برای استهلاک مخارج تأسیس و تشکیلاتی شرکت کسر و بقیه که منافع خالص شرکت است به ترتیب ذیل تقسیم خواهد شد - ۱ - صدی ده از سود ویژه برای تشکیل سرمایه ذخیره - ۲ - صدی ده از سود ویژه بنام سرمایه احتیاطی و غیره برای جبران ضررهای احتمالی شرکت - ۳ - صدی ده از سود ویژه برای امور خیریه می‌شود و هیئت مدیره مجاز است این قسمت را تا میزان سی درصد بالا ببرد - ۴ - صدی پنج از سود ویژه بابت پاداش بیت هیئت مدیره و کلیه کارکنان شرکت تقسیم خواهد شد و چنانکه اکثریت هیئت مدیره تصمیم بگیرند که این قسمت پرداخت نشود سایر اعضاء هیئت مدیره و کارکنان شرکت حق مطالبه‌ای از این بابت نخواهند داشت پس از وضع ارقام فوق بقیه منافع بین دارندگان سهم تقسیم خواهد شد - ماده چهل و هشتم افزودن سرمایه احتیاطی شرکت فقط تا موقعی خواهد بود که مبلغ آن به میزان خمس سرمایه شرکت برسد - ماده چهل و نهم افزودن سرمایه ذخیره تا وقتی که میزان آن معادل سرمایه شرکت نشده الزامی است و پس از آن موکول به رأی مجمع عمومی سالیانه است - ماده پنجاهم - پس از تصویب بیلان در مجمع عمومی صاحبان سهام باید پس از یکماه از تاریخ تصویب مجمع عمومی به دفتر شرکت مراجعه و سود متعارفه خود را دریافت نمایند و در غیر این صورت بر سود مزبور فرعی تعلق نخواهد گرفت - فصل چهارم انحلال شرکت - ماده پنجاه و یکم انحلال شرکت در موارد ذیل بعمل خواهد آمد - الف - در صورت [صفحه ۳۱۵] تصمیم مجمع عمومی فوق‌العاده - ب - در صورت ورشکستگی شرکت - ج - اگر بواسطه ضررهای وارده نصف سرمایه شرکت از بین برود بر حسب پیشنهاد مدیرعامل شرکت هیئت مدیره صاحبان سهام را برای انعقاد

مجمع عمومی فوق‌العاده دعوت می‌نماید که در هر موضوع انحلال یا ابقاء شرکت اتخاذ تصمیم شود در صورتی که مجمع عمومی فوق‌العاده رأی به انحلال شرکت داد هیئت تصفیه‌ای مرکب از پنج نفر به طریق ذیل انتخاب خواهد شد دو نفر اعضاء هیئت مدیره یک نفر از بازرسها دو نفر از سایر شرکتهای پنج نفر مذکور به ترتیب تصفیه امور شرکت را بر طبق قوانین موضوعه خواهند داد و بعد از ختم امور تصفیه مراتب انحلال را طبق مقررات اعلام می‌نمایند نظریه هیئت تصفیه در کلیه امور مورد رسیدگی قطعی و برای کلیه شرکاء لازم‌الاجراء است - فصل پنجم اختلافات ماده پنجاه و دوم هیچیک از صاحبان سهام فردا یا به اتفاق دیگری یا جمعا نمی‌توانند علیه هیئت مدیره یا افراد اعضاء هیئت مدیره در اموری که بنحوی از انحاء ارتباطی به وظائف آنان در اداره شرکت داشته باشد اقامه دعوی حقوقی با جزائی بطور کلی هرگونه دعوائی بنماید مگر آنکه قبلا موضوع دعوی خود را توسط هیئت مدیره به مجمع عمومی پیشنهاد نماید در صورتی که از طرف مجمع عمومی تصویب گردد ذیحق خواهد بود که اقامه دعوی نماید و الا حق اقدامی نداشته و دعوی او در هیچ محکمه‌ای قابل تعقیب نخواهد بود نیز از اوراق شرکت و صورت جلسه‌های مجمع عمومی حق استفاده و گرفتن رونوشت نخواهد داشت - ماده پنجاه و سوم هیچگونه دعوی مخصوصا دعوی بطلان شرکت را از طرف صاحبان سهام یا صاحب سهامی علیه هیئت مدیره یا مدیران عامل نمی‌توان اقامه نمود مگر با اجازه مجمع عمومی فوق‌العاده - ماده پنجاه و چهارم - در سایر موضوعات و مواردی که در این اساسنامه پیش بینی نشده طبق مقرران قانون تجارت و سایر قوانین مربوطه عمل خواهد شد - محل مهر و امضاء - ۹ تیرماه ۱۳۴۷ [صفحه ۳۱۷]

سهم الارث - مالیات بر ارث - صلحنامه

پرونده‌ی یکصد و پنجاه و هفت میلیون تومانی

چنانکه در گذشته یاد کردیم پس از فوت شوقی افندی - آخرین پیشوای بهائیت - اختلافات و کشمکشهای بسیاری بین بهائیان - مخصوصا بهائیان ایران - بروز کرد، یا بهتر بگوییم، اختلافاتی که تا آن زمان در پرده مانده بود فاش و برملا شد تا آن جا که کار را به دادگاهها و محاکم صلاحیتدار قانونی کشانید. مبارزات علنی و پنهانی که میان دادگستری، ثبت اسناد و دارائی از یک طرف و محافل و لجنه‌های بهائیت از طرف دیگر در گرفت سبب شد تا مقامهای دولتی ایران قهرا وارد این گونه اختلافات داخلی آنان شوند. سرانجام نیز اداره کنندگان بهائیت در ایران نه فقط بر مخالفان و مطرودین، بلکه بر سازمان‌های قانونی و دولتی ایران هم پیروز شدند تا آنجا که توانستند حتی پرونده‌ی یکصد و پنجاه و هفت میلیون تومان مالیات بر صلح را که قانونا بایست به دولت می‌پرداختند با رأی کمیسیون تجدیدنظر - مالیات بر ارث پیشکاری دارائی تهران - منتفی کردند. و با آن که دامنه‌ی این ماجرا به صفحات مطبوعات نیز کشیده شد وزارت دارایی در مورد آن سکوت کرد و از تأیید یا تکذیب خبر منتشر شده خودداری ورزید. اینک، قبل از اینکه با اسناد و مدارک، به شرح اختلافات و سوء استفاده‌های مورد بحث پردازیم، بد نیست مطلبی را که در همین زمینه [صفحه ۳۱۸] در مورد پرونده کلاسه ۲۴۸۹۴ سال ۱۳۳۶ اداره امور کمیسیونهای کل بقایای مالیاتهای مستقیم در مجله تهران مصور چاپ شده است، نقل کنیم، تا خواننده‌ی صاحبنظر با روشن بینی بیشتری داوری کند:

صلح معوض

هفته‌ی گذشته، خبری از قول سخنگوی وزارت دارائی در جراید معتبر بود که بزودی مالیاتهای بزرگ وصول می‌شود. من هم مثل هزاران هزار ایرانی دیگر از این خبر خوشحال شدم. گر چه تا به امروز دکتر آموزگار وزیر دارایی را ندیده‌ام و نمی‌شناسم ولی به طوری که مریدانش می‌گویند مردی جدی، منظم و سختگیر است و به همین جهت وقتی از سرنوشت پرونده‌ی مالیاتی یکصد و

پنجاه و هفت میلیون تومانی اطلاع پیدا کردم خوشحال و امیدوار شدم که: « بزودی خطایان به اشد مجازات محکوم خواهند گردید و مطالبات حقه دولت علیه وصول و ایصال خواهد شد»، برای اطلاع خوانندگان و مالیات دهندگان خرده پا آنچه را که درباره این پرونده شنیده‌ام به اختصار عرض می‌کنم: « به موجب مندرجات این پرونده (مختومه و لاک و مهر شده) در سال ۱۳۳۶ یکی از ایرانیان مقیم خارج (شوقی ربانی) مقداری از دارائی‌اش را در ایران به شخصی به نام دکتر محمد علی ورقا صلح می‌کند. پس از مرگ «متصلح» پیشکاری دارایی تهران با اشاره یکی از «رقبا» متن صلحنامه را به دست می‌آورد و آن را به جریان وصول می‌اندزد. یکی از ممیزان با شرافت و متدین دارائی - بدون اینکه تحت تأثیر قرار گیرد - یک پیش آگهی به مبلغ ۱۵۷ میلیون تومان برای وصول مالیات از این پرونده صادر می‌کند. پیش آگهی در کمیسیون بدوی پیشکاری دارائی تهران به مبلغ ۸۵ میلیون تومان تخفیف پیدا می‌کند، ولی در کمیسیون تجدید نظر، [صفحه ۳۱۹] به ریاست سلیمان خواجه نوری (بازنشسته) نماینده دارائی، و نبوی نماینده دادگستری، و یکی دو نفر دیگر، موضوع پیش آگهی به کلی منتفی می‌شود و مصالحه مذکور را مشمول پرداخت مالیات نمی‌دانند. جالب اینست که در حکم صادره کمیسیون تجدید نظر - برای نخستین بار در تاریخ تأسیس وزارت مالیه در ایران - فتوای یکی از حجج اسلام را که در شرافت و دینداری او تردیدی نیست عینا نقل و بدان استشهاد شده است. به موجب فتوای حجت الاسلام و پیشوای روحانیت صلح مذکور (معوض) شناخته شده و آن را از پرداخت مالیات معاف دانسته‌اند... والسلام علیکم ورحمه اله و برکاته - اسماعیل رائین» [۱۷۲]. ۱- شخصیت مورد بحث دکتر سید حسن امامی است که تحصیلات خود را در سوئیس به پایان رسانیده و از همان کشور دکترای حقوق گرفته است. وی که سمت استادی دانشگاه تهران را دارد امام جمعه تهران است. و یکبار نیز مورد سوء قصد قرار گرفته است. پس از انتشار خبری که در بالا- نقل شد انتظار می‌رفت لااقل از جانب ایشان تکذیب یا توضیحی انتشار یابد، و یا لااقل با بیان علت دادن این فتوا ذهن مریدان و دوستداران خویش و سایر مردم را روشن سازد، که متأسفانه تاکنون هیچ عکس‌العملی از ناحیه ایشان دیده نشده است، خداوند گناهان ما را ببخشد... با اینکه ادارات و روابط عمومی وزارتخانه‌ها، شرکتهای دولتی، و حتی سازمانهای ملی به کوچکترین خبری که درباره‌ی آنها در مطبوعات نوشته شود پاسخ می‌دهند و «طبق قانون مطبوعات» خواستار چاپ توضیح یا تکذیب خویش می‌شوند، و حتی در بسیاری موارد نویسنده‌ی خبر یا مسئولان نشریه [صفحه ۳۲۰] را از طرف مقامات قضائی و انتظامی تحت تعقیب قرار می‌دهند، پس از اینکه خبر مالیاتی بالا و نظر نگارنده در مجله‌ی تهران مصور چاپ شد، هیچ گونه پاسخ یا توضیح و تکذیبی از طرف وزارت دارائی برای مجله فرستاده نشد. تنها عکس‌العمل انتشار خبر این بود که: یکی از ناپاکترین افراد اجتماع که یهودی الاصل است و از راههای ناگفتنی حتی دلالتی محبت به سرمایه‌ای رسیده و هم اکنون صاحب چندین کارخانه و میلیونها ثروت است، نگارنده را مورد تهدید قرار داد» [۱۷۳]. فتوای دکتر سید حسن امامی که ملاک عمل خواجه نوری قرار گرفت بدین شرح نوشته شده بود: «استاد دانشمند و فاضل ارجمند جناب آقای دکتر امامی امام جمعه‌ی طهران، دام اقباله‌العالی زید تمام حقوق خود را نسبت به ماترک مورثش به مال الصلح مبلغ پانزده میلیون ریال به عمرو صلح قطعی می‌نماید، در صورتی که ارزش واقعی ماترک چندین برابر مال الصلح باشد آیا صلح مزبور را می‌توان به اعتبار تفاوت فاحش ارزش عوضین صلح محاباتی نامید یا خیر؟ مستدعی است نظر عالی را در این مورد مرقوم فرمائید. (امضاء ناخوانا) به نظر بنده در صورتی که مال الصلح مبلغ ناچیزی باشد، صلح محاباتی محسوب می‌شود، و چون مال الصلح در مورد سؤال ناچیز است این صلح محاباتی می‌باشد. سید حسن امامی (امضاء) [۱۷۴]. [صفحه ۳۲۱]

مالیات بر ارث

روز دوازدهم آبان ۱۳۳۶ که شوقی ربانی آخرین پیشوای بهائیت در لندن بلا عقب فوت کرد، از او پنج نفر بازمانده حیات داشتند که سهم الارث به آنان تعلق می‌گرفت. اینان عبارت بودند از: حسین ربانی، دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی ۲۷۲۲ حوزه‌ی بیروت.

ریاض ربانی، برادر ابوبینی شوقی. روح‌انگیز افنان، خواهر ابوبینی شوقی. مهرانگیز ربانی خواهر ابوبینی شوقی. روحیه ربانی (ماکسول) همسر شوقی. چون همه‌ی بازماندگان متوفی تبعه‌ی ایران بودند، لازم بود بعد از انجام تشریفات قانونی در ایران و تعیین سهم الارث هر یک از آنها دارائی شوقی ربانی را بین خود تقسیم کنند و یا هر تصمیم دیگری را که لازم می‌دانستند بگیرند. ولی نامبردگان بدون انجام تشریفات و قبل از پرداخت مالیات بر ارث و تعیین پلاک و مشخصات میراث مورد صلح و پرداخت مالیات بر درآمد صلح و رعایت مواد ۳۲ و ۴۰ آئین‌نامه دفاتر اسناد رسمی و قسمت اخیر ماده ۲۲ قانون ثبت و ماده ۳۴۷ قانون امور حسبی، ماترک او را به موجب صلحنامه‌های شماره ۴۷۳۰۸ - ۲۰ / ۱۰ / ۱۳۳۶ و ۴۷۴۳۴ - ۱۶ / ۱۱ / ۳۶ تنظیمی در دفتر ۲۵ تهران (که گویا دفتر مذکور در اختیار محفل بهائیان تهران است) به نام دکتر علی محمد ورقا مصالحه می‌کنند و انتقال قطعی می‌دهند. دکتر علی محمد ورقا نیز بدون تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح و پرداخت مالیات بر درآمد صلح به شرکت سهامی اماناء که خود در تاریخ ۱ / ۲ / ۳۷ تشکیل می‌دهد تحت شماره ۴۷۹۴۸ مورخ ۱۲ / ۳ / ۳۷ دفتر ۲۵ تهران مصالحه می‌نماید، و شرکت سهامی نیز بدون ذکر از املاک و اراضی و اماکن در اساسنامه خود سرمایه ۲۸۷ میلیون دلاری را طبق اساسنامه‌ی مربوطه به سه میلیون تومان نقد معرفی می‌کند، و ضمن اختفای نقل و انتقالات املاک و [صفحه ۳۲۲] اراضی و اماکن از پرداخت حق الثبت و مالیات بر درآمد خودداری می‌نماید، و بعد در تاریخ ۲۶ / ۷ / ۳۷ به وکالت منوهر قائم مقامی که یکی از شرکاء و همدستان وی بوده است با اخذ ۱۰۵۴ سهم از سرمایه شرکت اقدام به حصر وراثت می‌نمایند، و دکتر علی محمد ورقا و روحیه ماکسول عیال دائمی متوفی با اختفای وصیت‌نامه نسبت به تقسیم ماترک متوفی که در رأی صادره حصر وراثت شماره ۱۴۶۴ مورخ ۲۷ / ۷ / ۳۷ مندرج است، اعتراضی نمی‌کنند، و شرکت سهامی اماناء نیز با اغفال کارکنان ثبت و تبانی با ممیزین و کارشناسان اداره دارائی و ثبت با فعل و انفعالاتی به دستگیری منوهر قائم مقامی بدون درج معاملات قطعی در اسناد مالکیت قبل و اعلام آن به اداره دارائی به تنظیم اسناد مالکیت جدید به نام شرکت سهامی اماناء مبادرت می‌ورزند. پس از تشکیل شرکت اماناء و برداشتهای چند صد میلیون تومانی از دارائی شوقی ربانی در ایران، امریکا و انگلستان توسط افراد زیر: (جان فرابی، حسن بالوزی، ایموس کمیسون، ایان سمپل، چارلز ولکات، دیوید هوفمن، بورگالین، هیود چانسن، دیوید روهه، ویلیام سیرز و یوگو جیاگری) از طرف جمعی از ایرانیان که بعداً نامشان خواهد آمد، اعتراض‌هایی در ایران و چند کشور دیگر علیه این اقدام بهائیان خارجی فوق‌الذکر و همدستان ایرانی آنها صورت گرفت. بهائیان ایران برای اینکه املاک و دارائی - غیر منقول - شوقی ربانی را نیز به نام شرکت اماناء برداشت کنند، اقدام به انحصار وراثت کرده و منوهر قائم مقامی را در دادگستری مأمور اجرای این امر می‌کنند. به دنبال این اقدام آگهی انحصار وراثتی به شرح زیر در روزنامه رسمی منتشر شد: «گواهی حصر وراثت شماره ۱۴۶۴ - ۲۷ / ۷ / ۱۳۳۷ - به تاریخ ۲۶ / ۷ / ۱۳۳۷ آقای منوهر قائم مقامی به وکالت مع‌الواسطه از طرف آقای حسین ربانی به شناسنامه‌ی ۲۷۲۲ حوزه بیروت دادخواست به خواسته‌ی حصر وراثت تقدیم که به شعبه اول ارجاع به شماره ۳۷ - ۷۹۶ ثبت و توضیح داده [صفحه ۳۲۴] که مرحوم شوقی ربانی به شناسنامه پنج قنسولگری ایران در فلسطین در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۳۶ در لندن فوت شده، ورثه‌ی او عبارتست از موکل و ریاض ربانی برادر ابوبینی، و بانو روح‌انگیز افنان و بانو مهرانگیز ربانی خواهران ابوبینی و بانو روحیه ربانی عیال دائمی متوفی. پس از انجام تشریفات مقدماتی و انتشار سه نوبت آگهی و نبودن معترض در موعد قانونی در تاریخ فوق دادگاه شعبه‌ی اول بخش تهران به تصدی امضاء کننده زیر گواهی می‌دهد بر اینکه ورثه‌ی آن مرحوم منحصر به اشخاص فوق‌الذکر بوده ورثه‌ی دیگری ندارد و دارائی آن مرحوم یک چهارم از اموال منقول و بهاء ابنیه و اشجار سهم عیال و بقیه دارائی متعلق به برادر و خواهر ابوبینی به طریقی که سهم برادر دو برابر خواهر است تقسیم خواهد شد - دادرس شعبه اول دادگاههای بخش تهران - یزدانفر - پرونده شماره ۱ - ۳۷ - ۷۹۶ در شعبه اول دادگاه بخش تهران بایگانی است.» پس از انجام تشریفات انحصار وراثت که در اثر اعمال نفوذ محفل بهائیان تهران به سود خودشان به اتمام رسید، وکیل محفل بهائیان ایران دارائی شوقی ربانی را فقط هشت پلاک ملک قلمداد کرد، و رئیس اداره مالیات

بر ارث پیشکاری دارائی تهران نامه زیر را به مدیر کل پیشکاری دارائی تهران نوشت: « وزارت دارائی - پیشکاری دارائی تهران - گواهی نامه ارث شماره ۱۱۱۵۴ تاریخ ۲۰ / ۷ / ۱۳۳۸ - ۲۴۸۹۲ ارث به استناد تبصره‌ی ماده‌ی ۱۳ قانون مالیات بر ارث و نقل یا انتقالات بلاعوض مصوب ۲۳ اسفندماه ۱۳۳۵ گواهی می‌دهد که آقای منوهر قائم مقامی وکیل ارث مرحوم شوقی ربانی در [صفحه ۳۲۵] تاریخ ۱۱ / ۷ / ۱۳۳۸ اظهارنامه به این اداره تسلیم و خود را وارث آقای شوقی ربانی متوفی معرفی نموده و در اظهارنامه اموالی را که ذیلا ذکر می‌شود صورت داده است: ۱- شش دانگ یک قطعه زمین به مساحت ۲۵۶۳ / ۵۶ متر مربع پلاک شماره ۲۹۷ / ۴ واقع در بخش یک تهران. ۲- شش دانگ یک قطعه باغ مشجر پلاک ۳۷۴۲ واقع در بخش سه حسن آباد تهران زیر اراضی امیرآباد. ۳- شش دانگ یک باب خانه پلاک ۱۰۷۴ واقع در ناحیه ۶ تهران محمدیه بازارچه نایب آقا. ۴- شش دانگ یک باب خانه و حمام پلاک (۲۵۸) دویست و پنجاه و هشت واقع در بخش ۹ تهران کوی عربها کوچه جلوخان رکن الدوله. ۵- شش دانگ یک باب عمارت مشتمل بر بیرونی و اندرونی و خلوت پلاک ۲۵۹ واقع در بخش ۹ تهران کوچه عربها. ۶- شش دانگ یک باب خانه پلاک ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ تهران خیابان ناصرخسرو. ۷- شش دانگ اعیانی یک قطعه باغچه پلاک ۱ / ۴۴۳۱ واقع در بخش ۹ تهران خیابان ناصرخسرو. ۸- شش دانگ یک باب خانه پلاک ۶ / ۳۴۰۷ واقع در بخش ۹ تهران کوی عودلاجان خیابان بوذرجمهری. رئیس اداره‌ی مالیات بر ارث پیشکاری دارائی تهران « در این هنگام دامنه‌ی اختلافات در بین بهائیان ایران گسترش یافته و انشعاب بزرگی میان اعضای این فرقه به وجود آمده بود تا آنجا که کار این اختلاف به « تجدید عهد » و « ثبت نام جدید » کشید و سبب شد تا اسرار دارائی شوقی ربانی که یک رقم ۱۲.۴۵۴.۰۱۲.۴۳۳.۰۲۹۶۷ ریالی بود فاش [صفحه ۳۲۶] شود. برای اینکه با استناد به اسناد سخن گفته باشیم از یک اعلام جرم و افشاگری که به وسیله‌ی یکی از بهائیان اخراجی به نام سرهنگ ثابت راسخ صورت گرفته است یاری می‌گیریم و عین نامه او را که روز بیست و دوم آذر ماه ۱۳۴۹ تسلیم رئیس کمیسیونهای مالیات بر ارث پیشکاری دارائی شده و به شماره ردیف ۴۷ در پرونده کلاسه ۲۴۸۶۴ سال ۱۳۳۶ ثبت شده است نقل می‌کنیم: « ریاست محترم اداره کمیسیونهای مالیات بر ارث و درآمد دولت محترما عطف به شماره‌ی ۳۱ / ۳۴۴۱۵ مورخ ۲۸ / ۷ / ۴۸ معروض می‌دارد - ماترک مرحوم جناب شوقی ربانی برابر صورت ریزی که با مشخصات کامل و مساحت طی شماره ۳۱ / ۴۳۴۹۹ مورخ ۲۰ / ۱۰ / ۴۸ تقدیم گردیده و در لف پرونده امر می‌باشد، بالغ بر ۱۲.۴۵۷.۰۱۲.۴۳۳.۰۲۹۶۷ ریال و ماترک مرحوم حاج غلامرضا امین امین بالغ بر ۲.۵۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال می‌گردد، که پرونده دومی به بایگانی سپرده شده و مرتکبین را به حال خود گذارده‌اند، و مالیات بر ارث و درآمد دولت مضمحل گردیده و می‌گردد، و با عطف توجه به محتویات پرونده شماره ۱۱۶۹ و گواهینامه حصر وراثت ۵۷۸ - ۶ / ۴ / ۱۹ حقایق روشن می‌گردد و در مورد فقره‌ی اول با عطف توجه به محتویات پرونده امر و گواهینامه حصر وراثت ۱۱۱۵۴ - ۲۰ / ۷ / ۳۸ - معروض می‌دارد، عده‌ای کلاهبرداری خائن با جمعی اجنبی سیاسی به نام (جان فرابی - حسن بالیوزی - ای موس کمیسیون - ایان سمپل - چارلز ولکات - دیوید هوفمن - بورگالین - هیود جانسن - دیوید روهه - ویلیام سیرز - یوگو جیاگری) و غیره که جمیعا خائن و از طراران و کلاهبرداران بین‌المللی می‌باشند، جهت ربودن ماترک [صفحه ۳۲۷] مرحوم جناب شوقی ربانی و تهی نمودن خزینه کشور مقدس ایران با حبیب‌اله ثابت و تیمسار بازنشسته شعاع‌اله علانی و دکتر علی محمد ورقا و همکاران مربوطه تبنانی نموده با سوء استفاده از اوضاع اخیر کشور و سکون و سکوت رجال پاکدامن و میهن پرست، کارکنان و متصدیان ثبت اسناد و املاک را اغفال و با تطمیع آنان، مبادرت به تنظیم اسناد خلاف قانون کرده و کلیه‌ی اراضی و اماکن و املاک را قبل از انجام حصر وراثت و پرداخت مالیات بر ارث و درآمد دولت به قطعات مختلف تقسیم و تفکیک نموده، سند بر روی اسناد رسمی صادر و به اشخاص مختلف انتقال می‌دهند، و وجوه آن را تا تبدیل به ارز از کشور خارج می‌کنند. مدرک پلاک ۳۷۴۲ واقع در بخش ۳ تهران. ۲- در موقع تنظیم اظهارنامه به اداره دارائی، بایستی صورت ماترک متوفی را از حیث منقول و غیر منقول و وجوه نقدینه طبق مقررات و قوانین موضوعه با مدارک و رونوشت اسناد مربوطه به پیوست اظهارنامه تسلیم نمایند تا موفق به اخذ گواهینامه گردند. با

عطف توجه به محتویات (این مدارک) پرونده امر را تحویل نموده و موفق به اخذ گواهینامه مالیات بر ارث گردیده‌اند که در نتیجه «۵.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال» پانصد میلیون تومان مالیات بر ارث و مالیات بر درآمد دولت را حیف نموده و خزینه دولت را تهی و بیت‌المال را تضعیف کرده‌اند. ۳- با توجه به محتویات پرونده امر، پس از کشف حقیقت و اعزام کارشناس تاکنون اثاثیه و وجوه نقدینه‌ی مرحوم جناب شوقی ربانی ارزیابی نشده و آقایان جان فرابی و همکاران [صفحه ۳۲۸] مربوطه با سرتیپ بازنشسته شعاع‌اله علایی و حبیب‌اله ثابت و دکتر علی محمد ورقا، ضمن ملاقات وزیر ادیان اسرائیل در فلسطین، مبلغ ۳۰.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال وجه نقد را که به نام جناب شوقی ربانی بوده است از بانک دریافت و بقیه‌ی وجوهی که در بانکهای انگلستان و امریکا و نزد اشخاص بوده است، به همین نحو دریافت داشته‌اند، و به جیب مبارک زده‌اند، و جرائم بدین بزرگی را مقامات صلاحیتدار ندیده انگاشته... و قابل توجه آنکه آقای فخرزاده کارشناس محترم از شدت عجله برای خوردن حلیم به دیگ افتاده‌اند، یعنی ماترک مرحوم جناب شوقی ربانی که بالغ بر ۲.۹۶۷.۴۳۳.۰۱۲.۴۵۴ ریال می‌گردد به مبلغ ۳۴۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ارزیابی و صورت برداری نموده‌اند، در صورتی که فقط حدیقه به پلاکهای جلالیه زیر اراضی امیرآباد به مساحت ۳۰.۰۰۰ متر مربع با ساختمانهای مربوطه و اشجار موجوده به ارزش ۱.۱۸۷.۷۰۰.۰۰۰ ریال می‌گردد، و با بودن وسائل نقلیه کافی از کاخ دارائی تا محل پلاکهای مذکوره چند کیلومتر بیش نبوده و می‌توانند هر آن محلهای مذکوره را بازدید و مشاهده نمایند تا حقیقت را دریابند. و محل تأسف و تعجب است که مقامات صلاحیتدار قضائی و اداری با چنین عملیات خیانتکارانه که کالشمس فی وسط السماء است کوچکترین اقدامی جهت جلوگیری و تعقیب مرتکبین و متخلفین نموده و نمی‌نمایند، و روز به روز بر تجری و جسارت آنان می‌افزایند، و نفوس ضعیف النفس را فریب می‌دهند و از جاده‌ی مستقیم و حق و حقیقت منحرف می‌سازند. بنابراین چون جریان امر و اخذ مالیات بر ارث و مالیات بر دو (نوع) صلح انجام شده روشن و ساختن اسناد [صفحه ۳۲۹] تقلبی و دسیسه‌ی آنان جهت حیف و میل نمودن درآمد دولت با حق و حقوق اینجانب و همسر و بستگانم که در ماترک مرحوم جناب شوقی ربانی طبق اسناد و مدارک و قبوض سهم و شریک می‌باشیم بستگی دارد، لذا استدعای رسیدگی و عطف توجه به پرونده‌های مزبور را داشته که ضمن تعقیب کلاهبرداران و مأمورین ناصالح حق و حقوق درآمد دولت و اینجانب محفوظ ماند. با تقدیم احترامات فائده - سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ ۱- رونوشت شرح بالا عطف به شماره ۱۰ / ۳۰۲۳۷۹۶ - ۹ / ۹ / ۹ به حضور تیمسار معظم ریاست بازرسی شاهنشاهی جهت احقاق حق تقدیم می‌گردد. ۲- رونوشت به حضور ریاست محترم مجلس شورای ملی رشیداله ارکانه، پیرو شماره ۷ / ۸ / ۴۹ تقدیم می‌گردد».

باید مالیات بدهند

پس از رسیدگیهای بی‌نتیجه‌ای که مأموران پیشکاری دارائی تهران بر روی این پرونده کردند و اقدامها و تشبتهای که بهائیان در مقامهای بالای دولتی به عمل آوردند، سرانجام اداره کل فنی وزارت دارائی ماترک شوقی ربانی در ایران را مشمول «صلح معوض» فتوای امام جمعه تهران ندانسته و گزارش زیر را به مقامهای وزارت داد: جناب آقای هادوی، معاون درآمدهای مالیاتی وزارت امور اقتصادی و دارائی در مورد پرونده مالیات بر صلح ورثه شوقی ربانی متوفی به سال ۲۵۱۶ شاهنشاهی اختصاراً استحضار می‌دهد: پس از فوت مشارالیه آقایان حسین و ریاض و بانوان روح‌انگیز و مهرانگیز ربانی برادران و خواهران (وراث متوفی) کلیه [صفحه ۳۳۰] اموال موروثی خود را به موجب صلح‌نامه‌های شماره ۴۷۳۰۸ - ۲۳ / ۱۰ / ۱۳۳۶ و ۴۷۴۳۴ - ۱۶ / ۱۱ / ۱۳۳۶ جمعا در قبال مبلغ سیزده میلیون ریال به صورت معوض به آقای دکتر علی محمد ورقا صلح نموده‌اند که نامبرده نیز مورد صلح را عیناً به همین مبلغ طی سند شماره ۴۷۹۴۸ - ۱۲ / ۳ / ۱۳۳۷ به شرکت سهامی امناء صلح کرده است. همزمان با صلح نامه‌های اخیرالذکر، خانم روحیه‌ی ربانی همسر متوفی املاک موروثی خود را به موجب صلح‌نامه‌ی شماره ۴۷۹۴۹ - ۱۳ / ۳ / ۱۳۳۷ معوضاً در قبال دو و نیم میلیون ریال به شرکت نامبرده صلح نموده است. با توجه به اینکه طبق ارزیابی انجام شده ارزش مورد صلح به میزان

در حالی که مورد صلح به موجب سه فقره صلح نامه‌ی فوق الذکر جمعا به مبلغ پانزده میلیون و پانصد هزار ریال واگذار شده بود، به لحاظ وجود تفاوت قابل ملاحظه ارزش عوضین، مورد از مصادیق صلح محاباتی شناخته شده و با عنایت به تبصره‌ی ذیل ماده ۱۷ قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض، مصوب سال ۳۵، مالیات صلح نامه‌های مزبور کلا به مبلغ ۸۲۸۸۱۲۹۶۰ ریال که از این بابت مبلغ ۴۰۶۳۸۴۴۹۰ ریال مربوط به صلح اول و مبلغ ۴۲۲۴۲۸۴۷۰ ریال مربوط به صلح دوم می‌باشد که موضوع به همین مبلغ در کمیسیون حل اختلاف بدوی منجر برای شماره ۶۷۶ - ۶ / ۱۲ / ۱۳۴۹ - گردیده است، و متعاقبا اثر اعتراض متصالحین پرونده در کمیسیون تجدید نظر حل اختلاف شماره‌ی ۸ مطرح، و سرانجام رأی شماره‌ی ۹۶۷ - ۳ / ۷ / ۵۱ - مبنی بر رفع تعرض از متصالحین صادر شده و مستند صدور رأی بدین نحوه بودند که تفاوت فاحش بین ارزش [صفحه ۳۳۱] عوضین صلح را از صورت معوض خارج نمی‌سازد که این امر بر اساس نظر فقاهتی آیت الله آقای دکتر سید حسن امامی (امام جمعه تهران) استنباط شده است، لکن نظر آقای دکتر امامی بر اساس سئوالاتی غیر واقع و گمراه کننده اکتساب گردیده بود که البته پس از روشن شدن موضوع برای مشارالیه و وقوف کامل بر جریان امر از نظر قبلی خود عدول و آن را اصلاح کرده است. بر اساس ماده‌ی ۳۲۱ مکرر الحاقی به قانون مالیاتهای مستقیم اسفندماه ۲۵۳۱ موضوع در شورای عالی مالیاتی مطرح و پس از صدور رأی شماره ۱۷ / ۶۹۸ - ۲۸ / ۱ / ۵۲ - به شرح دلایل مرقوم در آن، که یک نسخه ضمیمه می‌باشد، پرونده جهت رسیدگی در هیئت سه نفری موضوع ماده ۳۲۱ مکرر مزبور به دفتر کل فنی مالیاتی ارسال گردیده است. حال با توجه به اسناد و مدارکی که از طرف متصالحین پس از تقدیم نامه شماره ۸۲۲ - ۱۲ / ۳ / ۱۳۳۶ عنوان جناب آقای وزیر امور اقتصادی و دارائی تسلیم دفتر فنی مالیاتی گردیده، و با عنایت به ادعای ایشان مبنی بر اینکه املاک مورد بحث از شمول صلح نامه‌های مورد بحث خارج است، موضوع دقیقا مورد بررسی قرار گرفت و به طوری که ملاحظه گردید طبق مدارک ارائه شده از املاک موضوع صلح نامه‌های مذکور: ۱ - ۵۴ پلاک با بیع قطعی به شرکت سهامی امناء منتقل گردید. ۲ - ۳۲ پلاک از طرف ورثه‌ی شوقی ربانی به فروش رفته است. ۳ - ۳۳ پلاک از موارد صلح مزبور اقاله گردیده است. ۴ - ۳۲۸ پلاک به موجب اسناد تکمیلی (اقرار نامه‌های تنظیمی) شرکت سهامی امناء منتقل شده است که به نظر این دفتر املاک مندرج در بندهای ۱ و ۲ فوق الاسفاه چون [صفحه ۳۳۲] به صورت بیع قطعی به فروش رسیده است، در صورت احراز این مطالب که پلاکهای مورد بحث از جمله پلاکهایی هستند که مأخذ محاسبه مالیات مورد صلح مزبور قرار گرفته. طبق ارزیابی که از طرف کارشناس رسمی و تأیید دارایی روی آنها به عمل آمده، قابل کسر خواهد بود که البته این موضوع بایستی از طرف هیئت سه نفری موضوع ماده ۳۲۱ مکرر الحاقی به قانون مالیاتهای مستقیم رسیدگی و محرز گردد. لکن در مورد پلاکهای مذکور در بندهای ۳ و ۴ فوق الذکر اساسا تنظیم اسناد تکمیلی و اقاله پلاکهای مزبور اصولا مؤثر در تعلق مالیات نقل و انتقال بلاعوض نبوده، و از این جهت پلاکهای مربوط به بندهای ۳ و ۴ این گزارش نمی‌تواند از شمول مالیات بر صلح بلاعوض خارج گردد. حسینعلی رجائی - مدیر کل فنی مالیاتی وزیر دارائی وقت که نه بهائی است مثل برخی از وزراء و نه متمایل به این فرقه‌ی نوظهور، هنگامی که از این کلاهبرداری بهائیان مطلع گردید، درصدد برآمد لاقبل مبلغ ۸۲۸۸۱۲۹۶۰ ریال مالیات مصوبه - نه مالیات حقه ۱۷۵ میلیون تومان - را وصول کند. او هنگام تنظیم لایحه بودجه سال ۱۳۵۲ درصدد برآمد ماده مخصوصی برای باز وصول این مبلغ را به تصویب مجلسین بگذراند و سپس دستور اجراء آن را بدهد: « ماده ۳۲۱ مکرر - الف: در مورد مالیاتهایی که بعد از ۲۴ / ۱۲ / ۱۳۴۸ به مرحله‌ی قطعیت رسیده و در مراجع دیگری قابل طرح نباشد و تا تاریخ اجراء این ماده به ادعای غیر عادلانه بودن مالیات از طرف مودی شکایت شده باشد، پرونده امر با موافقت وزیر دارایی برای تجدید رسیدگی به هیئتی متشکل از سه نفر به انتخاب وزیر دارائی ارجاع [صفحه ۳۳۳] خواهد شد. این حکم شامل مالیات درآمد مربوط به عمل کرد ۱۳۴۶ به بعد ولو آنکه قبل از ۳۴ / ۱۲ / ۱۳۴۸ به مرحله قطعیت رسیده باشد خواهد بود، وزیر دارائی می‌تواند برای تعیین هیئتهای موضوع این ماده از قضات و کارمندان بازنشسته دولت استفاده نماید. در صورتی که پس از تحقیقات

کافی و دعوت از مؤدی برای هیئت مزبور محرز شود که به مؤدی اجحاف شده است وارد رسیدگی ماهوی شده و رأی مقتضی صادر خواهد نمود. آراء صادره از طرف هیئت قطعی بوده و در هیچ مرجعی قابل رسیدگی مجدد نخواهد بود. تبصره یک - شکایت موضوع بند الف این ماده در صورتی قابل رسیدگی است که مؤدی قبلاً ۵۰ درصد مالیات قطعی را نقداً پرداخت و دو نوبت رسید پرداخت آن را ارائه نماید. وجوهی که اضافه بر آرای هیئت وصول شده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ تقاضای مقرری مسترد گردد. تبصره دو - در مورد پرونده‌هایی که در مهلت مقرر ماده ۳۲۱ مذکور در تبصره این ماده به استناد این ماده قابل رسیدگی مجدد نمی‌باشد. تبصره سه - وزیر دارایی می‌تواند ظرف یکماه از تاریخ تصویب این اصلاحیه در صورتی که شکایت مؤدی را در مورد عادلانه نبودن مالیات موجه تشخیص دهد پرونده مالیاتی آنها را که قبلاً در هیئت موضوع ۳۲۱ مورد رسیدگی و صدور رأی قرار گرفته است برای رسیدگی مجدد به هیئت موضوع این ماده ارجاع نماید. تبصره چهار - مرجع رسیدگی به شکایت موضوع این ماده در مورد مؤدیان مشمول نظام صنفی هیئتی است مرکب از دو نفر به انتخاب وزیر دارایی و یک نفر به انتخاب اطاق [صفحه ۳۳۴] اصناف. هیئت مزبور می‌تواند ضرائب مالیاتی مربوط ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰ را در مورد پرونده مطروحه نیز تأویل نمایند. اطاق اصناف می‌تواند نماینده اتحادیه مربوطه را برای ادای توضیحات همراه بیاورد. تبصره پنج - مؤدیان مشمول قانون نظام صنفی که معادل هشتاد درصد بدهی مالیاتی خود مربوط به عمل کرد هر یک از سنوات ۱۳۴۶ تا آخر ۱۳۵۰ تا آخر سال ۱۳۵۱ کلاً پرداخته باشند از پرداخت بقیه اصل بدهی و جرائم و زیان دیر کرد متعلق‌ها خواهد بود و در صورتی که ظرف سه ماه از تاریخ اجرای این تبصره صد در صد بدهی جدید را پرداخت نمایند از پرداخت جرائم و زیان دیر کرد متعلق معاف خواهد بود. اجرای این تبصره موجب استرداد وجوه دریافتی نخواهد بود. بند ب در مورد آراء قطعی کمیسیون‌های حل اختلاف که بعد از تاریخ ۲۴ / ۱۲ / ۱۳۴۸ صادر شده است، در صورتی که ظرف یکماه از تاریخ اجرای این ماده به تشخیص شورای عالی مالیاتی به علت عدم رعایت قانون حق دولت تزییع شده باشد، شورای مزبور رأی صادر شده را نقض و پرونده را برای رسیدگی و تشخیص مالیات به هیئت مذکور در این ماده ارجاع خواهد نمود. رأی صادر شده از هیئت مذکور قطعی بوده و در هیچ مرجعی قابل رسیدگی مجدد نخواهد بود. در موارد مذکور در این بند شورای عالی مالیاتی باید مؤدی را برای مدافعات دعوت نماید. عدم حضور مؤدی مانع اتخاذ تصمیم نخواهد بود. « با این که ماده ۳۲۱ مکرر در بودجه سال ۱۳۵۲ برای وصول هشتاد [صفحه ۳۳۵] میلیون تومان مالیات بر ارث گنجانیده شده بود، با این حال در اثر تشبثات و رشوه‌هایی که بهائیان دادند مأمورین دارایی ده‌ها و ده‌ها پرونده دیگر در کمیسیونی که برای اجرای این ماده و وصول مالیات حقه دولت تشکیل شده بود، جمع‌آوری کردند و سبب تأخیر در رسیدگی به پرونده مالیات بر ارث شوقی ربانی شدند. با تغییر هوشنگ انصاری وزیر دارایی - بعد از آموزگار - بار دیگر اعضاء کمیسیون برگزیده انتخاب و شروع به رسیدگی کردند. ولی با درگذشت « ناصر دادفرما » در پایان سال ۱۳۵۶ بار دیگر رسیدگی به پرونده مذکور معوق مانده است.

یک اظهار نظر

اکنون که به اختصار خلاصه پرونده مالیات بر ارث شوقی ربانی را بیان کردیم، بی‌مناسبت نمی‌دانیم، خلاصه نظریه پژوهشگر خانواده‌های بزرگ در ایران - ابوالفضل قاسمی - را نقل کنیم. در زندگی‌نامه [۱۷۵] دکتر سید حسن امامی امام جمعه تهران در این باره چنین می‌نویسد: « ما همه که در این سرزمین زیست می‌کنیم از هر کیش و نژاد و زبان باشیم مدیون به میهن و ملت خود هستیم، کوچکترین دینی که باید آن را به درستی انجام دهیم در برابر برخورداری از نعم گوناگون پرداخت مالیات است. آن که با کلاه شرعی و عقلی‌شانه از زیر بار پرداخت مالیات خالی می‌کند و یا با توجیهاات وسیله فرار دیگران را از دیون دولتی فراهم می‌نماید هر دو خائن هستند. [صفحه ۳۳۶] نمی‌دانیم نظر جناب امام در این مورد و درباره صدور فتوا و تدارک هشتاد میلیون

تومان مالیات بر ارث (شوقی افندی) چیست؟ ما از ایشان می‌پرسیم آیا با این پول نمی‌شد هشتاد مدرسه و هشتصد خانه برای مردم ساخت؟...» (اولیگارشوی دویست ساله ایران - امام جمعه تهران - ص ۹۶)

انتقال املاک، تقسیم و فروش آنها...

با اینکه انتقال اسناد مالکیت در ایران از پنجاه سال قبل تاکنون بر طبق مقررات و موازین قانونی صورت می‌گیرد، ولی محفل بهائیان ایران، بدون انجام تشریفات قانونی، میلیاردها ریال ثروتی را که ارزش املاک شوقی ربانی بود، ابتدا به چند نفر و سپس به شرکت امناء منتقل کردند. در این نقل و انتقال محضر شماره‌ی ۲۵ تهران بر خلاف مواد ۳۲ و ۴۰ آیین‌نامه‌ی دفاتر اسناد رسمی، و نظریه‌ی شورای عالی ثبت، ضمن سازش با چند نفر، صلحنامه‌های ۴۷۳۰۸ - ۲۰ / ۱۰ / ۳۶ و ۴۷۴۳۴ - ۱۶ / ۱۱ / ۳۶ و ۴۷۹۴۸ - ۱۲ / ۳ / ۴۷ را تنظیم کرده و بدین ترتیب میلیاردها ریال سرمایه‌ی موجود را در اختیار شرکت مذکور قرار می‌دهد. همچنین کارکنان و متصدیان امور ثبت اسناد و ممیزین و کارشناسان با علم به اینکه املاک و اماکن و اراضی مزبور «اموال عمومی» به حساب می‌آیند، قبل از انجام مقررات ثبتی و رعایت مواد ۳۷۴ قانون امور حسبی و قسمت اخیر ماده ۲۲ قانون ثبت و پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر دو (نوع) صلح و تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح و تعیین سهم الارث هر یک از وراث و عمل در اوراق مالکیت قبلی، به تنظیم سند جدید مبادرت ورزیدند. مأموران ثبت حتی گورستان عمومی واقعی در امیرآباد (قبرستان گلستان جاوید) را نیز که دارای پلاک ۳۷۴۲ بخش ۳ تهران بوده و به موجب نص صریح قوانین ثبتی متعلق به شهرداری تهران است به شرکت تجاری مذکور واگذار می‌کنند. [صفحه ۳۳۷] شهرداری تهران بعد از اطلاع از این نقل و انتقال طی نامه‌های شماره‌ی ۱۱۷۸ / ۲۳ / ۴۱۵۵ - ۱۹ / ۲ / ۴۴ و ۱۵۶۱ - ۲۳ - ۱۵ / ۳ / ۴۰ به عمل مأموران ثبت اعتراض می‌کند. ولی محفل بهائیان تهران بدون اعتنا به قوانین ثبت و حتی اعتراض شورای عالی ثبت گورستان مذکور را به قطعات متعدد تقسیم کرده و به اشخاص مختلف می‌فروشد. چون تصرف املاک و رقبات مختلف حتی گورستان عمومی شهر برخلاف موازین قانونی بود رئیس بخشهای ۸ و ۹ ثبت املاک تهران، علیه محضردار و کارمندان رشوه خواری که با بهائیان همدست شده بودند اقدام کرده و نامه زیر را به مدیر کل ثبت تهران می‌نویسند: ۳۸۹۳ - ۸ / ۱۱ / ۱۳۳۸ - اداره ثبت تهران «نسبت به شش دانگ پلاکهای شماره‌ی ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۳۴۰۷ و ۱ / ۳۴۰۱ / ۳۴۰۱ بخش ۹ تهران سند مالکیت صادر و تسلیم گردیده، و بعدا به آقای شوقی ربانی انتقال قطعی داده شده است، و اخیرا به حکایت یک برگ رونوشت گواهی حصر وراثت مورخه‌ی ۲۶ / ۷ / ۳۷ صادره از شعبه‌ی اول دادگاه بخش تهران، و گواهی شماره‌ی ۲۷ / ۷ / ۳۸ - ۱۱۱۵۴ مالیات بر ارث، نامبرده فوت و ورثه‌ی او عبارت از آقایان حسین و ریاض ربانی برادران ابوبینی، و بانوان روح‌انگیز و مهرانگیز ربانی خواهران ابوبینی، و بانو روحیه عیال دائم متوفی می‌باشند، ولی قبل از اخذ گواهی حصر وراثت و مالیات بر ارث و احراز وراثت ورثه، آقایان حسین و ریاض ربانی به موجب سند رسمی شماره‌ی ۴۷۷۳۴ - ۱۶ / ۱۱ / ۳۶ دفتر ۲۵ تهران و بانوان روح‌انگیز و مهرانگیز به موجب سند رسمی شماره‌ی ۴۷۳۰۸ - ۲۳ / ۱۰ / ۳۶ - دفتر مذکور کلیه‌ی سهم الارث خود را از ماترک متوفی اعم از منقول و غیر منقول [صفحه ۳۳۸] به هر اسم و رسم واقعات در سراسر کشور ایران (بدون ذکر پلاک یا مشخصات دیگر از مورد معامله) به آقای علی محمد ورقا صلح قطعی نموده‌اند، و نامبرده نیز به موجب سند رسمی شماره‌ی ۴۷۹۴۸ - ۱۲ / ۳ / ۳۷ - دفتر ۲۵ مورد صلح را به شرکت امناء واگذار نموده و سهم الارث بانو روحیه‌ی ربانی را نیز و کالتا به موجب سند رسمی ۴۷۹۴۹ - ۱۲ / ۳ / ۳۷ دفتر مذکور به شرکت مزبور واگذار نموده است، و شرکت با تسلیم اسناد مالکیت رقبات فوق الذکر تقاضای صدور سند مالکیت به نام خود نموده است. لذا چون تنظیم اسناد مذکور قبل از صدور گواهی حصر وراثت بوده است و برخلاف ماده‌ی ۳۲ و ۴۰ نظامنامه‌ی دفاتر اسناد رسمی می‌باشد، و انتقالات مذکور نیز در اسناد مالکیت قید نشده، مراتب گزارش، مستدعی است نظریه‌ی متخذ را جهت اقدام مقتضی به این اداره ابلاغ فرمایند. رئیس دائره‌ی بخشهای ۸ و ۹ ثبت املاک تهران» با

وجود این نامه و اعتراض رسمی و شکایات و اعتراضات متعدد دیگر که همه حاکی از نادرستی و غیر قانونی بودن کلیه عملیات فوق‌الذکر است، محفل بهائیان تهران با اتکاء به پاره‌ای مقامات مختلف مملکتی و ضمن پرداخت رشوه و تبانی با تنی چند از مأموران نادرست و رشوه‌خوار در سازمانهای اداری، موفق شد کلیه املاک و رقبات را تصاحب کرده به شرکت امناء یا چند بهائی سرشناس انتقال دهد.

صلحنامه‌ها

سه ماه بعد از فوت شوقی ربانی و قبل از اینکه تشریفات انحصار وراثت پایان یابد همسر و برادران و خواهران او که وارث متوفی بودند، [صفحه ۳۳۹] و کالتنامه‌هایی را که از جانب خود در بیروت، برن و بغداد تنظیم کرده بودند به ذکراه خادم داده و همی دارائی او را اعم از نقدینه، املاک و کلیه اشیائی که به نام آخرین پیشوای بهائیت بود، عینا تحت اختیار او گذاشتند. ذکراه خادم نیز همی اموال و املاکی را که ورثه‌ی شوقی افندی و کالتا در اختیارش قرار داده بودند عینا به دکتر علیمحمد ورقا صلح کرد. مورد صلح « همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری، به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم یا غیر مستقیم » بود. این صلحنامه که از نظر مقررات ثبتی نادرست است، در دفتر اسناد رسمی شماره ۲۵ - که گویا دفترخانه مورد اعتماد بهائیان است - به این شرح به ثبت رسیده است: « رونوشت سند صلح ۴۷۲۸ - دفتر اسناد رسمی شماره‌ی ۲۵ حوزه‌ی تهران - مصالح بانوان ۱- روح‌انگیز افنان فرزند مرحوم میرزا هادی به شناسنامه‌ی نمره‌ی ۲۷۶۲ صادره از کنسولگری شاهنشاهی در بیروت، ساکن بیروت. ۲- بانو مهرانگیز ربانی افنان به شناسنامه‌ی شماره‌ی ۵۵ کنسولگری شاهنشاهی در برن، فرزند مرحوم هادی ساکن بغداد، حسب الوکاله‌ی آقای ذکراه خادم فرزند مرحوم نصراله شناسنامه‌ی شماره‌ی ۵۱۶۵ بخش شش تهران، ساکن تهران، خیابان ارفع، کاشی نمره‌ی ۴۰ بر طبق وکالت مصدقه‌ی ۲۰۵ مورخه‌ی ۲۱ / ۱۰ / ۱۳۳۶ و نمره‌ی ۲۰۱ - ۱۷ / ۱۰ / ۱۳۳۶ سفارت کبرای شاهنشاهی در بیروت و نمره‌ی ۲۷۶ - ۱۹ / ۱۰ / ۳۶ - کنسولگری شاهنشاهی در بغداد، متصالح آقای دکتر علیمحمد ورقا فرزند مرحوم آقای ولی اله ورقا به شناسنامه‌ی ۱۴۱۹، بخش ۲ تهران، ساکن تهران، خیابان فیشر آباد، منزل شخصی - مورد صلح همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم [صفحه ۳۴۰] یا غیر مستقیم، برای بانوان مصالح در سهم الارث موروثی و استحقاقی ایشان منقول و غیر منقول از مرحوم آقای شوقی ربانی فرزند مرحوم هادی به شناسنامه‌ی شماره‌ی ۵ کنسولگری شاهنشاهی در فلسطین ایجاد شده بوده، بدون استثناء چیزی از آن، به طوری که اینک پس از تنظیم این سند آقای دکتر علیمحمد ورقا متصالح از هر جهت و هر حیث قائم مقام رسمی و قانونی و جانشین بانوان مصالح در مورد صلح می‌باشند، و کلیه سهم الارث بانو روح‌انگیز افنان و بانو مهرانگیز ربانی افنان از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی اعم از منقول و غیر منقول و به طور خلاصه آنچه و هر چه و هر حقی که به موجب قانون در سهم الارث اختصاصی بانوان مصالح قرار و استقرار داشته باشد، داخل در مورد صلح این سند می‌باشد، کلا - و من دون الاستثناء، و منتقل الیه قائم مقام رسمی و قانونی مصالحان می‌باشد. توضیحا تصریح می‌شود کلیه سهم الارث بانوان مصالح در سرتاسر کشور شاهنشاهی ایران مورد صلح این سند می‌باشد. مال الصلح مبلغ پنج میلیون ریال رواج مملکتی که تمام آن تسلیم و کیل مصالحان شده، حسب القرار و احتیاطا هر گونه خیار که ممکن است برای صیغه صلح فرض شود از طرفین اسقاط شد. بنا به مراتب بالا از این تاریخ متصالح قائم مقام رسمی و جانشین قانونی بانوان مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود، و مشارالیه می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه، کلیه اقدامات لازمه‌ی قانونی را نسبت به مورد صلح بلا استثناء و بر طبق مقررات به عمل آورد، و احتیاطا کلیه حقوق فرضیه و متصوره‌ی بانوان مزبور در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از آنها اسقاط و به متصالح صلح گردید. و دیگر برای [صفحه ۳۴۱] نامبردگان از هیچ بابت و هیچ جهت حقی و حقوقی باقی نمانده و مصالحان و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح و استحضار کامل دارند و مسئولیت

انجام این صلح از هر حیث و هر جهت به عهده‌ی خود متصل‌الحین است. به تاریخ ۲۳ دیماه ۱۳۳۶ شمسی - مطابق ۲۲ جمادی - الثانی ۱۳۷۷ قمری - محل امضاها « سه ماه بعد از صدور این صلحنامه، دکتر علیمحمد ورقا همه مورد صلح را در همان دفترخانه در اختیار شرکت سهامی اماناء که انگیزه و شرح چگونگی تأسیس آن در همین کتاب گذشت قرار می‌گیرد. سند تنظیم شده در دفتر اسناد رسمی مذکور با شماره‌ی ۴۷۴۸ به شرح زیر است: « دفتر اسناد رسمی شماره‌ی ۲۵ حوزه‌ی تهران - مصالح آقای دکتر علیمحمد ورقا، فرزند مرحوم آقای ولی اله به شناسنامه‌ی شماره ۱۴۱۹، بخش دو تهران، ساکن خیابان فیشرآباد، منزل شخصی، متصل‌الحین شرکت سهامی اماناء، ثبت شده به شماره ۶۰۸۸ ثبت داخلی شرکت‌ها، حسب (یک کلمه خوانده نشد) آقایان هادی رحمانی به شناسنامه‌ی شماره‌ی ۲۷۶۷۹ صادره اصفهان، فرزند مرحوم جعفر و تیمسار سرلشگر شعاع‌اله علائی فرزند مرحوم دکتر سید محمد شناسنامه‌ی شماره ۵۷۸ بخش پنج تهران، طبق آگهی شماره‌ی ۱۵۸۷ - ۲۵ / ۲ / ۱۳۳۷ - مندرجه در روزنامه‌ی شماره‌ی ۳۸۶۳ - ۳۰ / ۲ / ۱۳۳۷ مورد صلح همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که براساس اسناد صلح شماره ۴۷۳۰۸ - ۲۳ / ۱ / ۳۶ و ۴۷۴۳۴ - ۱۶ / ۱۱ / ۱۳۳۶ این دفتر که به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم و یا غیر مستقیم برای متصل‌الحین در سهم الارث موروثی و استحقاقی بانوان روح‌انگیز [صفحه ۳۴۲] افنان و مهرانگیز ربانی و آقایان حسین ربانی و ریاض ربانی فرزندان مرحوم میرزا هادی از منقول و غیر منقول از مرحوم آقای شوقی ربانی فرزند مرحوم هادی به شناسنامه‌ی شماره‌ی ۵ صادره کنسولگری شاهنشاهی در فلسطین ایجاد شده بود، بدون استثناء چیزی از آن به طوری که پس از تنظیم این سند شرکت اماناء از هر حیث و هر جهت قائم مقام رسمی و قانونی و جانشینی مصالح در مورد صلح می‌باشد از کلیه‌ی سهم الارث بانوان و آقایان نامبرده از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی، اعم از منقول و غیر منقول، و به طور خلاصه آنچه و هر چه و هر حقی که به موجب قانون در سهم الارث بانوان و آقایان فوق الذکر در کشور شاهنشاهی ایران قرار و استقرار داشته باشد، که طبق اسناد صلح شماره‌های ۴۷۳۰۸ و ۴۷۴۳۴ این دفتر به مصالح صلح شده است، داخل در مورد صلح این سند می‌باشد، کلا و من دون استثناء، منتقل الیه قائم مقام رسمی و قانونی مصالح می‌باشد. مال الصلح به مبلغ سیزده میلیون ریال رواج مملکتی که تمام آن تسلیم مصالح شده حسب القرار و احتیاطا هر گونه خیاری که ممکن است که برای صیغه صلح فرض شود از طرفین اسقاط شد. بنا به مراتب بالا، از این تاریخ، متصل‌الحین قائم مقام رسمی و جانشین قانونی مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود و می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه، کلیه‌ی اقدامات لازم قانونی را نسبت به مورد صلح بلا استثناء بر طبق مقررات به عمل آورد، و مزید الاحتیاط کلیه‌ی حقوق فرضیه‌ی متصوره‌ی مصالح بر اساس اسناد صلح مذکور در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از ایشان اسقاط و به متصل‌الحین صلح و منتقل گردید، و دیگر برای مصالح از هیچ بابت و به هیچ جهت در مورد [صفحه ۳۴۳] صلح اسناد صلح مرقوم که کلا و من دون الاستثناء و مورد صلح این سند می‌باشد حقی باقی نمانده و مصالح و متصل‌الحین از کمیت و کیفیت مورد صلح استحضار کامل دارند و مسئولیت انجام این صلح از هر حیث و هر جهت به عهده‌ی خود متصل‌الحین است. به تاریخ دوازدهم خرداد ماه یک هزار و سیصد و سی و هفت شمسی. مطابق سیزدهم ذیقعد ۱۳۷۷ قمری. محل امضاء دکتر علیمحمد ورقا، شعاع‌اله علائی رحمانی، با احراز هویت متعادلین تمام مراتب مسطوره در این سند در نزد اینجانب واقع شد، به تاریخ متن - این سند در صفحه‌ی ۱۷۷ زیر شماره ۴۷۹۴۸ دفتر سر دفتر ثبت شده است. « محفل بهائیان تهران، برای فرار از پرداخت مالیات همه‌ی دارائی شوقی ربانی در ایران را - که به موجب مندرجات پرونده ۲۴۸۹۴ - سال ۱۳۳۶ بالغ بر ۲۸۷ میلیون دلار بوده، جزء سرمایه شرکت به حساب نیاورده و اساسنامه شرکت سهامی اماناء را فقط با سرمایه نقدی پرداخت شده به ثبت رسانیده است. اینان با نفوذی که در مقامات و سازمانهای دولتی - بخصوص ثبت اسناد و دادگستری داشتند - قبل از اینکه مقررات ثبت و انحصار وراثت اجراء شود و یا مالیات بر ارث و مالیات بر صلح را که جمعا بالغ بر ۲۵۰ میلیون تومان برای آن پیش آگهی صادر شده بود پردازند موفق شدند همه املاک را با تبانی و دستیاری محاضر به قطعات مختلف تفکیک کرده و با صدور ورقه‌های مالکیت جداگانه در اختیار شرکت اماناء قرار دهند. نیرنگی

که بهائیان برای انجام این نقل و انتقال به کار برده‌اند در تاریخ تشکیل ثبت اسناد در ایران کمتر نظیر داشته است. اینان برای گمراه کردن مأموران و کارشناسان مالیات بر ارث و مالیات بر درآمد، یک قطعه از املاکی را که به نام شوقی ربانی بود، بدون اشاره به سوابق امر و به نام املاک اصلی سند [صفحه ۳۴۴] ارائه می‌دهند، و موقع بازدید مأمورین و کارشناسان مالیات بر ارث همین یک پلاک مجزا شده را مأخذ پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح قرار می‌دهند. گر چه قبل از انجام این نیرنگ اطلاعات دقیق و صحیحی به پیشکاری دارایی تهران داده شده بود، با این حال مأموران دارایی که شاید هم تطبیح شده بودند، بدون توجه به سایر دارایی‌های کلان بهائیت در ایران، همان سند ملک را مأخذ وصول مالیات قرار می‌دهند. چون بعد از انجام این عملیات انشعاب بزرگی در بین بهائیان ایران به وجود آمده و اعلام جرم‌های فراوانی نیز به شورای عالی ثبت، مقامات دادگستری و سازمان‌های مربوطه دیگر شده بود، شورای عالی ثبت شکایات رسیده را مورد توجه قرار داده حکم ذیل را علیه عملیات محفل بهائیان تهران صادر می‌کند: «وزارت دادگستری - ثبت کل اسناد و املاک - شماره ۵۸۴۲ - ۲۳ / ۴ / ۱۳۴۲ اداره‌ی ثبت تهران - بازگشت به شماره‌ی ۱۴۶۷۰ - ۱۹ / ۱۱ / ۳۸ - موضوع در جلسه مورخه ۴۲ / ۴ / ۳ شورای عالی ثبت مطرح و به شرح ذیل رأی داده شد (تطبیق سند حاکی از صلح بر پلاک‌های معین بدون اینکه در صلحنامه ذکر پلاک و سایر مشخصات شده باشد، چون نظر قضائی است باید به حکم دادگاه باشد مگر اینکه طرفین به تنظیم سند دیگر ذکر پلاک و سایر مشخصات با رعایت مقررات توافق نمایند، از نظر مالیات بر ارث هم نسبت به آنچه که سند مالکیت صادر نشده‌ی ماده‌ی ۱۳ قانون اصلاح قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض نماید رعایت شود، و آنچه که سند مالکیت صادر شده اگر مالیات بر ارث تأدیه نشده، اداره‌ی دارائی می‌تواند بر طبق مقررات اقدام مقتضی به عمل آورد - رئیس اداره امور املاک ثبت کل - امضاء» [صفحه ۳۴۸] پس از اینکه نخستین ایراد - آن هم از طرف شورای عالی ثبت - به کار نقل و انتقال دارائی شوقی ربانی و صلحنامه‌ها گرفته شد، بهائیان تهران مجبور شدند دو صلحنامه دیگر که از نظر قانونی ایرادی نداشت تنظیم نموده به مقامات دولتی تسلیم کنند. نخستین صلحنامه بدین شرح تنظیم شده بود: «رونوشت سند صلح ۴۷۴۳۴ دفتر ۲۵ تهران - مصالح آقایان حسین ربانی دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی دو هزار و هفتصد و بیست و دو کنسولگری شاهنشاهی در بیروت (لبنان) فرزند مرحوم میرزا هادی ساکن فعلی فلسطین، و ریاض ربانی به شناسنامه‌ی شماره‌ی یک هزار و پانصد و نوزده صادره از کنسولگری ایران در بیروت فرزند مرحوم میرزا هادی ساکن فعلی پاریس، حسب الوکاله‌های ذکراله خادم فرزند مرحوم نصراله به شناسنامه‌ی شماره‌ی پنج هزار و یکصد و شصت و پنج بخش شش تهران، ساکن خیابان ارفع، کاشی نمره‌ی چهل، بر طبق وکالت‌های مصدقه به شماره‌های ۳۲۷ - و ۳۲۸ در مورخات ۴ / ۱۱ / ۳۶ از طرف سر کنسولگری شاهنشاهی ایران در اسلامبول و شماره‌های ۲۴۳۸ و ۲۴۳۹ مورخات ۸ / ۱۱ / ۳۶ کنسولگری شاهنشاهی ایران در پاریس - متصالح آقای دکتر علی محمد ورقا فرزند مرحوم آقای ولی‌اله ورقا به شناسنامه‌ی شماره‌ی ۱۴۱۹ بخش دو تهران، ساکن تهران، خیابان فیشرآباد، منزل شخصی - مورد صلح همگی و تمامی حقوقی عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که به هر اسم و رسم و تحت هر عنوان مستقیم و یا غیر مستقیم برای آقایان مصالح در سهم الارث موروثی و استحقاقی ایشان منقول و غیر منقول واقعات در کشور ایران از مرحوم آقای شوقی ربانی فرزند مرحوم هادی به شناسنامه‌ی شماره‌ی پنج کنسولگری شاهنشاهی [صفحه ۳۴۹] از فلسطین ایجاد شده بود بدون استثناء چیزی از آن به طوری که پس از تنظیم این سند آقای دکتر علی محمد ورقا متصالح از هر حیث و هر جهت قائم مقام رسمی و قانونی و جانشین آقایان مصالح در مورد صلح می‌باشد، و کلیه سهم الارث آقای حسین ربانی و آقای ریاض ربانی از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی اعم از منقول و غیر منقول و به طور خلاصه آنچه و هر چه و هر حقی که به موجب قانون در سهم الارث اختصاصی آقایان مصالح در کشور شاهنشاهی ایران قرار و استقرار داشته باشد، داخل در مورد صلح این سند می‌باشد، کلا - و من دون استثناء و منتقل الیه قائم مقام رسمی و قانونی مصالحان می‌باشد، مال الصلح مبلغ هشت میلیون ریال رواج مملکتی که تمام آن تسلیم وکیل مصالحان شد. حسب اقرار و احتیاطا هر گونه خیاری که ممکن است برای صیغه صلح

فرض شود از طرفین اسقاط شد. بنا به مراتب بالا از این تاریخ متصالح قائم مقام رسمی جانشین قانونی آقایان مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود و مشارالیه می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه کلیه اقدامات لازمه قانونی را نسبت به مورد صلح بلا استثناء و بر طبق مقررات به عمل آورد، و احتیاطا کلیه حقوق فرضیه‌ی متصوره‌ی آقایان مزبور در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از آنها اسقاط و به متصالح صلح گردید، و دیگر برای نامبردگان از هیچ بابت و هیچ جهت حقی و حقوقی باقی نماند، و مصالحان و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح استحضار کامل دارند، و مسئولیت انجام این صلح از هر حیث و هر جهت به عهده‌ی خود متصالحین است، به تاریخ شانزدهم بهمن ماه یک هزار و سیصد و سی و شش شمسی، مطابق پانزدهم رجب یک هزار و سیصد و هفتاد [صفحه ۳۵۰] و هفت قمری، محل امضاء - ذکراله خادم - دکتر علی محمد ورقا - با احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطور در این سند در نزد این جانب واقع شد. به تاریخ متن، امضاء رونوشت برابر اصل است، مهر و امضاء دفتر رونوشت برابر ثبت دفتر است - دفتر ۲۵ تهران مهر و امضاء « ۱۳ / ۱۱ / ۳۸. همان روزی که این صلحنامه در دفترخانه شماره ۲۵ تنظیم شده بود صلحنامه دیگری نیز که متصالح آن شرکت امناء بود به شرح زیر در همان دفترخانه تهیه و تنظیم شد و بدین ترتیب شرکت مذکور همه‌ی دارایی آخرین پیشوای بهائیت را که بالغ بر ۲۸۷ میلیون دلار بود به تصرف خود درآورد. صلحنامه دوم نیز به شرح زیر تنظیم شده بود: « رونوشت صلحنامه‌ی ۴۷۹۴۹ - دفتر اسناد رسمی شماره ۲۵ حوزه تهران - مصالح بانو روحیه‌ی ربانی، دختر آقای مکسول ساکن فعلی بیروت (زوجه‌ی مرحوم آقای شوقی ربانی) حسب الوکاله آقای دکتر علیمحمد ورقا فرزند مرحوم آقای ولی‌اله ورقا به شناسنامه‌ی ۱۴۱۹ بخش ۲ تهران، ساکن فیشرآباد، منزل شخصی به موجب وکالت نامه مصدقه از طرف کنسولیار دولت ایالات متحده امریکا در حیفا و کنسولیار دولت مزبور در تهران که امضای اخیر از طرف اداره سجلات وزارت امور خارجه شاهنشاهی ذیل ۱۴۶۰ - ۲۷ / ۲ / ۳۷ گواهی شده است - متصالح شرکت سهامی امناء ثبت شده به شماره ۶۰۸۸ ثبت داخلی شرکتها حسب القبول آقایان هادی رحمانی، به شناسنامه‌ی ۲۷۶۷۹ اصفهان فرزند مرحوم جعفر، و تیمسار سرلشگر شعاع‌اله علائی فرزند مرحوم دکتر سید محمد، به شناسنامه‌ی شماره ۵۷۸ بخش ۵ تهران، طبق [صفحه ۳۵۱] آگهی شماره ۱۵۸۷ - ۲۸ / ۲ / ۳۷ مندرجه در روزنامه‌ی رسمی ۳۸۶۲ - ۳ / ۲ / ۳۷، مورد صلح همگی و تمامی حقوق عینی و فرضی و حکمی و تقدیری که به هر اسم و رسمی و تحت هر عنوان مستقیم یا غیر مستقیم برای بانوی مصالح در سهم الارث موروثی و استحقاقی ایشان (منقول و غیر منقول) از مرحوم آقای شوقی ربانی، به شناسنامه‌ی شماره‌ی پنج کنسولگری شاهنشاهی در فلسطین، فرزند مرحوم آقا میرزا هادی، در سرتاسر کشور شاهنشاهی ایران ایجاد شده بود بدون استثناء چیزی از آن، به طوری که پس از تنظیم این سند شرکت امناء از هر حیث و جهت قائم مقام رسمی و قانونی مصالح در مورد صلح می‌باشد و کلیه سهم الارث بانوی مصالح از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی اعم از منقول و غیر منقول و خلاصه آنچه و هر چه که قانونا و به موجب مقررات در سهم الارث بانوی مصالح از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی در سرتاسر کشور شاهنشاهی ایران قرار و استقرار داشته باشد داخل در مورد صلح این سند می‌باشد، کلا و من دون استثناء. و منتقل الیه در کلیه سهم الارث مصالح در سرتاسر خاک کشور شاهنشاهی ایران از ماترک مرحوم آقای شوقی ربانی قائم مقام قانونی و شرعی مصالح شناخته می‌شود. مال الصلح مبلغ دو میلیون و پانصد هزار ریال وجه رواج که تمام آن تسلیم مصالح حسب الاقرار و کیلها شده است و احتیاطا هر گونه خیاری که از صیغه‌ی صلح توهم و فرض شود، از طرفین اسقاط و سلب شد. بنا به مراتب بالا از این تاریخ متصالح قائم مقام رسمی و جانشین قانونی بانوی مصالح در مورد صلح شناخته می‌شود، متصالح می‌تواند با مراجعه به مقامات مربوطه کلیه‌ی [صفحه ۳۵۲] اقدامات قانونی لازمه را نسبت به مورد صلح بلا استثناء و بر طبق مقررات به عمل آورد و مزیدا احتیاطا کلیه حقوق فرضیه و متصوره بانوی مصالح در مورد صلح از هر جهت و هر بابت از ایشان اسقاط و به متصالح صلح و منتقل گردید، و دیگر برای شخص خود ایشان از هیچ بابت و هیچ جهت در مورد صلح حقی باقی نماند و مصالح و متصالح از کمیت و کیفیت مورد صلح کاملا و کلا استحضار کامل دارند و مسئولیت انجام این صلح از هر

حیث و هر جهت به عهده‌ی خود متصالحین است، و همچنین صحت نسبت زوجیت دائمی مصالح با متوفی مورد تصدیق و تأیید خود متصالحین می‌باشد. به تاریخ دوازدهم خردادماه یکهزار و سیصد و سی و هفت شمسی، مطابق سیزدهم ذی‌قعدة ۱۳۷۷ قمری، محل امضاء دکتر علی‌محمد ورقا - شعاع‌اله علائی - رحمانی - با احراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد این جانب واقع شد. به تاریخ متن، امضاء... مفاد بخشنامه ده هزار در سند رعایت شد - رونوشت برابر ثبت دفتر است، دفتر ۲۵ تهران امضاء - ۳۸ / ۱۱ / ۱۳»

پرونده‌ی دیوان کشور...

قبلا- گفتیم که پس از مرگ شوقی - و طبعا بر سر تصاحب میراث او - برای نخستین بار کار اختلافات داخلی بهائیان به دادگستری و محاکم کشیده شد. اگر چه در این مبارزه مخالفان و منشعبین موفق نشدند از مجرای قانون و با دست قانون از به هدر رفتن ۲۸۷ میلیون دلار دارایی بهائیت و افتادن اموال عمومی گروه به دست افرادی خاص جلوگیری کنند. با این حال نتیجه‌ای که تلاش آنها داشت حائز اهمیت بسیار است، این نتیجه [صفحه ۳۵۳] بر ملا شدن سوء استفاده‌ها، اعمال نفوذها و سرانجام شناساندن سیمای واقعی سران بهائی در ایران بود. به طوری که اسناد و مدارک ارائه شده از طرف گروه مخالف نشان می‌دهد سران بهائی ایران برای حفظ و ازدیاد دارایی خود از هیچگونه اعمال نادرست و شرم‌آوری خودداری نکرده و حتی به رذالت و رشوه‌خواری و فجایع تکان دهنده دیگری دست زده‌اند. اگر - چنان که پاره‌ای از مورخان نیز تأکید کرده‌اند - هنگام پیدایش میرزا علی محمد باب و نخستین روزهای فعالیت بایبان این امکان وجود داشت که انگیزه‌ی این فعالیتها را نوعی (شورش) علیه دربار قاجاریه، مبارزه با خرافات و ظلم و ستم دستگاههای دولتی و مانند اینها دانست، به حکم اسناد و مدارکی که پس از بروز اختلافات فاش شد، باید گفت که امروز بهائیت در ایران به صورت وسیله درآمده است برای خیانت به ملت ایران و دکانی که گروهی معدود افراد سوء استفاده چپی، به خاطر جمع آوری مال و منال بدان روی آورده‌اند، و با کمک ایادی و یاران خود به چپاول و غارت و سوء استفاده - از هر کجا که باشد - مشغولند. از ماهی و میگو خلیج فارس گرفته تا نمک دریاچه‌ی سیستان، و از آشامیدنی مردم گرفته تا کار تجارت و صنایع جوان مملکت. ساختمانها، بانکها، شهرسازی، همه و همه در دست عده معدودی از افراد فاسد این گروه است [۱۷۶].

صفحه ۳۵۴] شکفت اینک توده‌های بهائیان که در آغاز پیدایش بایبگری، معتقد بودند و حتی برخی جانبازی می‌کردند، در حال حاضر به سان «گوسفندانی آرام» آلت دست محافل و لجنه‌های بهائیت شده و بدون توجه به گرگانی که به شبانی آنها پرداخته‌اند به آسودگی می‌چرند... در میان این تضادها، اختلافات و رسواییها، رهبران بهائی ایران تنها حربه‌ای که در دست دارند، دامن زدن به آتش کینه خواهی نسبت به مسلمانان است. بدین معنی که بر خلاف ادعای رهبران باییت و بهائیت که مدعی بودند آیینی نو آورده‌اند که می‌تواند و باید جانشین همه ادیان عالم [صفحه ۳۵۵] شود، اینان همه ادیان دیگر را رها کرده و کینه‌توزی خود را تنها متوجه مسلمانان ساخته‌اند، تا آنجا که در ایران و دیگر کشورهای مسلمان با کمک و همکاری یهودیان، مسیحیان و دیگر مخالفان اسلام و مسلمانی، با مسلمانان عناد و کینه می‌ورزند. طبیعی است اگر مردمان ساده دل و زود باوری که به بهائیت گرویده‌اند، یا فرزندان جوان و روشنفکر بایبان و بهائیان پیشین، بر اینگونه اعمال و مفاسد رهبران محفل بهائی ایران وقوف یابند یقینا از آنان روی برمی‌گردانند. به همین جهت رهبران بهائی، اسلحه زنگ زده دشمنی با مسلمانان را وسیله قرار داده و به اصطلاح آنان را از «تجاوز» مسلمانان محفوظ نگاه می‌دارند، و با این حيله و نیرنگ موقعیت را مستحکم و پیروان بهائیت را مشغول سرگرم می‌سازند. نمونه‌ای دیگر از اعمال این گروه پرونده‌ی بسیار جالبی است که در دادگستری تشکیل شده و در دیوان عالی کشور محفوظ است. این پرونده که به شماره‌ی ۸۲ سال ۱۳۴۸ به ثبت رسیده، روشنگر حقایق بسیاری است و نشان می‌دهد که محفل بهائی ایران چه می‌کند و چگونه دارایی بیت‌المال مردم و دولت را مورد حیف و میل قرار می‌دهد. در اینجا برگ اول پرونده

را عینا نقل می‌کنیم، با این امید که مورد توجه قرار گیرد و روزی به این اوضاع رسیدگی و توجه بیشتری بشود. اینک این شما و این هم نخستین برگ پرونده‌ی دیوانعالی کشور: « ۲۷ / ۲ / ۱۳۴۸ دادستان محترم دیوان عالی کشور محترما با توجه به اینکه جامعه‌ی بهائیان در تهران و سایر شهرستانهای ایران دارای املاک و مستغلاتی بوده‌اند که به نام جناب شوقی ربانی به ثبت رسیده و شخص مزبور در کتاب قرن بدیع نوروز ۱۰۱، قسمت چهارم، صفحه ۴۹، و احصائیه‌ی تطبیقی و سایر آثار و الواح خود که به منزله‌ی [صفحه ۳۵۶] وصیت نامه است و دفاتر لجنه‌ی املاک ملی امری بهائیان ایران تصریح نموده است که املاک و اماکن و اراضی موجوده در اقلیم ایران و سایر نقاط جهان جزو موقوفات عامه و متعلق به عموم است، و املاک و اراضی و اماکن مزبور مفصل و در کلیه‌ی نقاط ایران و جهان موجود است که مستخرجه‌ی کتاب بدیع و سه فقره رونوشت گواهی مالیات بر ارث وزارت دارایی و عین جلد چهارم کتاب بدیع و احصائیه‌ی تطبیقی برای توضیح قسمتی از آن رقبات، با فتوکپی مدارک و اسناد به ضمیمه‌ی پرونده ۴۴ / ۱۱۹۱ شعبه‌ی ۳ بازپرسی دادرسی تهران که با صدور قرار بی‌اساسی به دادگاه ۵ استان به کلاسه ۱۰۸۲ / ۵ مورخ ۴۷ فرستاده شده به عرض می‌رساند: جناب شوقی ربانی، در تاریخ ۱۲ / ۸ / ۳۶، بدون اولاد و پدر و مادری که در قید حیات باشند در لندن به شهادت می‌رسد، و ذکراه خادم نه (۹) و دکتر علی محمد ورقا و تیمسار بازنشسته شجاع‌اله علائی و علی‌اکبر فروتن و حبیب‌اله ثابت و هادی رحمانی شیرازی و هیئت مدیره‌ی شرکت سهامی امناء و دکتر مهدوی سر دفتر ۲۵ تهران و ممیزین و کارمندان ثبت اسناد و املاک و دارایی که مشخصات آنان در پرونده‌های مربوطه مشخص و معین است، به شرکت و وکالت منوهر قائم مقامی وکیل دادگستری، جهت حیف و میل نمودن ماترک متوفی به تنظیم صلحنامه‌های ۴۷۳۰۸ - ۲۰ / ۱۰ / ۳۶ و ۴۷۴۳۴ - ۱۶ / ۱۱ / ۳۶ و ۴۷۹۴۸ - ۱۲ / ۳ / ۳۷ در دفترخانه‌ی ۲۵ تهران پرداخته، و قبل از انجام انحصار وراثت و تعیین وراث قانونی و همچنین تعیین سهم الارث هر یک از وراث و پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح و تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح بر خلاف موازین مواد [صفحه ۳۵۷] ۳۲ و ۴۰ آئین دفاتر اسناد رسمی مزورانه به دکتر علی محمد ورقا مصالحه می‌نمایند، و دکتر علی محمد ورقا نیز بدون انجام حصر وراثت و پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر صلح وراثت و تعیین پلاک و مشخصات مورد صلح و پرداخت مالیات بر درآمد صلح به شرکت سهامی امناء که خودشان در تاریخ ۱ / ۲ / ۳۷ تشکیل می‌دهند، تحت شماره‌ی ۴۷۹۴۸ - ۱۲ / ۳ / ۳۷ دفترخانه ۲۵ تهران مصالحه می‌نماید، و شرکت سهامی امناء بدون ذکر از املاک و اراضی و اماکن در اساسنامه‌ی خود - سرمایه ۲۸۷ میلیون دلار را طبق اساسنامه‌ی مربوطه به سه میلیون تومان نقدی معرفی می‌کند، که ضمن اختفای نقل و انتقالات املاک و اراضی و اماکن از پرداخت مالیات بر ارث و مالیات بر دو صلح انجام یافته و مالیات بر درآمد و حق الثبت که بالغ بر یکصد میلیون تومان می‌شود خودداری می‌نماید، و بعد که مقامات اداری و قضائی مستحضر می‌شوند در تاریخ ۲۶ / ۷ / ۳۷ به وکالت منوهر قائم مقامی که یکی از کلاهبرداران بوده است با اخذ ۱۰۵۴ سهم از ۱۵۰۰۰ سهم اقدام به حصر وراثت می‌نمایند. و شرکت سهامی امناء با اغفال کارکنان ثبت و تبانی با ممیزین و کارشناسان اداره‌ی دارائی و ثبت با فعل و انفعالاتی به دستگیری منوهر قائم مقامی، بدون درج معاملات قطعی در اسناد مالکیت قبل و اعلام آن به اداره دارائی و اخذ مالیات بر ارث به موجب صلحنامه‌های تنظیمی اسناد مالکیت جدید، به نام شرکت سهامی امناء می‌نمایند، و شرکت سهامی امناء قبل از تعیین مالیات بر ارث و مالیات بر صلح و مالیات بر درآمد دولت اراضی و املاک را به قطعات مختلف تقسیم و تفکیک می‌نمایند، و به اشخاص انتقال می‌دهند، من جمله [صفحه ۳۵۸] یکی از این رقبات پلاک ۳۷۴۲ بخش ۳ تهران واقع در امیرآباد، بالای جلالیه، قبرستانی به نام گلستان جاوید بوده که طبق نامه‌های شماره ۱۱۷۸ / ۲۳ / ۴۱۵۵ مورخ ۱۹ / ۲ / ۴۲ و ۱۵۶۱ / ۲۳ مورخ ۱۵ / ۳ / ۴۰ شهرداری تهران مورد اعتراض شهرداری نیز واقع شده، معذک با فعل و انفعالاتی سند مالکیت این رقبه را بدون رعایت قوانین و مقررات ثبتی و نظریه شورای عالی ثبت به نام شرکت سهامی امناء تبدیل یافته، و شرکت مزبور آن را به قطعات مختلف تفکیک نموده و به اشخاص انتقال داده است، و با اینکه اداره‌ی ثبت و کارشناسان و مهندسین در موقع تقسیم و تفکیک پلاک ۳۷۴۱ بخش سه تهران را با وجود قبور می‌دانستند گورستان

عمومی است نه باغ مشجر و می‌دانستند جنبه‌ی عمومی دارد نه خصوصی، و می‌دانستند وراثت هنوز مالیات بر ارث و مالیات بر صلح انجام شده را پرداخت نموده‌اند و برابر رأی شورای عالی ثبت که طی شماره ۵۸۴۲ / م - ۲۳ / ۴ / ۴۲ ابلاغ گردیده توافق بین وراثت نسبت به تقسیم ماترک حاصل نشده و مشخصات مورد صلح هر یک از وراثت در صلحنامه‌ها قید نشده، اقدام به صدور سند مالکیت به نام شرکت سهامی امناء می‌نمایند. نکته‌ی جالب‌تر آنکه از پرداخت مالیات بر ارث و دو صلح و مالیات بر درآمد دولت و ادای حق الثبت شرکت که بالغ بر یکصد میلیون تومان می‌شود نجات یابند با دسیسه و تبانی نسبت به نقل و انتقالات املاک در محضر و اداره‌ی ثبت مزورانه اقدام نموده و پلاکهای اصلی را قبل از انجام حصر وراثت و پرداخت مالیات بر ارث به قطعات مختلف تفکیکی تقسیم و ورقه‌ی مالکیت صادر نموده و برای انحراف مأمورین و کارشناسان مالیات بر ارث و مالیات بر درآمد [صفحه ۳۵۹] یک قطعه از سیصد قطعه را بدون اشاره به سوابق امر به نام پلاک اصلی سند صادر و دریافت می‌نمایند، و موقع بازدید مأمورین و کارشناسان مالیات بر ارث آن پلاک مجزا شده را ارائه می‌دهند که علاوه بر تقلیل مالیات بر ارث و اضمحلال نمودن نقل و انتقالات قبلی، مبالغ هنگفتی از مالیات دولت را به نفع خود تصاحب نموده‌اند، و باز پرس محترم با علم به عملیات مزورانه‌ی کلاهبرداران و با عدم توجه به مواد ۳۲ و ۴۰ آئین‌نامه‌ی دفاتر اسناد رسمی و ماده ۳۷۴ قانون امور حسبی، و قسمت اخیر ماده‌ی ۲۲ ثبت و نظریه‌ی شورای عالی ثبت، مراتب را بزه ندانسته مبادرت به صدور قرار منع پیگرد کلاهبرداران و خیانتکاران می‌گردد، ضمن ابطال حق و حقوق اینجانبان، مبلغ یکصد میلیون تومان درآمد دولت را مضمحل و اراضی و املاک و اماکن عمومی را به یک عده کلاهبردار و خیانتکار تسلیم می‌کند. لذا مراتب را به استحضار آن دادستان معظم رسانیده که ضمن حفظ حق و حقوق اینجانبان و حقوق عمومی، نظریه عالی را نسبت به نوع بزه امر ابلاغ فرمایند که آیا می‌توان با مدارک و دلایل و اسناد فوق‌الذکر مواد قانون را نقض نمود و با جمله‌ی « به علت عدم وقوع بزه » کلاهبرداران را با چنین عملیات خائنانه از چنگال عدالت رهایی داد یا خیر؟ با تقدیم احترامات فائقه محل امضاء ۴۵ نفر از فریب خوردگان و برگشتگان از بهائیت. » [صفحه ۳۶۱]

بهائیان در محاکم دادگستری

اشاره

پس از مرگ شوقی ربانی، آخرین پیشوای بهائیت و اختلافاتی که بر سر تقسیم میراث او در ایران بین گروههای مختلف در گرفت، چنانکه گفتیم برای اولین بار کار اختلاف سران بهائی به دادگستری و مراجع قانونی کشیده شد، و همین امر سبب گردید که راز اختلافات از پرده بیرون افتد. پس از اقداماتی که از طرف افراد گروه مخالف محفل ملی بهائیان ایران، به خصوص سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ، مبنی بر اعتراض به تملک و تصاحب میراث شوقی ربانی و انتقال آن به شرکت امناء صورت گرفت، و شکایاتی که از طرف این گروه به مراجع قضائی ایران تسلیم شد، سران بهائیت ایران، درصدد طرد مخالفان و در رأس آنها ثابت راسخ و همسرش برآمدند. ضمن انتشار یک بخشنامه‌ی رسمی که در مجله‌ی رسمی « اخبار امری »، ارگان محفل ملی بهائیان ایران نیز منتشر شد، سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ و همسرش را از جامعه خود طرد کردند. متن بخشنامه‌ای که طی آن افراد مذکور از جامعه بهائیت طرد شده و « هر گونه معاشرت و سلام و کلام » به آنان ممنوع شده، به شرح زیر است: [صفحه ۳۶۲] محل مهر و علامت « محفل روحانی ملی بهائیان ایران. تاریخ ۱۳ شهر الجمال ۱۲۳ - مطابق ۲۰ / ۲ / ۱۳۴۴ متحدالمآل نمره ۵۴۳ محفل مقدس روحانی شیداله ارکانه ترجمه تلگراف هیئت مجلله ایادی امراله در ارض اقدس علیهم بهاءاله را به شرح ذیل: « یداله ثابت راسخ و عیالش به علت حملات به امر، مطرود، به یاران اطلاع دهید هر گونه معاشرت و سلام و کلام با او ممنوع است. » « ایادی امر » اعلام می‌دارد، مشخصات کامل مطرودین مزبور هم بعدا ارسال می‌گردد. مقرر فرمایند مراتب را فوراً به عموم یاران الهی در آن سامان

اعلام فرمایند. با رجاء تأیید منشی محفل. به دنبال انتشار این بخشنامه و نشر آن در مجله اخبار امری، سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ و همسرش علیه نه (۹) نفر اعضای محفل ملی بهائیان ایران مرکب از: سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی، حبیب ثابت، سرتیپ بازنشسته هدایت‌اله سهراب، بانو بهیه نادری، مسلم نونو، دکتر ریاض قدیمی، پرفسور منوچهر حکیم، منوهر قائم مقامی، روحی ارباب و پنج نفر ایادی محفل به نام تیمسار بازنشسته شعاع‌اله علانی، دکتر علی محمد ورقا، هادی رحمانی شیرازی، علی اکبر فروتن و میش شارب به اتهام ایراد تهمت و افترا، به مقامات قضائی کشور شکایت کردند. [صفحه ۳۶۳] در مقابل، سران بهائیت ایران نیز سرهنگ ثابت راسخ را متهم به خیانت در امانت و سوء استفاده از مهر مخصوص و کاغذهای مارکدار محفل نموده و مدعی شدند که سرهنگ راسخ و دیگر یارانش باید به این اتهامات تحت تعقیب قرار گیرند. در نتیجه پرونده‌ای در این زمینه تشکیل شد و سرهنگ ثابت راسخ به عنوان «دادخواه» و سرهنگ شاهقلی و دیگران به عنوان «داد خوانده» به محکمه فراخوانده شدند. اما بازپرس و دادیار دادرای تهران، با استناد به اینکه تهمت و افترا، در یک نشریه‌ی خصوصی بوده و نه در جراید معتبر و کثیر الانتشار، و همچنین به این دلیل که اختلافات خصوصی و مربوط به پیروان عقیده‌ی خاصی است، شکایت سرهنگ ثابت راسخ را وارد ندانسته و قرار منع تعقیب کیفری صادر می‌کند. متن این رأس که در پرونده‌ی شماره ۱۱۹۱ - جزوه دان ۴۴ - ۳ و به تاریخ ۱۰ / ۱۲ / ۴۷ به ثبت رسیده، به این شرح است: ریاست محترم دادگستری تهران سرکار سرهنگ بازنشسته یداله ثابت راسخ و همسرش بانو منوچهر ثابت راسخ متظلمند که نه نفر اعضاء محفل ملی بهائیان ایران، به نام سرکار سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی، حبیب ثابت، تیمسار بازنشسته هدایت‌اله سهراب، بانو بهیه نادری، مسلم نونو، دکتر ریاض قدیمی، پرفسور منوچهر حکیم، منوهر قائم مقامی، روحی ارباب و چهار نفر ایادی محفل به نام تیمسار بازنشسته شعاع‌اله علانی، دکتر علی محمد ورقا، هادی رحمانی شیرازی و علی اکبر فروتن (و بعد نام آقا و خانم شارب را هم اضافه کرده) به آنان تهمت و افترا زدند، به این عنوان که در مجله اخبار امری محفل روحانی بهائیان ایران در شماره‌ی ۲ و ۳ سال ۱۳۴۴ [صفحه ۳۶۴] - ۱۰۵ با ذکر عباراتی به شرح ذیل: طرد یداله ثابت راسخ - هیئت مجله ایادی امراله در ارض اقدس علیهم بهاء‌اله، یداله ثابت راسخ و عیالش به علت حملات به امر مطرود، به یاران اطلاع دارید، هر گونه معاشرت و سلام و کلام با او ممنوع است. ایادی امر. « تهران - محفل روحانی ملی بهائیان ایران - تاریخ شهرالنور ۱۲۲ محفل مقدس روحانی شیداله ارکانه - در مورد ناقضین عهد و میثاق که سوء استفاده از اوراق رسمی آن محفل مقدس نموده و مهر و مارک آن هیئت مجله را جعل کرده و مکاتیبی مجعول صادر نموده و جهت افراد یاران عزیز الهی ارسال داشته و مزاحمت آنان را مرتبا فراهم می‌سازد و مراتب به ساحت اقدس بیت العدل اعظم الهی شیداله ارکانه معروض گردید. قسمتی از اوامر مطاع مبارک عینا نقل می‌گردد. « اعمال ناهنجار ناقضین میثاق الهی در جعل مهر و سرلوحه کاغذهای محفل روحانی تهران و صدور مزورانه مکاتیبی مجعول از قبل آن محفل، جمله یداله ثابت راسخ به خادم ممتاز و ممتحن و غیور امراله جناب رحمانی علیه بهاء‌اله واصل و باعث تحیر و تأثر گردید. این نفوس رذیله‌ی شریه چون در امراله رخنه نتوانند و از القاء شبهت نتیجه نگیرند، البته به وسائل غیر مرضیه و الخ... آمده است، به آنان نسبتهای کذب و ناروا و همچنین اسناد جعل مهر و مارک نامه‌های مربوط به محفل بهائیان تهران داده‌اند. شکایت دیگر نامبردگان این است که قریب یک میلیون تومان طلب نامبردگان از اموال شرکت سهامی امانت است که [صفحه ۳۶۷] سرمایه آن باید صرف خیرات و مبرات شود، ولی متصدیان شرکت و مدیران محفل آن را به نفع خود تصاحب و استفاده می‌کنند و به هر حال حاضر به استرداد یک میلیون تومان سهم او نیستند. و سپس وکیل‌های ثابت راسخ در معیت خود وی اعلام داشتند که کلیه اموال بهائیان چه در ایران و چه در سایر ممالک را افراد جامعه به عنوان صرف در امور خیریه به مرحوم شوقی ربانی داده‌اند و ایشان نیز در کتاب قرن بدیع، از صفحه‌ی چهارم به بعد، که تعیین تکلیف راجع به اموال و املاک موجود در ایران است، صریحا در وصیت خود وقفیت و عمومی بودن اموال را ذکر نموده، ولی بعد از فوت او در سال ۱۳۳۶ چون وارث درجه اول نداشته، با اخذ گواهی حصر وراثت به نام عیال و خواهران و برادران مشارالیه، نامبردگان بدون هیچگونه مجوز

اموال و املاک مذکور را به دکتر علی محمد ورقا انتقال داده‌اند و مقداری از سرمایه جامعه بهائیان را برای فرار از پرداخت مالیات اعلام نمودند، و بقیه را نیز به نام عده‌ای که اسامی آنان در پرونده موجود است، معرفی و ثبت داده‌اند و بدین وسیله مرتکب انتقال مال غیر و کلاهبرداری شده‌اند که به شرح ذیل اظهار نظر می‌شود: ۱- در خصوص افترا و نشر اکاذیب چون کلیه متحد المآله مندرج در اخبار امری به امضاء سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی است و مشارالیه نیز حسب اظهارات آقای ثابت راسخ فوت کرده قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد. و اتهامی که به سایر اشخاص مندرج در فوق در این خصوص نسبت داده شده، صرف نظر از اینکه موضوع مربوط به یک سلسله اختلافاتی است که بین صاحبان عقیده‌ی فوق الذکر [صفحه ۳۶۸] بروز کرده و در نشریات عمومی هم منعکس نشده، تا نشر اکاذیب مصداق داشته باشد و از حیث جعل مهر و سرلوحه کاغذهای محفل بهائیان نیز صرف نظر از جهات فوق‌الذکر دلیلی که نامبردگان چنین نسبتی بر خلاف واقع داده باشند، موجود نیست، زیرا در اخبار امری فقط تلگرافهای محفل روحانی بهائیان جهان چاپ شده و اثری از اینکه اشخاص فوق‌الذکر اسناد جعلی به شکایت داده باشند، موجود نیست و به علت فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب کیفری صادر می‌گردد. در خصوص خیانت در امانت مورد ادعای شکات با توجه به اساسنامه شرکت امناء که رونوشتی از آن ضمیمه پرونده است و ملاحظه بر گنگ انحصار وراثت وارث مرحوم شوقی ربانی و سایر مندرجات پرونده دلیلی به اینکه شکات در سرمایه شرکت و اموال مورد وصیت مرحوم مذکور سهیم بوده‌اند، موجود نیست و سمتی از حیث شاکی خصوصی ندارند، و با توجه به توضیحات منشی فعلی محفل و مدیر عامل شرکت امناء از حیث خیانت در امانت و انتقال مال غیر به علت عدم وقوع بزه قرار منع تعقیب کیفری صادر می‌گردد. بازپرس دادسرای تهران. نتیجتاً با قرار صادره موافقت می‌شود، با ذکر حق اعتراض و مهلت مقرر قانونی ابلاغ می‌شود. ۱۶ / ۱۲ / ۱۳۴۷ دادیار دادسرای تهران - نمازی

شکایت مجدد و اعتراض به قرار

به دنبال صدور این حکم، یعنی قرار منع تعقیب، مخالفان سران محفل بهائی ایران و در رأس آنها سرهنگ بازنشسته ثابت راسخ و همسرش [صفحه ۳۶۹] ساکت ننشسته و ضمن اعتراض به قرار صادره، با استناد به موارد زیر: ۱- هتک حیثیت و آبروی ایشان از طرف محفل بهائیان ایران. ۲- ارتکاب بزه افترا و تهمت، با عنوان کردن جعل و تزویر و استفاده از مهر محفل. ۳- خیانت در امانت، در زمینه تقسیم میراث شوقی ربانی و سهمی که وی و همسرش در سرمایه شرکت امناء داشته‌اند. ۴- تبانی با مأمورین دولت برای از بین بردن مالیات بر ارث و نقل و انتقال غیر قانونی املاک و اموال شوقی ربانی. علیه محفل بهائیان ایران شکایت کرده، دعوای تازه‌ای را آغاز کردند. در نتیجه پرونده‌ی دیگری با شماره ۴۷ / ۱۰۸۲ - ۱۵۵۹۷ تشکیل شد که به تاریخ بیست و ششم خرداد ماه ۱۳۴۸، در شعبه‌ی پنجم دادگاه استان مرکز، مورد رسیدگی قرار گرفت. هیئت دادرسان مرکب بودند از آقایان جواد حریر فروش رئیس، و دکتر محمد خاور مستشار، و موضوع رسیدگی «اعتراض به قرار منع تعقیب و قرار موقوفی تعقیب» بود، که جریان واقعه را به نقل از متن صورت مجلس تنظیم شده و رأی مجدد دادگاه که در حقیقت تأیید رأی دادگاه قبلی است، در زیر می‌آوریم:

جریان کار - آقای سرهنگ بازنشسته یداله ثابت راسخ و همسر ایشان بانو محترم ثابت راسخ در تاریخ ۱۲ / ۳ / ۴۴ در شعبه‌ی دوم بازپرسی تهران حاضر شده و در تعقیب شکوائیه ۲۵ / ۴ / ۴۴ تصریح کرده‌اند که شکایت آنها از بابت افتراء جعل و غیره است که از طرف محفل بهائیان به آنها نسبت داده شده است، ولی در جریان رسیدگی و توضیحات بعدی و لویح شکایت خودشان را چنین عنوان کرده‌اند که: اولاً- نسبت به آنها هتک حیثیت و آبرو شده است، [صفحه ۳۷۰] بدین ترتیب که محفل بهائیان آنان را طرد روحانی کرده و یاران خود را از معاشرت و سلام و کلام با آنان ممنوع کرده‌اند. ثانیاً محفل بهائیان به آنان نسبت جعل و تزویر و غیره داده است و بدین وسیله مرتکب بزه افتراء شده‌اند. ثالثاً در خصوص شرکت سهامی امناء که شکات شریک بوده‌اند به آنان خیانت در امانت شده است. رابعاً در خصوص ماترک شوقی افندی که وقف بوده و مخصوص بهائیهای ایران بوده است، مرتکب

جرائم مختلفی شده از قبیل تبانی با مأمورین دولت برای از بین بردن مالیات دولت و جعل و تزویر و کلاهبرداری و تنظیم اسناد مزورانه و نقل و انتقال املاک و اماکن عمومی قبل از حصر وراثت و غیره و بدین ترتیب وجوه بیت‌المال را حیف و میل کرده و به مصرف جهانگردی و تفریحات یاران خود رسانده‌اند. آقای بازپرس شعبه ۲ اقداماتی به عمل آورده، سپس از تاریخ ۱۵ / ۱۰ / ۴۴ آقای بازپرس شعبه سوم متصدی تحقیقات شده‌اند و پس از رسیدگی به تاریخ ۱۰ / ۱۲ / ۴۷ قرار نهائی صادر کرده‌اند، که مورد موافقت آقای دادیار واقع شده است، در قرار مزبور نسبت به افتراء و نشر اکاذیب در خصوص اتهام امضاء کننده‌ی اوراق موضوع شکایت یعنی سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی به علت فوت قرار موقوفی تعقیب صادر کرده‌اند و در خصوص سایر متهمین به علت فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب صادر کرده‌اند - و نسبت به خیانت در امانت مورد ادعای شکات چون سمتی ندارد و شاکی خصوصی محسوب نمی‌شوند، از حیث خیانت در امانت و انتقال مال غیر به علت عدم وقوع بزه قرار منع تعقیب کیفری صادر [صفحه ۳۷۱] کرده‌اند، شکات آقای یداله و بانو محترم ثابت راسخ نسبت به قرار اعتراض کرده‌اند و هر یک لایحه‌ای مفصل ضمیمه پرونده کرده است، و لذا پرونده به دادگاه استان مرکز ارسال و به شماره‌ی ۱۵۵۹۷ - ۱۹ / ۱۲ / ۴۷ ثبت و به این شعبه ارجاع و به کلاس ۵ - ۴۷ - ۱۰۸۲ ثبت گردیده است. اینک دادگاه به شرح بالا تشکیل، و پرونده‌ی مزبور تحت نظر قرار دارد. پس از استماع گزارش شفاهی آقای دکتر محمد خاور [۱۷۷] عضو محقق و مطالعه‌ی اوراق پرونده و مشاوره‌ی کافی تصمیم گرفته می‌شود: رأی دادگاه - آنچه مورد تصمیم آقای بازپرس شعبه‌ی دوم دادسرای تهران در قرار مورد اعتراض قرار گرفته و در این دادگاه مطرح است اولاً- موضوع افتراء و نشر اکاذیب و ثانیاً خیانت در امانت و انتقال مال غیر می‌باشد. از بابت افتراء و نشر اکاذیب چون اوراق مدرکیه به امضاء سرهنگ بازنشسته عباسقلی شاهقلی می‌باشد و مشارالیه فوت شده لذا قرار آقای بازپرس در این خصوص خالی از اشکال بوده و تأیید می‌گردد. سایر متهمین در این مورد چون نشریه‌ای که از آنان صادر شده باشد ملحوظ نیست و دلیل دیگری از ناحیه‌ی شکات ابراز نشده، لذا در این خصوص نیز قرار آقای بازپرس نتیجتاً خالی از اشکال بوده و تأیید می‌گردد، و اما از بابت [صفحه ۳۷۲] خیانت در امانت و انتقال مال غیر با توجه به اوراق پرونده و اظهارات شکات در مراجع تحقیق مخصوصاً نوشته شکات آقای یداله ثابت راسخ و همسر ایشان در اولین شکوائیه خودشان که به شماره ۲۶۵۹۲ - ۱۱ / ۵ / ۴۴ در دفتر دادسرای تهران ثبت شده است، مبنی بر اینکه (در ثانی چون شرکت سهامی اماناء حق و حقوق مسلم اینجانبان را انکار نموده و جهت تقدیم دادخواست به مراجع حقوقی و تقدیم وجه تمبر برای اینجانبان مقدور نیست...) و سایر محتویات پرونده موضوع اختلاف حقوقی تشخیص می‌گردد، و چون ظاهراً فاقد جنبه کیفری است، علیهذا قرار آقای بازپرس در این خصوص نیز نتیجتاً خالی از اشکال بوده و ضمن رد اعتراضات شکات خصوصی قرار مزبور تأیید می‌شود. این رأی غیر قطعی و ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ قابل فرجام خواهی و طرح در دیوان عالی کشور می‌باشد. این بود نمونه‌ای از کشمکش این فرقه، در محاکم قضائی، که ما آن را بیشتر از این جهت آوردیم که اختلافهای مهم آنان معلوم گردد، اختلافاتی که بیشتر حاکی است از فرقه بازی و حيله انگیزی و سود پرستی، با کمترین مایه‌ای از اموری که مربوط است به عقیده‌ای یا فکری یا امثال آن. [صفحه ۳۷۳] در آخرین روزهایی که این اثر به چاپ می‌رسید، روزنامه‌ها نوشتند که آقای هژبر یزدانی نماینده محفل بهائیان ایران دستگیر و زندانی شده است. روزنامه اطلاعات روز پنجشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۵۷ چنین می‌نویسد: هژبر یزدانی می‌خواست ۲۰ میلیارد ریال در امریکای جنوبی سرمایه گذاری کند. با توجه به تأدییه مبلغ یکصد و شصت میلیون تومان قرار وثیقه صادره از طرف بازپرس برای هژبر یزدانی از طرف وکیل مدافع وی، بعلت وجود پرونده‌های مختلف علیه هژبر در دادسراهای کشور، با آزادی او از زندان موافقت نشد. هژبر یزدانی دیشب دومین شب بازداشت خود را در زندان کاخ دادگستری گذراند. پس از انتشار خبر زندانی شدن هژبر یزدانی به اتهام تصرف غیر قانونی چهارصد هکتار زمینهای دولتی در یزد که پرونده آن به شماره ۹۵۶ - ۱۳ - ۳۷ دادگاه بخش مستقل اردستان ثبت است. بنظر می‌رسد شکایات دیگری نیز توسط افراد و یا مؤسساتی که بشکلی مورد تجاوز هژبر یزدانی قرار گرفته‌اند مطرح شود. آخر وقت روز گذشته بازپرس

شعبه ۱۴ دادسرا اسناد و وثیقه‌هایی را که برای آزادی هژبر ارائه شد معتبر تشخیص نداد. هژبر یزدانی در یک خانه «سوپر مدرن» که مجهز به سیستم‌های ایمنی الکترونیکی می‌باشد، زندگی می‌کرد. این خانه قبلاً به حسین شرافت مدیر عامل بانک بیمه بازرگانان تعلق داشت که پس از ورشکست شدن بانک، هژبر این خانه را به قیمت ارزان از شرافت خریداری کرد. [صفحه ۳۷۴] هژبر یزدانی علاوه بر سرمایه گذارهای داخلی، به میزان وسیعی در خارج از کشور سرمایه گذاری کرده است که می‌توان از سرمایه گذارهای وی در استرالیا برای تولید گوسفند نام برد. یکی از مهمترین پرونده‌هایی که در دادسرای تهران توسط امیر فرشچی بازررس شعبه چهار بازرسی دادسرا در دست رسیدگی است پرونده شکایت جهانبخش انهاری علیه هژبر یزدانی است که به خاطر اختلافی که بین هژبر و جهانبخش بوجود آمد به دستور هژبر ایادی وی جهانبخش را به شدت مضروب کردند که نزدیک به دو سال است، در حال اغماء بسر می‌برد و با تمام تلاشی که از طرف پزشکان انجام گرفته است بهبودی در حال وی مشاهده نمی‌شود. علت مضروب شدن جهانبخش در حقیقت مخالفت وی با شهادت دروغ علیه یک مقام بانکی و همچنین مخالفت وی با خروج یک سرمایه عظیم توسط هژبر یزدانی از ایران بود. در تماسی که یکی از نزدیکان جهانبخش انهاری با روزنامه اطلاعات گرفت اعلام کرد که هژبر قصد داشت معادل دو هزار میلیون تومان به طور غیر قانونی از ایران خارج کرده و در امریکای جنوبی سرمایه گذاری کند و برای این موضوع از جهانبخش خواست تا ترتیب کارها را بدهد. اما جهانبخش با توجه به غیر قانونی بودن عمل هژبر از این کار سرباز زد و چند روز بعد افراد گارد هژبر جهانبخش را به شدت مضروب کردند. در گفتگویی که زهرا عراقی همسر جهانبخش با خبرنگار روزنامه اطلاعات به عمل آورد وی اسرار تازه‌ای را از اعمال هژبر برای روزنامه فاش کرد. همسر جهانبخش انهاری در این گفتگوی اختصاصی گفت: شب نوزدهم اسفندماه ۲۵۳۴ بود که شوهرم توسط شش نفر از مزدوران هژبر یزدانی به شدت کتک خورد. آن شب شوهرم مستخدم خانه را برای معالجه به بیمارستان می‌برد که مورد حمله افراد هژبر که در یک پیکان شیری رنگ نشسته بودند قرار گرفت، آنها به تصور اینکه شوهرم در مقابله با آنها کشته شده است او را در حالی که به شدت آسیب دیده بود در کنار خیابان [صفحه ۳۷۵] انداختند و فرار کردند ولی چون جهانبخش از لحاظ بدنی قوی بود جان سالم بدر برد ولی نزدیک دو سال و نیم است که بستری و در حال بیهوشی است. همسر انهاری اضافه کرد: علت حمله مزدوران هژبر به شوهرم مخالفتی بود که در مورد رفتن به امریکای جنوبی کرد. هژبر می‌خواست جهانبخش با ۵۰ میلیون تومان به امریکای جنوبی برود و مقدمات سرمایه گذاری او را با ۲۰۰۰ میلیون تومان در آنجا فراهم کند. چون این کار غیر قانونی بود شوهرم موافقت نکرد و آخرین شب در خانه ما، هژبر با اسلحه شوهرم را تهدید کرد ولی او مقاومت نمود. هژبر گفت تو و زن و بچه‌هایت را می‌دهم بکشند. همسر جهانبخش انهاری همچنین گفت: هژبر می‌خواست از بانک صادرات ۵۰ میلیون تومان اعتبار بگیرد ولی چون به بانک ۲۷۴ میلیون تومان بدهکار بود به او ندادند و از همین موقع تصمیم به خرید سهام در این بانک را گرفت. بعلاوه هژبر با مذاکراتی که با بانکهای فرانسه کرده بود می‌خواست از چند بانک فرانسوی وام‌های بزرگ بگیرد تا نقشه خود را برای سرمایه‌گذاری در امریکای جنوبی فراهم کند. هژبر به شوهرم گفته بود می‌خواهد در ایران هرج و مرج اقتصادی راه بیندازد و با قدرت مالی که دارد هر دستگاه و سازمانی را که می‌خواهد فلج کند. سرمایه گذاری در امریکای جنوبی را هم به این منظور می‌خواست که اگر در ایران با شکست روبرو شد به آنجا فرار کند. همسر انهاری به مسئله وام از بانک ملی اشاره کرد و گفت: هژبر از شوهرم خواست تا با کمک شخصی بنام عباس سرافرازی از بانک ملی وام بگیرد و وقتی از سوی بانک موافقت نشد از شوهرم خواست که علیه مقامات بانک به اتهام درخواست رشوه شهادت بدهد و امتناع شوهرم از اینکار موجب مضروب کردن او شد.

پاورقی

[۱] تنها آثار چهار تن از پایه‌گذاران اصلی فرقه‌های مختلف بهائی از یک‌صد و بیست جلد تجاوز می‌کند، از جمله آثار میرزا علی

محمد باب ۷۳ جلد، میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) ۲۲ جلد، عباس افندی (عبدالبهاء) ۱۱ جلد، شوقی افندی (شوقی ربانی) ۱۴ جلد که شرح آنها به تفصیل خواهد آمد. علاوه بر اینها، صدها لوح، رساله، تاریخ و نوشته‌ی دیگر وجود دارد که دسترسی به آنها - خارج از محافل بهائیان - به دشواری میسر است.

[۲] بهائیکری، احمد کسروی، ص ۷۲.

[۳] وقتی اعتقادات شیخ احمد احسائی نزد گروهی - مخصوصا از شیخیان - بازگو می‌شود زبان به اعتراض می‌گشایند که شیخ هرگز چنین سخنانی نگفته است، کما اینکه در جریان نگارش کتاب همین بحث با گروهی از دوستان در میان بود. شگفت اینکه سید احمد کسروی، در جریان نگارش کتاب بهائیکری خود، به این اعتراض واقف بوده و پس از شرح فشرده‌ی سخنان شیخ می‌نویسد: « شگفت‌تر آنکه مردم اینها را هیچ نمی‌فهمیدند و اکنون نیز که شیخیان هستند، انبوه ایشان آگاهی درستی از گفته‌های شیخ احسائی نمی‌دارند، و چه بسا کسانی از آنان اینها را بخوانند و بگویند: « شیخ چنین سخنانی نگفته » و اگر شما باز گردید و بگویید: « پس شیخ چه گفته است...؟ بر چه چیزهاست که شما خود را از مردم جدا می‌گیرد و نام شیخی بر روی خود می‌گذارید...؟ » در آنجاست که خواهید دید در ماندند و پاسخی نتوانستند » (بهائیکری، ص ۲۲-۲۱).

[۴] بهائیکری، ص ۹۳ - ۸۶.

[۵] نویسنده‌ی « تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی »، درباره‌ی انشعابهایی که در بهائیت روی داده است می‌نویسد: « ... احمد سهراب از فرمان شوقی سر باز زد و وصیت‌نامه را ساختگی تلقی نمود (انتصاب شوقی افندی به جانشینی عبدالبهاء) و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابیان نامیده شدند، و بهائیان آمریکا عموما پیرو او می‌باشند. » پس از مرگ شوقی نیز شخصی به نام میسن ریمی که شوقی او را به لقب « پرزیدنت » مفتخر نموده ادعا نمود که « ولی امرالله » می‌باشد، و طرفدارانی در فرانسه و پاکستان و کشورهای دیگر پیدا کرد، و بدین ترتیب شعبه‌ی جدیدی در این مرام به وجود آورد. اخیرا جمشید معانی در اندونزی ادعای جدیدی نموده خود را حضرت « سماءالله » نامیده است. وی دلایلی برای اثبات حقانیت خویش آورده که هم عرض دلائلی است که حضرات برای درستی خود می‌آورند، و طرفداران زیادی در بین بهائیان در اندونزی و ایران پیدا کرده و اعضاء محفل بهائیان پاکستان نیز به وی گرویده‌اند، آیاتی هم به زبان عربی نازل نموده که همپایه‌ی آیات عربی بهاء و میرزا علی محمد باب می‌باشد، و ادعا کرده که در شب آخر ژانویه‌ی ۱۹۶۶ به معراج رفته است. بنابراین فرقه‌های ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تاکنون می‌توان نام برد: بابی - ازلی - بیانی - مرآتی - بهائی - ثابتین - ناقضین - سهرابی - طرفداران میسن ریمی - جمشیدی... » (ص ۸۵، چاپ سوم - ۱۳۴۶).

[۶] از بازیهای عجیب و عبرت‌آموز روزگار این که همین دولت بریتانیای کبیر که نزدیک به دو قرن است با ایجاد اختلافات مذهبی و دامن زدن به آن، بخشهای وسیعی از دنیا را به خاک و خون می‌کشد، یکروز مسلمان ساده دلی را تحریک می‌کند، که در کشمیر به گاو مقدس هندوان « پخ » کند، تا با این بهانه هندوها را به جان مسلمانان بیندازد، و روز دیگر هندوی ساده لوحی را وامی‌دارد تا « سگ » پشت دیوار مسجد مسلمانان ببندد؟ و این بار مسلمین را به مقابله و برخورد با هندوان برانگیزد، و در پرتو این کشمکشها و زد و خوردهای خونین، مطامع استعماری خویش را تأمین کند، در حال حاضر، خود با آنچنان اختلاف نظر و برخوردهای خونین مذهبی روبروست که در تاریخ نظیر آن کمتر دیده شده است: کاتولیکها و پروتستانهای انگلیسی ایرلند شمالی را به خاک و خون کشیده‌اند. و شگفت اینکه اگر برخوردهای مذهبی مشرق زمین مربوط به یکی دو قرن پیش است، اینان در نیمه‌ی دوم قرن بیستم و در عصر فضا بدین خاطر یکدیگر را قتل عام می‌کنند. یک ضرب‌المثل قدیمی فارسی می‌گوید: « چوب خدا صدا ندارد... وقتی بزند دوا ندارد » و گویی این چوب خداست که اینک بر گرده‌ی انگلیس فرود می‌آید. سیاستی که دو قرن دین خدا و برخی از روحانیین را وسیله و ابزار پیشبرد مطامع خویش ساخته بود، باید چنین آخر و عاقبتی داشته باشد. و راستی که »

این چوب خداست».

[۷] یادآوری می‌شود که گزارشها را به ترتیب تاریخ آنها منعکس می‌کنیم.

[۸] به عقیده‌ی خود بایان.

[۹] بایگانی عمومی انگلیس، ۰۵۱ - F.۰۶.۰ برگ ۱۱۳ - ۱۱۰.

[۱۰] اسناد وزارت خارجه انگلیس - پرونده ۹۷۳ - ۲۵۱ - F.۲۶.۰ برگ ۱۱۰.

[۱۱] تعبیری بی‌ادبانه است، چرا نمی‌تواند موثق باشد؟ عالمی شرحی درباره‌ی یک جریان جدید می‌نویسد، این نوشته - اگر نویسنده مجتهد و آگاه و متقی باشد - حتما موثق است. سیاسیون همیشه همه کس را مانند خود دغلباز می‌دانند.

[۱۲] با این که بهائیت را میرزا علی محمد باب شیرازی تبعه و متولد ایران تشکیل داده و همه بهائیان بعد از او نیز ایرانی بودند، با این حال همه‌ی اینان با ایران و ایرانیان دشمن بودند. شوقی ربانی در کتاب «لوح قرن» چنین می‌نویسد: «... افراد ملت ایران که به قساوتی محیر العقول و شقاوتی مبین، به تنفیذ احکام ولایه امور و رؤسای شرع اقدام نمودند و ظلم و اعتسافی مرتکب گشتند که به شهادت قلم میثاق در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیای حتی برابری افریقا شنیده نشد، به جزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه آسایش و برکت آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمره مقطوع گشت، و آفات گوناگون از قحطی و وبا و بلیات اخری کل را از وضع و شریف احاطه نمود، و ید منتقم قهار چندین هزار نفس را به باد فنا داد...». اینست خوشحالی سومین پیشوای بهائیت از مرگ ایرانیان و گرفتاریها و سختیهایی که برای ایرانیان روی داده است. (لوح قرن، ص ۱۲۸، چاپ تهران).

[۱۳] در این اسناد، بطور کلی، نامهای پیشوایان و رهبران دین مقدس اسلام بدون هیچ گونه عنوان یا ابراز احترامی (مانند «صلی الله علیه و آله» و «علیه السلام») که وظیفه‌ی هر فرد مسلمان هنگام یادآوری از این شخصیت‌های الهی است، آمده است. خواننده صاحب‌نظر توجه دارد که این گزارشها از سوی یک فرد غیر مسلمان برای مقام‌های دولتی غیر اسلامی ارسال شده است. ما هم به همان صورت آنها را نقل می‌کنیم. امیدواریم هم میهنان عزیز و مسلمانان معتقد، این امر را به حساب عدم توجه نگارنده نگذارند، بلکه امانت و صداقت راوی را در نقل گزارشها علت دانند.

[۱۴] این تفسیر، درست نیست. منظور از عنوان «باب» دری است که باید بین مقام الوهیت و بندگان او در زمین وجود داشته باشد. یا به تعبیر دیگر رابطه و واسطه‌ای بین خداوند عالم و برگزیدگان او از یکسو و عالمیان از سوی دیگر.

[۱۵] ظاهراً منظور کردستان عراق و ترکیه است.

[۱۶] بایگانی عمومی انگلستان، ۲۵۱ - F.۰۶.۰ برگ ۳۷۹.

[۱۷] بایگانی عمومی انگلستان، ۱۵۲ - F.۰.۶۰ برگ ۳۷۹.

[۱۸] بایگانی عمومی انگلستان، ۳۷۹ و ۱۵۲ - F.۰.۶۰.

[۱۹] این تعبیر قابل توجه و دقت است، زیرا این رهبری که به «کمال مهارت» توصیف شده است، از طریق خارجیان بوده است که می‌توانسته‌اند به راحتی در این جریانها دخالت کنند و دست داشته باشند.

[۲۰] بایگانی عمومی انگلستان، ۱۵۳.۳۷۹ - F.۰.۶۰ برگ ۳۸۱.

[۲۱] بایگانی عمومی انگلستان، ۱۵۴ - F.۰.۶۰.

[۲۲] بایگانی عمومی انگلستان، ۳۸۱، ۱۴۹ - F.۰.۶۰.

[۲۳] یکی از بهترین و مستندترین کتابهایی که درباره‌ی قتل کندی به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است کتاب: «ماجرای قتل کندی» است نوشته‌ی زورین، نویسنده‌ی اتحاد شوروی، ترجمه‌ی آقای رضا فرزانه. این کتاب از سوی انتشارات زرین، در ۱۰۲

صفحه منتشر شده است.

[۲۴] متأسفانه متن یادداشت، ضمیمه‌ی گزارش نشده است.

[۲۵] بایگانی عمومی انگلیس، ۱۷۱ - F.O. ۶۰ برگ ۳۸۱.

[۲۶] بهائیکری - ص ۵۲ - ۵۱.

[۲۷] بهائیان به گفته‌ی باب اسناد کرده و بوشهر را « شبه الجزیره الخبیثه » نامیده‌اند.

[۲۸] پیام پدر، ص ۹۸.

[۲۹] روزنامه‌ی دنیا، چاپ تهران.

[۳۰] پیام پدر، ص ۲۱۴.

[۳۱] خود بهاء در یک لوح چنین می‌گوید: « و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه - و سمه الله تعالی - مع غلام دولت علیه‌ی ایران و دولت بهیه‌ی روس، به عراق عرب توجه نمودیم » (بهائیکری، ص ۵۶).

[۳۲] بهائیکری، ص ۵۶ - ۵۲.

[۳۳] از این صفحه به بعد با القابی که بهاء به خویشان و طرفداران خود داده بودند، برمی‌خوریم که به اختصار به معرفی آنان می‌پردازیم: عباس بهاء مساوی غصن اعظم محمد علی بهاء مساوی غصن اکبر لیدی منیره زن عبدالبها مساوی ادرنه آقا جمال بروجردی مساوی اسم الله الجمال (هنگامی که پیرو غصن اکبر شد، مخالفانش او را « پسر کفتار » نامیدند.) میرزا محسن داماد دوم عبدالبها مساوی افنان میرزا هادی داماد بهاء مساوی افنان فضل الله مهتدی که خود کاتب وحی و مأمور نوشتن فرامین القاب یا به قول خودش « پاینامه » هاست، اشاره به القاب بی‌رویه و ناصحیح کرده و می‌نویسد: « ... اکنون ببینیم افنان کیانند. بهاء که نزد پیروان خود دادمند خدائی بود خود را درخت و فرزندان نرینه‌ی خویش را غصن خواند و بستگان سید باب را افنان، بگمان این که اغصان شاخه‌های بزرگ و افنان شاخه‌های کوچک است ولی در واژه تازی غصن را شاخه و فنن را شاخه راست گویند و از سه به بالا- اغصان و افنان است. و باز گمان کرده که افنان تک است از اینرو به هریک از بستگان باب به جای این که فنن بگوید افنان گفته... » (پیام پدر، ص ۱۴۲).

[۳۴] بهائیکری، ص ۶۶ - ۵۲. لازم به یادآوریست که بنویسم، هنگام نگارش کتاب - سال ۱۳۲۴ - شوقی افندی حیات داشته است.

[۳۵] این نقطه‌ها و احیانا جای خالی پاره‌ای کلمات از متن مقاله است.

[۳۶] ناگفته نماند که در اینجا تصفیه حسابی با ازلی‌ها نیز شده است و فرزند بهاء‌الله خواسته است بدین ترتیب میرزا یحیی صبح ازل جانشین رسمی باب و رقیب پدر خود را ترسو و فراری جلوه دهد، حال آنکه خود بهاء‌الله نیز در این ماجرا متواری و در یک سفارتخانه خارجی پنهان شده بود.

[۳۷] منظور میرزا علی محمد باب است.

[۳۸] نامه‌ای از سن پالو، امان الله شفا، دارالکتب اسلامیه، ص ۳۰۶.

[۳۹] همان مأخذ ص ۳۰۶.

[۴۰] قرن بدیع، جلد دوم، ص ۱۵.

[۴۱] تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، مرتضی احمد، ص ۵۳.

[۴۲] ظاهراً اشتباه چاپی است، و باید « نهرهای خون » باشد.

[۴۳] تاریخ نیل زرنندی، ص ۵۲۳.

[۴۴] تاریخ نیل، ص ۱۶۵.

[۴۵] نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۱۶، با اندکی تصرف در عبارت.

[۴۶] نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۱۶.

[۴۷] تاریخ نبیل زرنندی، ص ۸۳.

[۴۸] بهاء‌الله و عصر جدید، به نقل از «تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی»، ص ۵۴.

[۴۹] تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۵۷.

[۵۰] لوح از کتاب حسین - ص ۵۷ ترجمه از «تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی»، ص ۶۵.

[۵۱] قرن بدیع، جلد دوم، ص ۸۶.

[۵۲] مجموعه‌ی الواح مبارک، ص ۱۵۹.

[۵۳] قرن بدیع، جلد سوم، ص ۳۹۹.

[۵۴] به نقل از «نامه‌ای از سن پالو»، ص ۱۵.

[۵۵] جلد سوم - تألیف عبدالبهاء، ص ۳۴۷.

[۵۶] نامه‌ای از سن پالو - ص ۳ - ۱۷، خاطرات صبحی، ص ۹۴.

[۵۷] نامه‌ای از سن پالو، ص ۱۸.

[۵۸] قرن بدیع، جلد سوم، ص ۲۹۶.

[۵۹] بهائیت نه تنها به سیاستهای خارجی و اجنبیها دلبستگی فراوان داشت، بلکه بهائیان همیشه فرنگیها را بر ایرانیها که سازنده‌ی فرقه جدید - بهائیت - بودند، ترجیح می‌دادند. فضل الله صبحی مهتدی می‌نویسد: «آنچه در آنجا (هنگام اقامت فلسطین) مرا دل‌تنگ می‌کرد چند چیز بود که تاب بردباری آن را نداشتم، یکی آن که میان بهائیان فرنگی را با ایرانی جدایی می‌گذاشتند. به فرنگیها بیشتر ارزش می‌دادند تا به ایرانیها و مردم خاور. نخست آن که مهمانخانه‌ی اینها از آنها جدا بود و افزاز زندگی اینها آراسته و نیکو بود. ایرانیها هر چند در توی یک اطاق بودند و بر روی زمین می‌خوابیدند، ولی فرنگیها در هر اطاقی بیش از یکی دو نفر بودند و تخت خوابهای فتری داشتند و افزاز آسایش و خوراکشان بهتر بود» (پیام پدر، ص ۱۶۶).

[۶۰] خطابات عبدالبهاء، سخنرانی در منزل میس کراپر، سال ۱۹۱۱، جلد اول، خطابات.

[۶۱] خطابات عبدالبهاء، جلد اول، ص ۳۳.

[۶۲] پرنس دالگورکی یا تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۷۶.

[۶۳] روند دیگر بهائیت اینست که برای ترسانیدن «غیر بهائیان» و بزرگ جلوه دادن خود، عده‌ای از سرشناسان ممالک را بهائی خوانده و آنها را از خود به حساب می‌آورند. اینان حتی سران برخی از کشورها را بهائی می‌خوانند. فضل الله صبحی مهتدی، که خود از مبلغان بهائی بوده و شاید خودش نیز از این راه مردم را فریب می‌داده است، در این باره می‌نویسد: «... یکی از راههایی که مردم را می‌ترسانند اینست که می‌گویند، همه بزرگان کشور و فرمانداران و سروران با ما هستند، و هر چه ما بگوییم می‌پذیرند. و کارهایی هم می‌نمایند که مردم باور کنند. درین باره نمی‌خواهم پر سخنی کنم، با یک نمونه از آن، شما را آگاه می‌سازم که در چندین سال پیش بوده و اکنون نیرنگهایشان زیادتر شده. در نامه‌ای می‌نویسند: بیست و پنج نفر از جوانان بهائی را از وزارت جنگ و وزارت - خانه‌های دیگر به اروپا فرستادند.» - پیام پدر، ص ۲۳۷، به نقل از نشریه‌ی شماره‌ی ۶ بهائیان تهران، شهریور ۱۳۰۸، اوت ۱۹۲۹.

[۶۴] از روزی که بهائیت در ایران آغاز به فعالیت کرده است، تا به امروز، بهائیان سعی داشته و دارند که کتب و نشریات خود را در دسترس غیر بهائیان قرار ندهند. ولی کسانی که بعد از سالها فعالیت در بهائیت از این فرقه روی برگردانند، این امکان را فراهم

می‌سازند که کتب و نشریات آنها در اختیار غیر بهائیان قرار گیرد. بنابراین اگر در بخش فوق فقط از معدودی اسناد بهائیان استفاده شده به علت عدم دسترسی به مجموعه‌ی کتب و اسناد و نشریات بهائیت بوده است. البته مخالفان بهائیت اسناد فراوانی در زمینه‌ی « ارتباط بهائیان با خارجیان » منتشر کرده‌اند، ولی چون ما می‌خواستیم که از نوشته‌های خود بهائیان استفاده کنیم از نقل اسناد و نشریات مخالفان خودداری کردیم.

[۶۵] نویسنده‌ی کتاب « تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی » می‌نویسد: « پس از انقراض دولت تزاری، هنگامی که آنها در کشور عثمانی بودند، تأیید دولت عثمانی و خلافت محمدی را از خدا خواستند. باید دانست که این ادعا هم مانند بقیه ادعاها اثر معکوس خود را داد... » (ص ۶۶).

[۶۶] قرن بدیع، جلد سوم، ص ۲۹۱.

[۶۷] قرن بدیع، جلد سوم، ص ۲۹۷.

[۶۸] در سال ۱۲۶۶ (۱۸۵۱ هـ) فرمانروای هندوستان اعلام کرد که غازی الدین حیدر هندی پادشاه « صوبه اود » و فرمانروای لکنهو، قسمتی از ما یملک و دارائی خود را وقف مراکز دینی شیعیان کرده است، که بالمناصفه در نجف و کربلا تقسیم شود. پرداخت این پول از همان ایام از طرف شعبه اوقاف هندوستان در کنسولگری انگلیس در بغداد که زیر نظر سفارت انگلیس در تهران کار می‌کرد دائر شد. در این شعبه نوبنیاد چندین کارشناس امور دینی اسلامی عضو وزارت مستعمرات انگلستان که زبانهای عربی و فارسی را خوب می‌دانستند مشغول کار شدند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۹۷ تا ۱۱۲ کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، تألیف نگارنده.

[۶۹] یک دیپلمات در شرق، نسخه‌ی انگلیس، ص ۳۳۴.

[۷۰] سیاستگران قاجار، جلد اول ص ۳۰۴. اگر مقصود از این تعبیر « این وقایع در وضع روحی او مؤثر بوده و آرامش نمی‌گذاشته است » این باشد که این اوضاع متشتت و بی‌پایه و مضر به اسلام و مسلمین، او را وا می‌داشته است تا بیشتر به فکر اصلاح حال مسلمانان و قطع ایادی دشمنان اسلام برآید درست است، و گرنه خیر.

[۷۱] جلسه‌ی ۱۶ مجلس شورای ملی، دوره‌ی هیجدهم.

[۷۲] اخبار امری، آذر - دی.

[۷۳] نقل از اخبار امری، آذر و دی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و ۹، ص ۴ و ۵.

[۷۴] اسرار صعود، چاپ ۱۳۴۳، ص ۱۶.

[۷۵] اسرار صعود، ص ۲۶.

[۷۶] اسرار صعود، ص ۱۹.

[۷۷] اسرار صعود.

[۷۸] اخبار امری، شماره‌ی ۸ و ۹، آذر و دی ۱۳۲۹.

[۷۹] توقيع منیع مبارک، نوروز ۱۱۰، ص ۳۱.

[۸۰] اسرار صعود، ص ۲۹.

[۸۱] اسرار صعود، ص ۲۹.

[۸۲] اسرار صعود، ص ۲۹.

[۸۳] نشریه‌ی منشعین، ص ۱۶.

[۸۴] دولت اسرائیل علاوه بر دین اسلام، مسیحیت و مسلک بهائیت که آنها را به رسمیت شناخته شاخه‌های این ادیان از جمله یازده

رشته‌ی مسیحیت را بدین شرح پذیرفته است: کاتولیکهای رومن - انگلیان - راشین - ارمین - گریک - گریک ارتدکس - کپیک و غیره.

[۸۵] نقل شایعه عضویت میسن ریمی در سیا که مخالفانش در فرقه بهائیت دهان به دهان به یکدیگر می‌گویند، تنها برای بازگو کردن این شایعه است و ما هیچ گونه سند و مدرک در این باره در دست نداریم.

[۸۶] در این بخش همه کلمات و جملات، حتی آنهایی که به نظر نگارنده ناصحیح آمده است، همه را نقل کرده‌ایم. باشد تا این سند مورد استفاده پژوهشگران قرار گیرد.

[۸۷] رجوع شود به گزارش نماینده‌ی سیاسی انگلیس در ایران، برای وزارت خارجه‌ی آن کشور، در بخش نخست همین کتاب.

[۸۸] رجوع شود به بخش چهارم همین کتاب.

[۸۹] کتاب قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۱۶۲.

[۹۰] یکی از انواع کلاهبرداری یهودیان بهائی در ایران را فضل الله مهتدی صبحی «کاتب وحی» بهائیت، چنین توصیف می‌کند: «... چند سال پیش به هر نیرنگی بود یک جهود بهائی را به نام عزیز نویدی در دادگاه ارتش آوردند. آن گاه برای زمینهای قلعه مرغی که در دست هواپیمائی بود دادمند تراشیدند و نیرنگ‌ها به کار بردند تا بیست میلیون از کیسه ارتش بیرون کشیدند و به دست چند تن بهائی دادند که برای شوقی بفرستد» (پیام پدر، ص ۲۳۶).

[۹۱] پیام پدر، ص ۲۲۴.

[۹۲] پیام پدر، ص ۲۲۷.

[۹۳] این نشریه، در روز اول اردیبهشت ۲۰ (۱۳۴۷ آوریل ۱۹۶۸) در ۱۱ صفحه بقطع نیم برگگی پلی کپی شده، در صفحه‌ی آخر، نویسنده آن را امضاء و با کلمات (با تحیات ابدع ابهی) در تهران و سایر مناطقی که بهائیان شرکت دارند، منتشر ساخته است.

[۹۴] رساله ۱۱ صفحه‌ای سرهنگ راسخ، ص ۲.

[۹۵] لروی در آن ایام، منشی اولین هیئت شورای بین‌المللی یا «جنین بیت العدل اعظم» بود که شوقی ربانی پیشنهاد تشکیل آن را داده بود.

[۹۶] نشریه بهائیان مخالف محفل ملی ایران، ص ۳.

[۹۷] رساله لجنه‌ی محفل ملی ایران، ص ۱۴.

[۹۸] رساله ۱۱ صفحه‌ای، ص ۳.

[۹۹] بهائیان پیشوایان خود را پس از مرگ در صندوق بلور دفن می‌کنند.]

[۱۰۰] رساله‌ی سرهنگ راسخ، ص ۴.

[۱۰۱] نشریه‌ی محفل ملی ایران، ص ۱۰.

[۱۰۲] پیام پدر، ص ۲۱۹.

[۱۰۳] پیام پدر، ص ۲۴۴.

[۱۰۴] پیام پدر، ص ۱۴۲.

[۱۰۵] پیام پدر، ص ۹۱۶.

[۱۰۶] رساله‌ی اول، اردیبهشت ۱۳۴۷، ص ۹.

[۱۰۷] رساله‌ی اول، اردیبهشت ۱۳۴۷، ص ۴.

[۱۰۸] رساله اردیبهشت ۱۳۴۷، ص ۵.

[۱۰۹] مجله‌ی بهائی نیوز، به زبان انگلیسی، فوریه ۱۹۵۵.

[۱۱۰] رساله اول اردیبهشت، ص ۲۶.

[۱۱۱] ترجمه‌ی اولین ابلاغیه میسن ریمی، ص ۶.

[۱۱۲] حیض که نویسنده بهائی در نوشته خود آورده است، خونبست که از عادات ماهانه زن خارج می‌شود. نویسنده باید «حیز» می‌نوشت که به معنای محل و موضوع است.

[۱۱۳] ترجمه‌ی اولین ابلاغیه میسن ریمی، ص ۹.

[۱۱۴] ترجمه‌ی اولین ابلاغیه میسن ریمی، ص ۶.

[۱۱۵] با این که خواندن مندرجات همه نوشته (مغلوط و انشاء بخصوص بهائیان) برای خواننده ملال آور است، با این حال عین نوشته را نقل می‌کنیم. امید داریم این نوشته محرمانه که دسترسی بدان برای غیر بهائی مشکل است مورد استفاده خوانندگان و دانش پژوهان قرار گیرد.

[۱۱۶] رساله‌ی اول اردیبهشت ۱۳۴۷، سرهنگ راسخ، ص ۲.

[۱۱۷] رساله‌ی اول اردیبهشت ۱۳۴۷، سرهنگ راسخ، ص ۲.

[۱۱۸] مقصود از فتح هر اقلیم - یا منطقه - آنست که یک خانواده بهائی به آن منطقه مهاجرت کرده باشد.

[۱۱۹] منظور نویسنده بهائی کشور کانادا است.

[۱۲۰] اهداف بیست و هشت گانه که در بالا آمد از ص ۴۵ تا ۵۶ توفیق نوروز یکصد و ده، چاپ تهران نقل شده است. این رساله در ۶۵ صفحه با ماشین تحریر افست شده و به قطع رقعی انتشار یافته است.

[۱۲۱] این نوشته شوقی می‌رساند که در بهائیت انتقاد، بحث و گفتگو کفر محض است و «امراه» ها باید بدون چون و چرا برده و بنده باشند و دستورات خلق الساعه را رعایت و اجراء کنند.

[۱۲۲] الواح وصایا، عبدالبهاء، ص ۲۶.

[۱۲۳] نظامات بهائی، ص ۸۵.

[۱۲۴] همان مأخذ: ص ۸۲.

[۱۲۵] خوشبختانه اکثر آنان از بهائیت دست کشیدند و خود را نجات دادند.

[۱۲۶] کتاب دور بهائی، ترجمه فارسی، ص ۹.

[۱۲۷] کتاب دور بهائی، ص ۹.

[۱۲۸] کتاب دور بهائی، ص ۱۰.

[۱۲۹] در متن کتاب (ص) ذکر نشده است.

[۱۳۰] دور بهائی، ص ۱۰.

[۱۳۱] دور بهائی، ترجمه فارسی، ص ۱۰.

[۱۳۲] دور بهائی، ص ۱۱.

[۱۳۳] دور بهائی، ص ۱۴.

[۱۳۴] دور بهائی، ص ۴۱.

[۱۳۵] دور بهائی، ص ۴۲.

[۱۳۶] دور بهائی، ص ۴۳.

[۱۳۷] رساله‌ی شماره‌ی ۹ - آثار لجنه‌ی امری تهران، ص ۲.

[۱۳۸] رساله‌ی شماره ۹، آثار لجنه امری تهران، ص ۲.

[۱۳۹] مجله‌ی آهنگ بدیع، شماره‌ی ۱۲۹، ص ۱۳۲.

[۱۴۰] نشریه شماره ۹ لجنه‌ی امری تهران، ص ۲.

[۱۴۱] نشریه‌ی لجنه امری تهران، ص ۱۵.

[۱۴۲] پیام پدر، ص ۱۸۱.

[۱۴۳] همان مأخذ، ص ۲۱۰.

[۱۴۴] قرن بدیع، جلد چهارم، ص ۱۶۶.

[۱۴۵] کتاب قرن بدیع، جلد چهارم، ص ۱۷۵.

[۱۴۶] کتاب قرن بدیع، جلد چهارم، ص ۱۷۵.

[۱۴۷] قرن بدیع، ص ۱۸۴.

[۱۴۸] قرن بدیع، ص ۱۸۶.

[۱۴۹] دور بهائی، ص ۲۶.

[۱۵۰] کتاب قرن بدیع، جلد چهارم، نوروز ۱۰۱، ص ۵۳.

[۱۵۱] کتاب قرن بدیع، ص ۵۲.

[۱۵۲] ۱۳۸ اکر معادل ۵۵۸۴۸۶ متر مربع زمین است.

[۱۵۳] معادل ۸۰۹۴۰ متر مربع زمین.

[۱۵۴] قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۴۸.

[۱۵۵] قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۵۳.

[۱۵۶] قرن بدیع، ص ۵۷.

[۱۵۷] قرن بدیع، ص ۵۳.

[۱۵۸] با خواندن و تعمق در این جمله نیک آگاه می‌شویم که آن مرد کله پوک انگشتر بدست، پولهایی که به مصرف خرید سهام بانکها، ساختمانها، شهرکها و غیره می‌رساند از چه ممری و از کجا به نام او منتقل گردیده، و بعد از به دست آوردن آنها، اسناد مالکیت تأسیسات و ساختمانها و سهام را به محفل بهائیان ایران و احتمالاً شرکت‌های سه‌گانه - امناء - نونهالان و ترانه - تسلیم می‌کند و خود او یک عمه و دلال واسطه‌ی خیانت به ملت ایران بیش نیست!

[۱۵۹] این ادعای چهارمین پیشوای بهائیت به هیچ وجه صحیح نیست و مالکیت این محل به آقای مهدی طالبی نوه رئیس التجار بوشهری تعلق دارد. چندین بار بهائیان تلاش کرده‌اند که آن را خریداری کنند ولی مهدی طالبی حاضر به فروش آن به بهائیت نشده است.

[۱۶۰] کتاب قرن بدیع، قسمت چهارم، ص ۵۴.

[۱۶۱] در بخشهای پیشین نوشتیم و ثابت کردیم که بهائیان، مسلمانان را بیشتر از پیروان هر آیینی دشمن می‌دارند، تا آنجا که جان و مالشان را مباح دانسته‌اند و در حال حاضر نیز در اغلب کشورهای جهان، علیه اعراب و مسلمانان با جناحهای دیگر بخصوص یهودیان و حتی دولت اسرائیل متحد شده‌اند.

[۱۶۲] جای کلماتی که به علت سیاه شدن در متن سند خوانده نشد، نقطه گذاری شده است.

- [۱۶۳] به نظر می‌رسد، بهائیان قبل از سپردن وصیت نامه به مقامهای دولتی روی تعداد خانه‌ها را سیاه کرده‌اند.
- [۱۶۴] خاطرات صبحی مهدی، درباره بهائیکری - کتابفروشی سروش، چاپ سوم، (۱۳۴۴)، ص ۷۶.
- [۱۶۵] پیام پدر، فضل الله صبحی مهدی، انتشارات امیرکبیر، (۱۳۴۷)، ص ۲۵۰.
- [۱۶۶] کتاب قرن بدیع، نوروز ۱۰۱، قسمت چهارم، ص ۴۱.
- [۱۶۷] روزنامه‌ی رسمی کشور، شماره ۴۸۶۳ - ۳۰ / ۲ / ۱۳۳۷.
- [۱۶۸] این ساختمان را بازماندگان ارباب جمشید زردشتی به محفل بهائیان فروختند. بیشتر بهائیان ایران یهودیان و زردشتیان هستند و مسلمانانی که به این فرقه گرویده‌اند، در اقلیت می‌باشند. اکنون سالهاست که کمتر شده مسلمانانی به آنها پیوسته باشد، بخصوص مسلمانانی که اگر چه عامی اما اندک آگاهی داشته باشد.
- [۱۶۹] خانواده‌ی «تسلیمی» اکثر بهائی هستند. شایعه بهائی بودن «منوچهر تسلیمی» وزیر بازرگانی دولت هویدا نیز دهان بدهان نقل می‌شود. بهائیان می‌گویند «وارد سیاست نمی‌شویم»!؟
- [۱۷۰] از این خانواده است سرتیپ مقرنی جاسوس شوروی که در سال ۱۳۵۷ اعدام شد. این بهائی نه تنها وارد سیاست شد بلکه جاسوس هم از آب درآمد.
- [۱۷۱] با اینکه این شرکت غیر قانونی میلیون‌ها و میلیون‌ها تومان دارائی و سرمایه دارد و سالانه نیز بیش از چهارصد میلیون تومان سود خالص برداشت می‌کند (ترازنامه سال ۱۳۵۵ شرکت امناء)، با این حال کارمندان فاسد و رشوه‌خوار دولت در اداره کل مالیات بر درآمد تهران با گرفتن مبالغ قابل توجهی «حق و حساب» و «باج» مالیات بر درآمد این شرکت را مبلغ ناچیزی تعیین کرده‌اند. بهترین مدرک ادعای ما دفاتر شرکت امناء و پرونده مالیاتی بهائیان در اداره کل مالیات بر شرکت‌هاست. اگر روزی دولتی بر سر کار آمد که خواست از دزدی و کلاهبرداری شرکت‌ها و وصول مالیات حقه دولت اقدام کند، شاید موفق به وصول مالیات از شرکت امناء بشود.
- [۱۷۲] مجله‌ی تهران مصور، سال ۱۳۵۵.
- [۱۷۳] خواجه نوری، مدیر کل مالیات بر ارث، پس از این بخشش شاهانه بازنشسته شده به انگلستان رفت و در آن مملکت سکنی گزید.
- [۱۷۴] رونوشت «صلح معوض» عینا از پرونده پیشکاری دارائی تهران برداشته شده است.
- [۱۷۵] کتاب زندگی‌نامه امام جمعه تهران، با این که به چاپ رسیده است، با این حال تاکنون منتشر نشده است.
- [۱۷۶] آقای محسن پزشکیور نماینده دوره کنونی مجلس شورای ملی، درباره یکی از نادانان مشهور بهائی که نوکر و مجری دستور شرکت امناء در ایران است، در جلسه مجلس شورای ملی و هنگام طرح و گفتگو پیرامون لایحه بودجه سال ۱۳۵۷ چنین می‌گوید: «من امروز، دیدگان قلبم اشکبار است. روزهای بسیاری است که چنین است. جامعه‌ای که باید وحدت بزرگ داشته باشد، جامعه‌ای که در گیر مخاطرات شدید و وسیع بین‌المللی است، جامعه‌ای که باید مبارزه‌ی ضد استعمار را تا سر حد پیروزی به طور قطع ادامه بدهد، نباید امروز چنین وضعی داشته باشد... آن کسانی که بسیاری از آنها سالهای متمادی امر مهم و بزرگ برنامه‌ریزی مملکت را به عهده داشته‌اند، ناظر به آن سیستمی است که در امر مهم مبارزه با فئودالیسم ایران، در مسیر اصلاحات ارضی، یک فئودالیسم جدید به وجود آوردند. ناظر به آن مواردی است که زمین را به روستائیان دادند، به روستائیان صاحب نسق دادند و بعد با برنامه‌ی «کشت و صنعت» از آنها گرفتند و آن وقت آن زمینها را به دست عده‌ی معدودی دادند (احسنت) ناظر به این است که این زمینها را به نام ملی شدن از هزار نفر گرفتند و به یک نفر دادند (صحیح است) مراد از تقسیمات ارضی این بود که قسمت عظیمی از منابع مملکت را در اختیار عده‌ای معدود قرار دهند، این بود که وقتی شما از مشهد حرکت می‌کنید و به سمت مازندران می‌روید دو

طرف جاده مدام یک تابلو ببینید که نوشته مزارع فلان شخص... این نمی‌تواند عادلانه باشد. نتیجه‌اش این است که اثر می‌گذارد. نتیجه‌اش همین است که در روزنامه‌ها خواندیم که فلان کس انگشتی هشتاد میلیون تومانی در دست دارد و «بادی گارد» دارد و لابد می‌دانید که به وسیله‌ی «بادی گارد» هایش هم در مواردی اقدام کرده است. شاید جناب وزیر دادگستری بدانند که چندین پرونده‌ای هم هست... .

[۱۷۷] دکتر محمد خاور، یکی از قضات پاکدامن و باسواد دادگستری و محاکم قضائی ایران بود که به علت احترام گذاشتن و پایبند بودن به نظر و رأی خود، مجبور گردید تقاضای تقاعد بنماید. دکتر خاور به زبانهای انگلیسی، عربی و فرانسه تسلط کامل دارد و چند کتاب نیز تألیف کرده است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتبع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

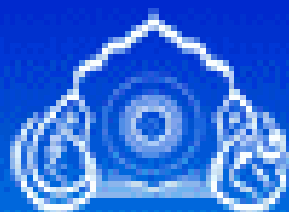
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

